

کتابخانه جدیداً منتشر شده

تاریخ فلسفی و شمیم - چون تاریخ فلسفی ویژه سالهای
پنجم و ششم مدتی نایاب بود بوسیله این اداره برای دانش
آموزان چاپ و پخش میگردد *



در و کتاب نادر شاه

ترجمه بقلم آقای محمود هدایت که حاوی شرح حال
و سفرهای یکی از مردان بزرگ جنگی دنیا میباشد که باعث
افتخار ایرانیان است *

اداره مطبوعاتی پروین

بخوانندگمان عزیز :

۱ - نظر بگرانی روز افزون بها کاغذ و مشکلات فراوانی که در تهیه مواد اولیه چاپ پیدا شده است از این تاریخ ۴ بعد بها تک شماره بایگران عصر طلائی ۳ ریال تعیین شده است .

۲ - برای کلیه مشترکین محترم بنگاه بهای اشتراک بهمان مبلغ سابق ۱۲۰ ریال برای مشترکین تهران و ۱۲۵ ریال برای مشترکین ولایات ثابت و تغییر داده شده است .

۳ - در هیچ نقطه ایران هیچ عوامی حق ندارد از بها تعیین شده در پشت جلد دیباری گرانتر بفرشد .

۴ - از کلیه مشتریان محترم تقاضا میشود شایب و مشخصات نماینده یا شعبه که جزوه بازیگران را بیش از بها تعیین شده بفروش میرساند باین بنگاه بفرستد تا حق احصاء فروش را مایده گرانفروش سلب و به دیگری برگزار شود .

دفتر بنگاه مطبوعاتی پروین

مدارس

طراز اول

هر که خاکه آجر و گریه در دست

کوبه حاجت و دل کسی را

(۱۰۰)

خار و آجر آستانه‌ها در گریه‌ها و گریه‌ها و گریه‌ها
 سرور آقا آجر و آهک می‌زند، روزی که آن آجرها را
 سیاهی را دید که روی یکی از آن‌ها چرخه‌های حرکتی شسته و
 مهر روی حسته‌ای از آن است گویا و آهسته آهسته طرف دروازه
 به جهت حرکت می‌کند. در آن و مخصوص در آن همیشه معمول است
 که یعنی سید و آجرهای آن در آن است و دست که پیاده
 می‌روند، سوزناک و خرد می‌شود. هر گس آنجا می‌رود و
 که خودش گاری را می‌بیند و آن را در آنجا می‌کند و
 در همین است حرکت آن را در آن سوز چینی می‌کند و در آن
 که این شخص در آن قرار می‌گیرد و دست و پا می‌زند و در آن
 اثری نیست، حتماً خود را در آنجا می‌کند و در آنجا
 این را می‌بیند و سوزناک و خرد می‌شود و در آنجا
 در آنجا سوزناک و خرد می‌شود و در آنجا
 و گویا و در آنجا سوزناک و خرد می‌شود و در آنجا
 در آنجا سوزناک و خرد می‌شود و در آنجا
 دست و پا می‌زند و در آنجا سوزناک و خرد می‌شود و در آنجا

از رسیدن بمقصد تمام آن دستگاه را شاید يك مقابل و بسم بهای اصفهانش فروخته است .

مدرس ، که هنوز مدرس نبود و او را آقا سید حسن قمشه ای مینامیدند ، باینطرز وارد پایتخت شد .

آقا در تهران دوست و رفیقی نداشت ، و میهمانخانه های فردوسی و گیتی هم هنوز دائر نبود .

چه بکنیم چه نکنیم ؟ بهترین کار ها اینست که به یکی از مجتهدین مشهور که بیرونیشان غالباً محل تحصن مغضوبین یا حاجتمندان است وارد شویم ما که تخت خوابمان حصیر و بالشمان عمامه و احافمان يك عباسست ، بار سنگینی بدوش کسی نیستیم ، يك لقمه نان و يك قلیان هم همه جا پیدا میشود ، خاصه در بیرونی مراجع تقلید ، ولی خوب ، چون قصد ما فقط نماز و روزه نیست ، و میخواهیم در سیاست مملکت هم شاخص و بازیگردان باشیم ، بهتر است بکسی وارد شویم که دارای نفوذ سیاسی هم باشد ، و اهمیت شخصیت او ما را در نظر دوله ها و ساطه ها بطور موثری معرفی نماید .

برای این منظور هیچکس بهتر از حاجی امام جمعه خوئی نیست ، زیرا هم متمول است ، هم پاکدل و صدیق و محکم ، و هم ما را نمی شناسد ، امان از آشنا مخصوصاً اگر آن آشنا هم ولایتی در آید ، و بخصوص اگر آن هم ولایتی اصفهانی باشد . . .

بهمین جهات مدرس بمنزل حاجی آقا جمال ، که او هم مجتهد متمول و سرشناسی بود ، زرفت و یکسر با دو چرخه خاک آلودش بنجاه حاجی امام جمعه خوئی وارد گردید .

امام جمعه بخلاف غالب آذربایجانیه، که شهرتشان در ایران مثل شهرت اسکاتلندیها در اروپا میماند، نه خسیس است نه کنس، بعکس همیشه خیلی خوب و آبرو مند زندگی میکند و در خانه مجالش باز است بنا بر این از ورود مدرس نه تنها مکدر نشد بلکه او را با مهر بانی پذیرفت و پس از چند روزیکه او را شناخت و به هوش سرشار و شیرینی بیان و استحکام و قدرت منطقش پی برد، محبت او را در دل گرفت و یک صمیمیت محکمی بین این دو مجتهد، که جز صمیمیت و عبا هیچ چیز دیگرشان با هم شبیه نبود ایجاد شد.

چهار پنج روز که آقا سید حسن قمشه ای در بیرونی امام جمعه ماند و خستگی مسافرت با آن گاری شکسته از بدن نحیفش خارج شد، در صدد پیدا کردن میزلی بر آمد، و از میزبانش خواهش کرد که دستور دهد تا اطاقی برایش در همان زدیک میز خودش، یعنی راه همین حضور، اجاره کند. مستخدمین آقا دو اطاق پیدا کردند یکی به ماهی سه تومان و دیگری به ماهی سه تومان و نیم. مجتهد قمشه ای ندیده اطاق سه تومانی را پسندید، و در همان جا منزل کرد، یعنی پنج ریال تفاوت را اصراف دانسته و حاضر نشد اطاق بهتر را انتخاب کند.

از این بیان ظاهراً ایطور بر میآید که مدرس خسیس بود، ولی خیر نظر من این حس صرفه جوئی او ناشی از این بود که او لاغریزه اصفهانی و عادت طلبه بودش او را به صرفه جوئی وامیداشت. و ثانیاً چون، به منها درجه استقلال دوست بود، نمیخواست پایه زندگی خود را طوری بگیرد که احتیاج به پول و مادیات او را رهین منت کسی کرده و از استقلال رفتار و اخلاقش بکاهد، یا او را مثل دیگران وادار به گرفتن زیرتشکی.

بنماید، زیرا میدانست که بطور قطع چیزیکه استقلال را کم میکند احتیاج است و او میخواست بکسی احتیاج پیدا نکند تا زبان تند تیزش بسر همه دراز باشد.

مدرس از همان روزیکه ده اسوه و خانه زراعتی پدرش را ترک کرد، و به سرپرستی عمویش برای درس به مسجد جده کوچک اصفهان رفت، متذکر شد باینکه نن پروری و آسایش و تجمل دوستی و سائلی را لازم دارد که رسیدن بان بکلی او را از منظورش دور خواهد نمود. گرچه دوله ها و سلطنه ها بوسیله تجمل و جاه و جلال مقام و قدرتی داشتند، ولی خوب، در کشوریکه میشود به برابر آن قدرت را با یک پیراهن و یک جفت نعلین بدست آورد، برای کسیکه نظری بنخود مال ندارد و فقط قوت و قدرتش را طالب است، آیا عاقلانه تر نیست که اصلا مهرمال و دولت دنیا را از دل بیرون کرده و فقط در پی تکمیل سجاده و داق برود.؟

پسریک سید زارع قمشه ای، همیکه در مدرسه جده گوشش به منطق آشنا شد، راه خود را پیدا کرد و فهمید تنها چیزیکه قلب او را راضی می کند قدرت است، و سهل ترین و سهل بدست آوردن قدرت برای کسی مثل او (ملائی) است، هوش تیز بنش بزودی باو نشان داد که ملائی هم، مثل وکالت و روزنامه نویسی، صاحب فاش را همه جامیتواند برساند، و رتبه این حرفه ها بیچوجه محدود بحدودی نیست؛ در بین وکلا از قبیل فلان آخوند یسواد هست تا یوانکاره و ژیاقری، و در بین ملاها هم از ملا نجف قلی و رامینی هست تا حاجی میرزا حسن شیرازی و آقا شیخ عبدالکریم...

نتیجه این استدلال صحیح این شد که پس از چندی آقا سید حسن

قمش‌های . طلبه مسجد جده کوچک اصفهان ، رفت به عتبات و جزوه‌محصلین درس حاجی شیرازی شد ، و در مدت کمی از غالب هم‌درسی‌های خود منطق و فقه و اصول پا کدامنی و قوه قضاوت را بهتر آموخت .

یگروز اهالی اصفهان خبر شدند که يك مجتهد تازه‌ای بر مجتهدین افزوده شده ، و هنوز کمی نگذشته بود که روح جسور و قدرت دوست او با متفدین محلی از قبیل اختیارها و غیره سرشاخ شد ، و همه اصفهانی‌ها بر جستگی و تهور فکری خود را شناسانید . این بود که او را جزو بیست نفر مجتهد طراز اول ، برای جلوس در مجلس شورای ملی ، انتخاب کردند ، و وقتی که آن بیست نفر را دوباره غربال کرده و پنج نفر را برای آن ماموریت مهم بر گزیدند باز مدرس یکی از آن پنج نفر شد .

با وجود يك چنین شغل و عنوان باین مهمی باز مدرس ابدأ ط. طراق و جلالی برای خود قائل شد ، و چنانکه دیدید با يك دو چرخه از اصفهان بتهران آمد و در يك اطاق سه نومای نشسته و مستعد نظارت بر تمام قوانین مملکت گردید . . .

در مجلس دوم بزودی همه او را شناختند ، و از او حساب بردند زیرا در مباحثه و استدلال کسی حریف او نمیشد و در شان و شخصیت هم پشتش از یکطرف باجتهاد خود و از طرف دیگر به حمایت علماء مخصوصاً امام جمعه خوئی بود .

خلاصه در آنوقت کم مدرس تمام عوامل قدرت بحش را بدست آورد ، و در رژیم مشروطه آندوره قدرت معنوی فقط در دست سه طبقه بود . اول روحانیون و دوم نمایندگان مجلس و سوم لیدرهای حزب و مدرس هم در مرکز اولی بود و هم در قلب دومی و هم لیدر سومی . . .

چندی بدینمنوال نگذشته بود که یکمرتبه کاسه و کوزه‌ها بهم خورد و با ورود روسها بساط مهاجرت پیش آمد. مدرس شجاع حادثه جو هم البته جزو سر دسته های مهاجرین شده و از تهران باتفاق آنها خارج گردید، و وقتی در کرمانشاه نظام الساطه را نخست وزیر کابینه مهاجرین ساختند، مدرس هم، در آن کابینه متحرک موقتی، بوزارت عدلیه منصوب شد.

شنیدم که در همانجا موقعی رسید که عده ای از سر کردگان بختیاری برای گرفتن تفنگ به لیدرهای مهاجرین رجوع کردند. و مدعی بودند که راوطلبانه بچنگ روسها خواهند رفت؛ بشرط اینکه اسلحه را مهاجرین بدهند مدرس که در گوشه اطاق نماز میخواند و صحبت آنها را می شنید در وسط دو نماز با کمال صراحت به لمجه اصفهانی به بختیارها گفت «ما بی شوما توفنگ نی میدهیم، برای اینکه شوما دروغ میگویند و همتون دزدید!» گویا آنها هم غیرتشان بچوش آمده و کتک مفصلی به وزیر عدلیه سیار زدند، ولی پس از کتک خوردن باز مدرس گفت، با همه ایها چون شما دزدید بهترن تفنگ نی میدهیم، ...

پس ارشکست آلمانها و خاتمه جنگ، مهاجرین ما هم که تا اسلامبول رفته بودند دست از پا درازتر برگشتند ولی چون نیتشان خیر بود این عمل لغو و بیهوده را از روی صداقت و وطن پرستی انجام داده بودند، بنا بر این کسی بانها ایرادی نگرفت و هر يك بکاری مشغول شدند. مدرس هم بیکار نماند و با مهارت قابل تمجیدی مقام روحانیت و رتبه سیاسی خود را دوباره بدست آورد، و ایندفعه رسماً از طرف اهالی تهران به

نمایند گی مجلس شورای ملی انتخاب گردید . اگر انتخاب طبقاتی ملخی
 شد و نمایندگی پنج نفر طراز اول موقوف گردید ، برای مجتهد سیاست
 مداری مثل مدرس هیچ اهمیت نداشت ، زیرا او با تیر های دیگری که در
 ترکش داشت باز خود را به مرکز ثقل سیاست کشور یعنی مجلس انداخت .
 منتها ایندفعه نمایندگیش از طرف علماء نبود و از طرف اهالی پایتخت
 بود .



مدرس و قرار داد

بزرگ بودن باین است که مرد مشی و

مذهبی در پیش پای دیگران بگذارد .

(استوان تسویک)

علما از روی تجربه میگویند که اقضا و قدر همیشه تصادفات و اتفاقات مناسبی برای نمودار شدن و برجسته کردن شخصیت های قوی پیش میآورد . منتها دماغ های ضعیف و عادی هیچ استفاده ای از آن پیش آمد ها نمی کنند ، ولی روحیه های قوی و ممتاز ، مثل شکارچیان ماهری فرصت را تسخیر کرده و ارزش وجود خود را ظاهر میسارند . مدرس هم هر فرصت و پیش آمدی را طبیعتاً غنیمت میشمرد که شهادت فوق العاده و قوه مبارزه عجیبی که در وجودش بود بکار اندازد ، و برجستگی خود را آشکار کند . چنانکه ملاحظه فرمودید همینکه انتخاب طراز اول پیش آمد ، میان صد ها مجتهد استخوان دار مدرس علم شد . مهاجرت بر پا گردید ، فوری مجتهد زبان دار و بازیگر دانشان مدرس شد . انتخابات طبقاتی لغو شد ، باز مدرس از پایتخت مملکت بنمایندگی ملت انتخاب گردید . . . خلاصه اگر مرد روان شناسی در همان روزها باحوال مدرس دقت میکرد مطمئناً میتوانست بگوید که عفریب موضوع مبارزه شدیدی برای او پیش خواهد آمد و او علمدار جدال سختی خواهد شد . زیرا پهلوانان عالم معنی هم ، عیناً ورزش کاران زورخانه ، هرگز نمیتوانند مدتی بدون کشتی گرفتن و گلاویز شدن بمانند و طبعشان دائم طلب مبارزه میکند . . . مبارزه ای که طبع مدرس در طلبش میگشت به بهترین شکل پیش آمد و یکمرتبه حریفی

درخور آن پهلوان ظاهر شد. باین معنی که روزی از روزهای نحس ذیقعدہ ۱۳۳۷ قمری (روز سیزدهم) وثوق الدوله غفلتاً قرار دادی را منتشر کرد که بقول آزادیخواهان، هر ایرانی را بموجب آن یکی صد دینار فروخت. میگفتند که صارم الدوله و نصرت الدوله و رئیس الوزراء که خود وثوق الدوله باشد روزی در نزدیکی توچال باهم قرار و مداری گذاشتند. و آن قرارداد نیک آور را در مقابل گرفتن مبلغی پول با یگانگان امضاء نمودند . . .

مدرس که اینرا شنید یکمرتبه تمام نیروی جدالش مہیای مبارزه شد، و عینا مثل سر تیپ‌های کارزار دیده‌ای که مدتها از بیکاری صلح نخسته شده و از خبر جنگ یکمرتبه جوان و چابک میشوند، او هم بیدار شد و فهمید که سرکردگی و ارزشش در این قبیل مبارزه ها باید معلوم شود، و بانهایت شجاعت و جدیت بمیدان شتافت: بازار را منقلب کرد، مردم را تحریک نمود، علماء را سر غیرت آورد، به آزادیخواهان و میهن پرستان کمک کرد، مراکز تحصن را که در خانه علما مخصوصاً خانه امام جمعه خوئی بود تقویت نمود . . . تا بالاخره سرنوشت قرارداد تغییر کرد و طرفین با وجود وعده های وثوق الدوله در پیشرفت آن مردد شدند، در آن اوان روزی هاوارت خراست شخصاً صحبت امیدواری های نخست وزیر و همدستانش را رسیدگی کند و به بیند اینکه آنها خطاب به وطنانشان میگویند ای ایرانی توهر کاری بکنی بالاخره ما سوارت خواهیم شد و رکاب خواهیم کشیده آیا راست است یا نه؟ و آیا حقیقتاً میشود ایرانی را با پول خرید و فروش کرد یا خیر؟ باینخیال همه کاره سفارت انگلیس دو نفر ایرانی از آشنایان صدیقش را برداشت، و یکسر رفت بمنزل حاجی امام جمعه خوئی که یکی

از مراکز مهم تحصن و پاطوق مدرس بود. آقا که مرد راست گو و يك دنده ایست خودش شرح آن ملاقات را اینطور برایم تعریف کرد:

« یکروز دیدم يك شاپو بسر و دو نفر کلانی وارد شدند، و بمن گفتند که این آقای شاپوئی مستر هاوارت است. بعد از سلام و تعارف مستر هاوارت از من پرسید آیا بعقیده شما این قرارداد بالآخره خواهد ماسید یا نه؟ . باو گفتم خواهش مندم اول شما جوابی به سوال من بدهید تا تکلیفم با شماروشن شود، و آن اینست که میخواهم بمن بگوئید، آیا شما مثل سابق طبق ادعای خودتان باز به افکار عامه اهمیت میدهید، یا اینکه شما هم مثل بعضی از همسایگان دیگر ما معتقدید که باید حرفتان را با زور و سر نیزه و فشار پیش ببرید. مستر هاوارت بلا درنگ گفت ما مملکتیمان مشروطه است و سیاستمان احترام بحکومت ملی است و نیتیمان همیشه جلب افکار عامه میباشد نه اعمال زور...»

- پس چرا وثوق الدوله عده ای از آزادیخواهان و مخالفین قرارداد را گرفته و حتی بعضی از محترمین را نیز تبعید بکاشان نموده است؟ وقتی از او میپرسم چرا اینکار را میکنی میگوید با امر انگلیس هاست...
آقای حجت الاسلام شما مسلم بدانید که ما هرگز چنین توصیه ای به وثوق الدوله نکرده ایم.

- در هر حال او مردم ایران را سخت از شما رنجانیده و این سخت گیریها را باسم شما میکند...»

- خوب حالا که بنده جواب سوال شما را دادم، آقا هم بفرمائید که نظرتان راجع باین قرارداد چیست؟ .

ما و چند نفر از اعلیای نظرمان را در جواب استفتاحیه ای صریحاً نوشته ایم ، و از روی آن عکس برداشته و بولایات هم فرستاده اند ، لابد یکی از آنها را که در راه قزوین شنیده ام بامر وثوق الدوله سانسور کرده و روده اند برای سفارت شما فرستاده اند . . . در هر حال عقیده ما اینست که این قرار داد برخلاف اسلام برخلاف مصالح و حیثیت و استقلال ایران است و عقیده ام ایست که شما هم بهتر است فریب اعضای کابینه را نخورید و اصرار در آن نکنید . . .

فردای آنروز شنیدم که سفارت انگلیس نامه تنیدی به وثوق الدوله نوشت و از او مؤاخذ کرد که چرا کارهای خود را بدولت انگلستان نسبت میدهد . . .

خلاصه ترتیبی که میدانند قرار داد بالاخره لغو شد ، و بدون تردید یکی از مهمترین عوامل بر هم زدن آن شخص مدرس بود ، که هم ارشادت و هم با سیاست و هم با پشت کار خستگی با پذیری در بر انداختن آن همت کرد ، چنانکه خودش در یکی از خطابه های معروفش در مجلس بآن اشاره مینماید و میگوید

« . . . اولاً تشکر میکنم از آقای طباطبائی که در وقت مخالفت با قرار داد اگر چه بعضی کمکهای خودمائی فرموده اند ولیکن کمک های علنی را امروز فرمودند ۱۳ ذی قعدة ۱۳۲۷ يك روز نحسی بود از برای ایران يك قرار داد منحوسی بدون اطلاع احدی منتشر شد کابینه ، آقای وثوق الدوله همینطور که آقای طباطبائی فرمودند که جزء اعظمش سه نفر بودند : آقای وثوق الدوله ، صارم الدوله ، نصرت الدوله مردم کمال خفلیت را داشتند که این قرار داد منحوس چیست ، الانادری و قلبی که از جمله (خود

حضرات آقایان میدانند (بنده بودم که در همان ساعت که قرار داد منتشر شد با او مخالف شدم ، تا امروز بالاخره خدا توفیقی بملت ایران داد . باسنتهای ششصد و هشتاد و چهار نفر که اصولاً ، فروعاً ، عملاً ، ناصراً ، منصوراً . سیاستاً و یا کتباً در تمام مملکت ایران موافقت با قرارداد کردند باقی تمام ملت ایران مخالف باقرار داد بودند ششصد و هشتاد و چهار نفر بودند در تمام ایران که در کنا بچه بنده اسامی و عملیاتشان ثبت است که انشاء الله اگر مجلس يك بنيانی پیدا کند و يا يك دولت وطن خواهی پیدا شود و آن موافقین قرارداد را اصولاً سیاستاً و کتباً با انواع و اقسام آنها رسیدگی کند و تحقیق کنند هر کدام مقصودند مجازات کند و خیلی مناسبم که آنروز هر چه داد زدم کسی بداد من نرسید . موافقت نکرد لکن الحمد لله امروز همان اشخاص موافقت میکنند باز هم خوب است هر چه عرض کردم آشکاراً در مقابل پول پول میخواهند آقایان طباطبائی چیزی نفرمود نزاکت فرمودند . چه تهدیدهایی در این کار شد ، چه مردنها شد ، چون امیدوارم آنچه عقیده دارم ذره ای مخفی ندارم ، عرض میکنم که هیچده نفر از موافقین قرارداد در این مجلسند ، امروز اگر در ایران محکمه عالی باشد اینجاست ، ایران اگر مردمان صحیحی دارد اینجاست نباید اغماض کرد ، البته مجلس شورای ملی نوعاً مشتمل بر همه قسم اشخاص بوده و هست . قرارداد منحوسی يك سیاست مضر ، دیانت اسلام ، مضر سیاست بیطرفی ما بود . ما بیطرفیم نباید تمایلی نسبت به سیاست ما بشود . الان هم همین قسم است که عرض میکنم ، ما بی طرفیم نباید تمایلی نسبت به سیاست ما بشود . ما بیطرفیم از موقع جلوس اعلیحضرت همایونی (احمد شاه) و جنگ عمومی که اعلیحضرت نطق فرمودند و بی طرفیها اظهار فرمودند

تاریخ مفصل مشروطیت ایران
یا
محاکمه بازیگران عصر طلایی
یا
کتاب مشهور آرزو

بقلم آقای عباس اسکندری

جلد یکم در ۲۰۰ صفحه بقطع وزیری دارای ۳۰ قطعه عکس
حاوی اسناد و مدارک سیاسی مهم

بها ۵۰ ریال

بازنگران عصر طلایی

بقلم: ۱ - خواجه اوری

مدرس

ناهر:

بنگاه مطبوعاتی پروین

حق مرجمه و اساس و نقل بهره‌توان و بهر صورت محفوظ است

ولانار	تهران	سالیانه	} بها اشتراك
۱۲۵	۱۲۰ ریال	ششماهه	
۶۵	۶۵		

« بها تك شماره ۳ ریال »

چاپخانه فردوسی

مجلس تهرانی ملی تصدیق کرد، کابینه وثوق الدوله خواست ایران را رنگ بدید اظهار تمایل بدولت انگلیس کرد، برضد او ملت ایران قیام نمود، حال هم هر کس تمایلی بسیاستی نماید ما یعنی ملت ایران با او موافقت نخواهیم نمود، چه رنگ شمال، چه رنگ جنوب و چه رنگ آخر دنیا. ما یک ملتی هستیم فقیر، ضعیف و باید بیطرف باشیم و هیچ رنگی نداشته باشیم، صریحاً عرض میکنم بنده برضد او هستیم در این عرض نه اختصاصی به آقایان و کلاء دارد، بلکه عرض بنده متوجه بشرق و غرب و شمال و جنوب است...

کسانیکه شهرت نطق های مدرس را شنیده و خود او را در موقع صحبت ندیده اند، قطعاً از خواندن نطق های او بور میشوند. زیرا عبارات را نامرتب، کلمات را کم و زیاد، جمله بندی را سرهم بندی و بی بند و بار می بینند. لابد پیش خود میگویند، این که تحسین و تمجیدی ندارد... ولی همین بی دقتی و بی بند و بار بودن جمله ها وقتی با ژست های ساده و طبیعی مدرس توأم میشد، زیرویم آهنگ در آن ها دخالت میکرد سکوت های بجا و تعجب ها و استفهام های بمورد آنها را با هم مرتبط مینمود، بکلی چیز دیگر میشد، و حتی خود نامرتب بودن جمله ها یک نوع شیرینی و سادگی و بی الایشی به مطلب میداد که صمیمیت گوینده را بیشتر در شنونده تلقین مینمود. مثلاً جمله های زیر را که روزی در مقدمه مخالفت با دیکتاتوری پهلوی، در مجلس بیان کرد، ملاحظه کنید که چگونه حد اعلای بی مبالائی و بی سروتهی عبارات در آن دیده میشود، ولی اگر توجه دقیقی بان بنمائید می بینید استعاره ها و اضدادیکه در آن بکار رفته مقصود و معنای گوینده را برجسته کرده و در ذهن شنونده (نه خواننده)

بطوری میخکوب میکند که حد اکثر تلقین را ایجاد مینماید :

... مزاجم خیلی کاهیده شده است مجبورم آنچه در قلبم است عرض کنم که اگر عمرم وفا نکرد باشما ها هم عقیده باشم و يك تذکری باشد برای شما که یکروز رفیق ما در مجلس اینطور گفت من خیال میکنم آن نظر هائیکه در تغییر وضع که قهرا ضعف او را است از ما داشتند به آن امیدها موفق نشدند آمدند مثلاً قرار داد درست کردند دستي از غیب برون آمد و بر سینه نامحرم زد ، او لیتما توم کردند ، شروطه نرسیده ، و کلای نرسیده ، و دولتهای رسیده ، او لیتما توم رسیده بکنند و این نارسیده ها مقاومت کنند البته در آتیه اگر چه حالاته وکیل قدر وکیل را میداند و نه ملت قدر تو کُل را میشناسد لیکن در آتیه يك زمانهائی که بخواهند بفهمند ملتفت میشوند که آنها یا عقیده سیاسیشان یا عقیده وطن خواهیشان یا عقیده دینیشان یا همه عقایدشان خیلی محکم بوده که در مقابل آن فشارها استقامت کردند . چیزیکه ما را باین روز گار امروزه انداخته است آن کارها و استقامت های آنروزی است . بنده خیال میکنم هر کسی متن قرار داد را مطالعه کرده باشد چون من اهل سیاست نبودم مرور نمیکردم اگر چه یکی از مخالفین بودم لکن هر چه میگفتند که این قرار داد کجایش بد است من سردر نمی آوردم من سیاسی نیستم آنخوندم فقط چیزیکه می فهمم بد است آن ماده اولش است که میگوید استقلال ایران را می شناسم ، (خنده نمایندگان) این مثل اینست که یکی به من بگوید من سیادت تو را می شناسم ...

و اگر کسی خوب غور رسی میکرد و روح آن قرار داد را می فهمید دو چیز استنباط میکرد و او اینست که ایران تمامش مال ایرانیست

فقط این قرار داد در دو چیزش دیگر را شرکت میداد یکی پولش یکی قوه اش. این روح قرار داد بود اختصاص بماهیم ندارد متحد المال است در تمام دنیا. اهل ایران با وجودیکه خارج از سیاست هستند الحق بالطبیعه مخالف بودند...

« همانطوریکه عرض کردم آن قرار داد که روحش این در مسئله بود در حقیقت يك « قسمتی » بود و برای اینکه آزرده نشوید نظیر آن قسمت گربه براق و استر چموش بود قرار داد هم يك همچو قسمی بود که استر چموش مال دیگری و گربه براق مال خودمان و حقیقت نفس الامر ملت ایران نخواستند بدهند. من خیال میکنم باین چیزها و باین حوادث متورالمکرهای ماچندان خیری از مشروطه ندیدند بعضی افسرده شدند بعضی ملول شدند و آن علاقه و عشق روز بروز از بین رفت... »

در سر تا پای این نطق پنج جمله مرتب و حسابی و ادبی پیدا نمیکشید، ولی معذک مدرس مقصود و منظور عالی و مهمی که داشت چنان در لباس بیقواره همین کلمات جامیداد که بگوش و چشم حاضرین فوق العاده زیبا و مؤثر جلوه میکرد. اگر کسی سر این موفقیت کلام را از او می پرسید شاید او هم مثل بریان (۲۶) جواب میداد « من هرگز خطابه های خود را قبلا نمی نویسم و عباراتی حاضر نمیکشم، فقط کاری که میکنم اینست که در موقع طق چشمم بصورت شنوندگان است و از قیافه یکی از آنها تاثیرات کلامم را می بینم، اگر کسلس به بینم فوری تغییر موضوع میدهم، اگر حواسش را پرت مشاهده کنم، فوری با مثل خوشمزه ای

(*) مرد سیاسی و بطن معروف فرانسه که مکرر وزیر خارجه و نخست

وزیر و خطابه های او در مجمع اتفاق ملل معروف است.

توجهش را جلب میکنم ، در واقع جریان صحبت من پیر و چگونگی احساسات
شنوندگان است نه مطیع عبارات خشك و ثابتی که قبلا باید مثل دیگران
بنویسیم

اتفاقا بریان هم مثل مدرس غلطها و اشتباهات گرامری زیاد در
بیاناتش دیده میشد که دشمنانش ، در اوایل ، مستمسك جمله و استهزاء
قرار میدادند . .

مدرس و رضاخان

سرماربدست دشمن بکوب : اگر این غالب
آید مار کشتی - و اگر آن غالب از دشمن برستی

(سندی)

پس از اینکه رضاخان اولین حریف خود ، یعنی سیدضیاء ، را از میدان در کرد و برای تعجیب و دلفریبی ، سر جنابان تمام زندانیان کابینه سیاه را آزاد نمود ، و به آنها فهماید که زنده ماندنشان مرهون فرماندهی کل قواست ، و بعد از آنکه در چندین مورد ، شت سطر و بازوان قوی و شلاق خود را بچشم ملت ایران کشید و برجستگی و شخصیت خود را آشکار کرد ، مدرس مبارزه طلب ، چشم انداخت و در همان نظر اول حریف زور آزمائی خود را شناخت . ولی دید این حریف نظیر سایر حریفان نیست ، و فهمید که در این مجادله و دوئل سیاسی ، حربه طرفین بکلی باهم فرق دارد ، و چنانکه معمول تمام دوئل هاست ، اسلحه هر دو جانب از یکنوع نیست . حربه مدرس نطق بود و منطقی و استدلال و پشتیبانی مردم و بستن بازار و تکفیر علماء ، ولی حربه سردار سپه شمشیر بود توپ و تفنگ و پشتیبانی به یگانگی ، بنا بر این با تمام رجز خوانیهای همدستان سردار سپه ، و ثناگوئیهای متملقین نسبت به **منجوقی** ایران ، مدرس صلاح خود و کشور را در این دید که هر طوری هست شر این شاخ تراشیده را از سر ایرانیان بکند . ولی کار از نطق در مجلس و برانگیختن مردمین و غیره گذشته بود ، زیرا سردار سپه ، بدستور سیمرخ ، چنان مردم را در کوچه بن بست انداخته بود که دیگر با این راه های معمولی نمیتوانستند

مفتری پیدا کنند. در این قبیل مواقع، اگر بشود، جائز است دفع فاسد را به افسد کرد. چه ضرری دارد که مامرد جاه طلب از خود راضی دیگری را سرکار بیاوریم، و بجان سردار سپه بیاندازیم، و ضمناً در محافل مجلس و مجامع علماء نیز تقویتش کنیم، تا از پس این غول بیسواد برآید، و شر او را دفع کند؟. وقتی از آن «زولهورت»، خلاص شدیم رفع خودش مشکل نخواهد بود، زیرا بهر رئیس الوزراء دیگری، جز این رضاخان حربه های مامور است، و باید قیام و قعود میتوانیم هر وقت بخواهیم طلاقش بدهیم...

برای اجرای يك چنین نقشه ای هیچکس بهتر از قوام السلطنه نبود، زیرا هم خیلی جاه طلب بود هم خود پسند، هم آخوند بازی را خوب میدانست و هم مثل برادرش از کشتن و گرفتن و بستن ناک نداشت. مدرس تصور کرد که ماموریت برانداختن سردار سپه قبائی است که درست بقامت قوام السلطنه دوخته شده است.

محارم رفقای مجلس مدرس با این نظر به موافقت کردند، و دیگران هم در تحت تأثیر بیان او تبعیت نمودند، و پس از چند هفته مجلس شورای ملی تمایل خود را نسبت به نخست وزیری احمد قوام به احمد شاه که در فرنک بود تلگراف کرد، و او هم تصریب نمود و تلگرافی به خود قوام فرستاد و ماموریت تشکیل کابینه را بعهده اش محول نمود.

بمحض اینکه این تلگراف به قوام رسید بخدمت مدرس شتافت و قرار شد مجلسی در منزل سالار لشکر تشکیل دهند و اعضای کابینه را تعیین کنند. در روز موعود مدرس و قوام و تیمور تاش و نصرت الدوله و نصیر السلطنه و آشتیانی در خانه سالار لشکر جمع شدند که پست های

کابینه را تقسیم کنند. پست وزارت جنگ که معلوم بود، و خواهی نخواهی بنام سردار سپه نامزد شد، سایر پست‌ها را هم مدرس دیکته کرد و قوام هم البته اطاعت نمود، فقط راجع به پست وزارت عدلیه، مختصری مقاومت کرد زیرا آنرا به نصرالملک وعده کرده بود، و مخصوصاً بمحض دریافت تلگراف شاه‌شیخ الاسلام ملایری و یمین السلطنه را بمنزلش فرستاده بود که وزارت عدلیه را از جانب نخست‌وزیری بطور مسلم به او محول کنند. در منزل سالار لشکر مدرس پرسید:

- آقای رئیس الوزراء، برای چه راجع بوزارت عدلیه نصرالملک پافشاری میکنند؟

- برای اینکه به شیخ الاسلام ملایری و نصرالملک قبول داده ام و مخصوصاً چون اولی و کیل و مجتهد است اگر نرنجد بهتر است ...
- جلب تنها یک نفر و کیل به این میارزد که یک نفر وزیر معین کند ...
البته قوام السلطنه اطاعت کرد، و برای تیرته خود عین صحبت مدرس را به ملایری و نصرالملک رسانید و عذر خود را موجه قلمداد نمود ...
وقتی صحبت این موضوع را از شیخ الاسلام ملایری پرسیدم تمام آنرا تصدیق نمود، و ضمناً اضافه کرد که نزدیکی مدرس هم نامن بر سر همین قضیه شده زیرا بعد از چندی که خودم در انداختن قوام السلطنه اقدام جدی کردم. و بالاخره کابینه او افتاد، همان روز در مجلس یاد داشتی بمدرس نوشتم و پرسیدم آیا حالا ارزشی برای يك و کیل مثل من قائل هستید و اعتقاد دارید که وجودش ممکن است به يك وزیر بیارزد یا نه؟ مدرس جواب داد از د امروز ما مخلص شو ما هستیم ... و حقیقتاً هم از همان روز بطوری با او صمیمی شدم که بالاخره آخرین کسی که

با او ماند و حتی وصی او شد من بودم

خلاصه ، حساب مدرس راجع به خصوصیات اخلاق قوام السلطنه و اینکه او بهترین کسی است که در آنوقت میتوانست سردار سپه را رفع کند ظاهر آصحیح بود ، فقط در يك نکته کوچک اشتباه میکرد و این اشتباه بالاخره خود او را از بین برد .

آن اشتباه این بود که به علاقه مفرط خالقین سردار سپه پی نبرده بود ، و نمیخواست معتقد شود باینکه آن سیاست « سردار سپه بازی » اهمیت حیاتی برای آنها دارد ، و البته از آن دست برنخواهند داشت ، مگر اینکه رویه دیگری نظیر همان بدست دیگری ایجاد شود . در تایید این نکته شنیدم روزی یکی از همان « سردار سپه سازان » با مدرس مذاکره طولانی کرده و در آخر گفته بود « خوب اگر مادست از سردار سپه برداریم شما هم دست از مخالفت با سیاستی که ایجاد شده است خواهید برداشت یا نه ؟ » مدرس با کمال غرور و یکدندگی جواب داده بود « او نزدیکه شما دست از رضاخان بردارید ، تازه همونروز من می چسبمش »

لابد نتیجه این جواب را خودتان حدس میزنید

از این گذشته اشتباه دیگری هم که راجع بشخص قوام کرده بود این بود که نمیدانست کوچکترین اشاره ای از طرف ملائک کروین ممکن است بکلی قوام السلطنه را از همکاری با مدرس منحرف سازد و از سیاست او دور نماید عیب بزرگ قدرت و شهرت و موفقیت اینستکه انسان را چنان از خود مغرور میکند که چشمش بحقایق مسلم بسته میشود ، و تاثیر شخصیت و نفوذ خود را مافوق اغزش ها و ضعف های همکاران می پندارد و از همانجا کتک میخورد

مدرس وقوام السلطنه

حافظامی خور ورنندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
(حافظ)

قوام السلطنه روی کار آمد و تمام طبقات مختلف سیاست باز ایران را متوجه خود کرد. زیرا اوضاع و احوال سیاست داخلی بر جستگی خاصی به شخصیت قوام السلطنه داده بود. همه پیش خود میگفتند چنانکه مردی بقوت فکر و محبوبیت مشیرالدوله نتواند بار کابینه را بدوش بگیرد لابد چاشین او باید دل شیرو سیاست ما کیاول داشته باشد تا از مسئولیت و وخامت موقع نترسد و رئیس دولت شود، رئیس دولتی شود که قلشینی مثل سردار سپه خواهی نخواهی وزیر جنگ و فرمانده کل قوایش میباشد.

مگر نه تقریباً تمام دستجات داخل و خارج مجلس متفقاً به زمانداری مشیرالدوله رأی داده بودند؟ پس چه شد که کابینه او هنوز تشکیل نشده ساقط گردید؟ همه میدانند که متعذر به کسالت شدن مشیرالدوله فقط برای شانه خالی کردن بوده است، و اگر يك مرد وطن خواه محبوبی مثل پیرنیا باوجود آنهمه اصرار تمام طبقات، باز ناچار میشود خود را بهوش مردگی بزند، لابد سر عجیبی در اینکا وجود دارد، لابد تحمیلات سنگینی میخواسته اند باو بکنند، و شاید خطرات حیثیتی و وجدانی غیر قابل احترازی در کار است... در هر حال معلوم میشود کسیکه جرئت قبول کابینه را در این موقع بنماید باید خیلی دلیر و مدبر باشد تا بتواند از عهده بر آید...

این قبیل افکار که در محافل سیاست بافان و مردم در جریان بود ، شخص قوام السلطه را مورد توجه و کنجکاوی خاصی قرار میداد ، و همه از هم میپرسیدند که بین قوام السلطه و سردار سپه چه حوادثی رخ خواهد داد ، کابینه ای که دو نخست وزیر قد و خود پسند داشته باشد عاقبتش چه خواهد شد . . . ؟

چیزی که بیشتر آزادیخواهان ترقی دوست را مشوش و نگران میکرد این بود که میدیدند اگر سردار سپه فایق شود ، عنقریب دیکتاتوری با تمام زشتی ها و تلخیهایش در ایران برقرار خواهد گردید . و اگر قوام السلطه پیش برد ، اخوندبازی و رجاله پسندی و سیربقهفرا حتمی است . چنانکه مدرس در کابینه شخص منورالفکری مثل مشیرالدوله موفق شود ، در چند هفته پیش ، یانیه ای بامضای ۲۵ نفر از علمای تهران صادر کند ، و بموجب آن تحصیل و تدریس حقوق را منع نماید و ناظر شرعیات برای وزارت معارف تعیین کند ، و قانون جزای عرفی را جزو کتب ضلال معرفی نماید ، البته در کابینه شخصی مثل قوام السلطه ، که ساخته خودش است ، هزار بار بیشتر از این خواهد کرد . . .

بیانیه نامبرده بقدری قابل توجه است که ما برای مجسم کردن روحیه آندوره در نظر خوانندگان عین آنرا نقل میکنیم :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

د مقام منبع مجلس محترم شورای ملی شیداله ارکانه و نصر جلسات ، علاقتمندی تمام و کاملی که داعیان بمحافظه و انتظامات مملکت اسلامی و تهیه وسائل آسایش اهالی داریم با ملاحظه مدخلیت نموده که

مجلس شورای ملی در حفظ نظام و رعایت مصالح مملکت و منافع اقتضا
 مینماید همیشه عظمت و قدرت مجلس را قائل بوده و تمهید و وسائل و موجبات
 توجه قلبی و سعی باطنی عامه ملت ایران را بدان مقام محترم واجد همت خود
 قرار داده و بقدر مقدور در تحصیل اسباب اهت و مقبولیت مجلس شورا
 در انظار و قلوب عامه اهالی بذل جهد و سعی کاملی نمائیم نظر باین منظور مقدس
 در مقام مزاحمت حضرات آقایان نمایندگان بر آمده عرض میشود با
 ادنی توجه و التفات خود آن ذوات محترمه شاید تصدیق فرمائید که عمده
 علت و منشاء آنکه اکثریت اهالی مملکت بطوریکه شاید و باید باین
 اساس مقدس اظهار علاقه مندی ندارند باین منافع وجود و مضار عدمش
 در انظار اغلب محسوس و معین است فقط و فقط این نکته مهمه بوده
 و هست که وکلای محترم در ادوار ثلثه عالیه مجلس در موقع وضع
 قوانین در مقام محافظت و مذاقه قوانین و قواعد مقدسه دینی و توامیس
 الهیه بدرجه و حدی که اکثریت اهالی مملکت انتظار و ترقب داشتند
 اهتمام نفرموده و نظر خودشانرا بتمایلات عده قلیلی که برحسب ظاهر
 اظهار میل به مجلس مینمودند و از مصالح عمده غفلت داشتند مقصور
 فرمودند و بوجه یقین عرض میشود اگر از وکلای محترم بیش از اینکه
 ظاهر میشد و بروز اظهار علاقمندی بحفظ و رعایت قوانین و قوانین
 دینی الهی جلت عظمت میشد علاقمندی اهالی ایران در مواقع انتخاب و
 انتقاد مجلس شورا وجود آن خیلی خیلی پیش از آنچه امروز دیده و مشهود
 میشود بود این است بحکم ضرورت در مقام خیر خواهی ممالکت و حفظ
 ارکان مشروطیت و اهت و عظمت مجلس شورا لازم است آقایان
 نمایندگان محترم موارد و مواد ذیل را سریعاً عظمت توجه فرموده اصلاح

فرمایند .

ماده اول - مدرسه حقوق که در آن فقه مال مسیحی و مسائل قضائی و ارثی و سایر مسائل آنها در آنجا تحصیل میشود مخالف دیانت اسلام است گذشته از آنکه قاضی هیچوقت نمیتواند از روی مواد آن محاکمه و حکم نماید تدریس و تدریس آن که از جمله کتب ضلال محسوب است در شرع اسلام حرام و غیر جائز است باید بکلی متروک آید و در امتحاناتی که عدلیه میخواهد از اجزاء خود نماید تبعیض و تفرقه بین آنها نیکه در مدرسه حقوق تحصیل کرده اند و غیر آنها نگذارند

ماده دو - در اکثر دوائر دولتی اشخاص متهم بفساد عقیده دیانتی استخدام میشود و از وجود آنها جز ضرر و مشاغل دولت اسلامی را وسیله ترویج عقاید فاسده قرار دادن ثمری و اثری حاصل نیست باید مجلس شورای ملی در ضمن قانون استخدام متهم بفساد عقیده نبودن را از شرائط استخدام قرار دهند .

ماده سوم - پاره از جراید و روزنامه جات حقانعدی از حد کرده توهین بنوامیس شرعیه نموده و مردم را بانقلاب و ارتکاب خلاف دیانت سوق و بوجه تملق پاره از منکرات شرعیه را بعنوان اعلان و غیره اشاعه داده و در اشاعه فحشاء و منکر جهد دارند باید مجلس شورا قانون وضع کرده جلوگیری فرمایند .

ماده چهارم - اوراقیکه بعنوان مجازات عرفی نوشته و طبع شده و فعلا در محاکم عدلیه تداول دارد داخل کتب ضلال بوده و باید ترک و محو شود .

ماده پنجم - چون اداره معارف اداره اسلامی است و وظیفه این

اداره ترویج دین اسلام و تربیت اطفال مسلمین بعقاید و اخلاق دینیت اسلام باید بوده باشد لازم است که چند نفر از بزرگان روحانیین یا بتصویب ایشان در آن اداره نظارت داشته که کلیه مدارس در تحت نظر آنها اداره شود ایام توفیق مستدام باد .

(۱۶ حوت ۱۳۰۰ بامضای ۲۵ نفر از علمای اعلام تهران)

خلاصه کابینه قوام بانیت برانداختن ریشه سردار سپه بوسیله تقویت ارتجاع و کهنه پرستی بدست مدرس سرکار آمد ، و وزرائی را که خود مدرس در منزل سالار لشکر تعیین کرده بود بشرح زیر بمجلس معرفی نمود .
قوام السلطنه نخست وزیر و وزیر خارجه ، سردار سپه وزیر جنگ ، حاج محشم السلطنه وزیر معارف ، فهیم الملك وزیر مالیه ، مشار السلطنه وزیر عدلیه ، وحید الملك وزیر پست و تلگراف ، عمید السلطنه وزیر فواید عامه ، وزیر داخله را قرار شد بعدا معین کنند . . .

چنانکه انتظار میرفت سراسر مدت کابینه قوام السلطنه بادهسته بندی و هو و جنجال و کشمکش های سیاسی و اجتماعی توأم شد ، تحصن فرخی در سفارت شوروی و ملحق شدن عده زیادی باو ، توقیف غیر قانونی جرائد بسته شدن بازار و ریختن بمجاس و غیره غیره . . . که تمام از خصوصیات و لوازم دوره های زمامداری قوام السلطنه بوده است ، در آن دوره هم کاملا اجرا گردید ، ولی بدون نتیجه .

تمام این اقدامات کابینه قوام ذره ای مدرس را بمقصود نزدیک نکرد ، بلکه بعکس نقطه های ضعیفی در رفقای غیر متجانس و نا صالح مدرس وجود داشت که هر وقت علنی میگشت مستمسک قوی بدست کارکنان سردار سپه میداد ، و او را تقویت مینمود ، و محبت ایران پرستان

را از رفقای مدرس منحرف میکرد و بطرف دیکتاتور حق بجانب معطوف مینمود. مثلاً وقتی نصرت الدوله (رفیق محرم مدرس) در جلسه چهارشنبه دهم اسد ۱۳۰۱ از وثوق الدوله دفاع میکند و او را یگناه قلمداد مینماید ، البته قلب تمام میهن دوستان جریحه دار میشود. و حتی پا برجا ترین مخالفین سردار سپه را نیز (علی رغم عاقدین قرار داد منحوس) بطرف او متمایل میکند. در ایران بجز خود امضا کنندگان قرار داد ۱۹۱۹ یک نفر نبود که آن پیمان را وطن فروشی و امضا کنندگان آنرا وطن فروش و خائن نداند. در یاک چنین فضای مخالفی یکمرتبه نصرت الدوله دنبال نقشه ماکیا ولی خود را گرفته و علناً در مجلس شورای ملی از وثوق الدوله حمایت میکند. نصرت الدوله کیست ؟ حمایت شده و مشاور مدرس . یعنی همان کسی است که در سال گذشته خود مدرس در جلسه هشتم اسد از او حمایت کرد. و در طی نطق معروفش او را بانهایت تردستی و مهارت تبرئه نمود ، اعتبار نامه آنکسی را که مردم ، خائن ترین ایرانیان ، می دانستند از مجلس گذرانند ...

البته مردم باین سیاست بدبین میشوند و گناه آنرا بگردن مدرس میگذارند و حتی علناً میگویند و در جراتند می نویسند که : « اگر در روز ۴شنبه ۸ برج اسد سال ۱۳۰۰ مدرس بحمايت نصرت الدوله قیام نمیکرد » چهارشنبه گذشته (۱۰ اسد ۱۳۱۰) نصرت الدوله در مجلس شورا و در صدد تبرئه وثوق الدوله بر نیامد .

« اگر با جمله « توبه کرده است ، در آنروز نصرت الدوله حمایت نمیشد و ضعف نفس و کلایا غرض رانی دسته دیگر اجازه نمیداد عاقد قرار داد یکی از صندلیهای بهارستان را اشغال نماید ، دهان کف آلود

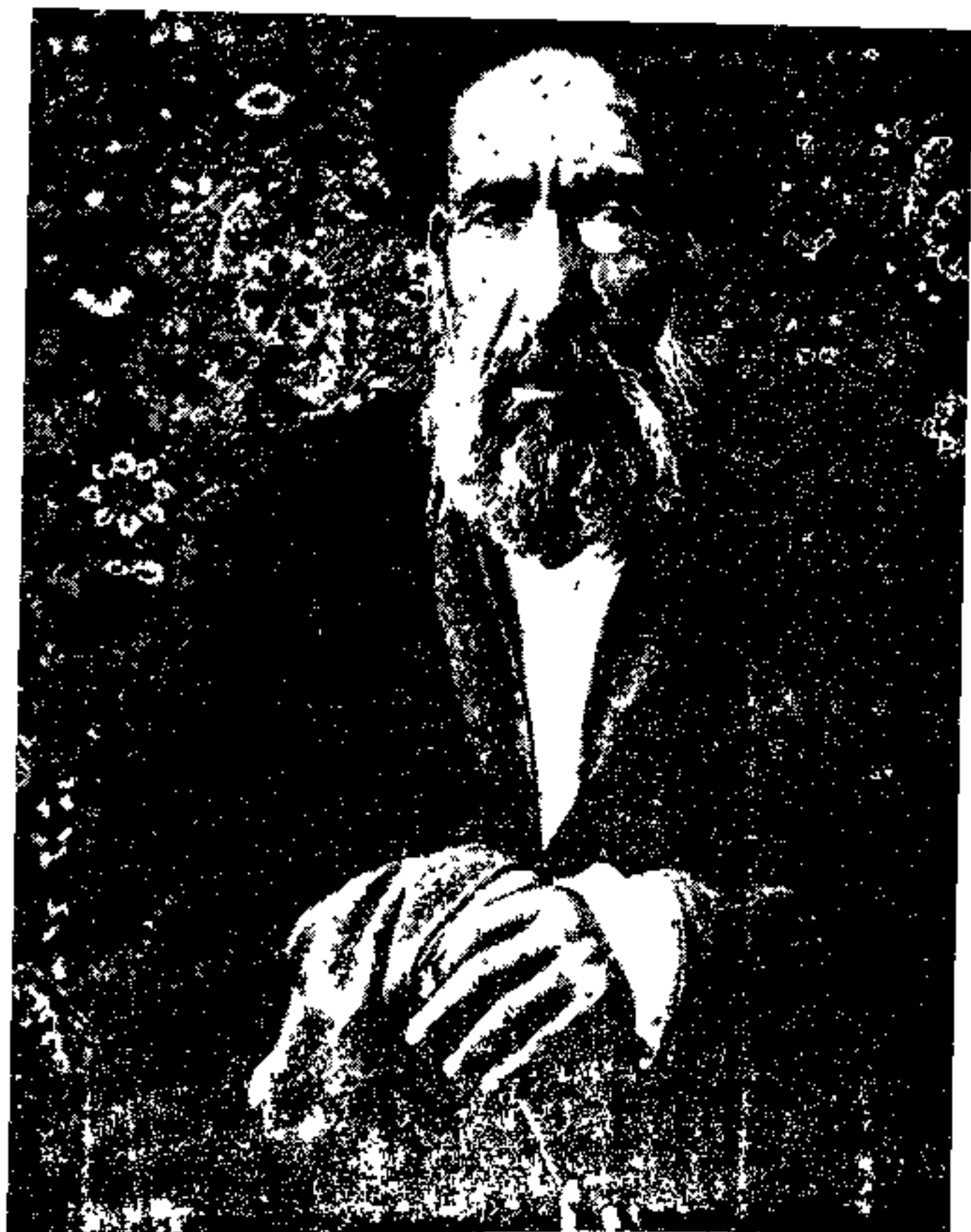
« نصرت الدوله قدرت نداشت آن نعره های ضخیم را در حمایت و ثوق الدوله »
 « از پشت تریبون در فضای بهارستان منعکس نماید .

« و ثوق الدوله یعنی عاقد قرارداد یعنی برقرار کننده اصول مفتخوری
 و یعنی باز کننده در های محبس بروی آزادیخواهان یعنی فروشنده وطن ،
 « یعنی موسس پلیس جنوب ، یعنی گوینده جمله آذر بایجان عضو شقاقلوس
 « ایران است ، و بالاخره پایمال کننده قانون اساسی در مجلس شورا ،
 « همان مجلس که اعضای آن برای محافظت قانون اساسی شرافت خود را
 « و کتاب مقدس محمد ص ضامن داده اند ، حامی پیدا میکند . . . »

باید اوصاف داد که تظاهر مدرس بدوستی و حمایت شخصی مثل
 نصرت الدوله و قوام السلطنه یکی از مضرترین اشتباهات سیاسی آن مرد
 رشید و پاکدامن محسوب میشود .

قبول داریم که گذرا بیدن اعتبارنامه فیروز مهارت عجیب و تاثیر
 شدید قوه بیان مدرس را نشان میدهد ، ولی تاثیر بدان در دلها میماند و در
 اولین موقع مقتضی ، خاطره تکدر آور آن ، روهارا از جانب مدرس بر
 میگرداند و ایمان مردم را نسبت به صمیمیت و خلوص نیت کسیکه از
 خائن مشهوری حمایت کند سست مینماید . . .

مدرس در آن نطق معروفش میگوید . . . آقایان ملتفت هستند
 « بعضی انتخابات و اشخاص بد میباشند ولیکن باید حکومت بحق کرد ، نصرت
 « الدوله پسر فرمانفرما مطرح مذاکره است نه مسئله انتخابات ، و الا
 « انتخابات پچساله با سیاستهای مختلفه دولتهای مختلفه ، دست . من می -
 « بینم و حس میکنم که آقای نصرت الدوله را بعضی قابل مجلس شورای
 « ملی نمیدانند ، خیلی تقدیس میکنم برای اینکه آقایان بعد از دو سال



جلد دوم
جزء ۱۹

بازنگیران عصر طلایی

بقلم: ۱- خواجه نوری

ناشر
نگارہ مطبوعاتی پروین

تک شماره ۳ ریال
سالیانہ ۱۳۵ ریال

حق ترجمہ و اقتباس و نقل بہر عنوان و بہر صورت محفوظ است

« حالا رفیق بنده شده اند چون زحماتی کشیده ام تعرض شخصی بخارجی
 « کرده ام يك كلك لایحه ای با من نکردند و امروز آمده اند رفیق من
 « شده اند خدا توفیق بایشان بدهد و احساسات را در ملت ایران زیاد کند
 « که امثال آقای وثوق الدوله و نصرت الدوله را ملت ایران بداند ولیکن
 « يك مسئله میخواهم در این مجلس عرض کنم و باانصاف و عدل و دیانت
 « آقایان معول کنم يك اشخاصی رنگ پیدا کردند آمدند و گفتند عقیده
 « ما تمایل سیاست انگلیس است ، شاید یکی پیدا شود و بگوید عقیده
 « سیاسی من روس است ما بر ضد او هستیم . ایران مسلمان باید مسلمان
 « و ایرانی باشد »

« نصرت الدوله آنروزی قابل مجلس نبود یا نصرت الدوله امروز
 « که فرضادروغی میگوید من تمایل به انگلیس را رها کردم ؟ من عقیده
 « دارم که نصرت الدوله سابق رنگ دار بداست نه نصرت الدوله امروز ،
 « دیانت مملکت خواهی بمن حکم میکند که ولو این اظهار غیر واقع
 « باشد من او را قبول کنم حالا که این حرفها میزنند بگوئیم ما ترا قبول
 « نمیکنیم ملت ترا قبول نخواهد کرد »

« موافقین قرارداد که ۱۸ نفر از آنها اعضاء این مجلس هستند
 « این محکمه باید رسیدگی کند ، هر کدام تقصیر کرده اند باید مجازات کند
 « و اگر پول گرفته اند از ایشان استرداد نماید » تا عبرت شود »

« نصرت الدوله موافق قرارداد را با نصرت الدوله امروزه باید فرق
 « گذاشت این اشخاص که در آن سیاست شرکت داشتند و حالا اعتراف
 « بنخبط خود میکنند و میگویند این رنگ سیاست را رها کردیم و تابع
 « سیاست بی طرفی ایران هستیم من که یک نفر هستم صدای خودم را

« بشرق و غرب و شمال و جنوب ایران و بخارجه های همسایه و غیر
 « همسایه میرسانم و میگویم مدت‌ها نصرت‌الدوله تمایل اختیار کرده حالیه
 « که بی طرفی اختیار میکند من او را قبول و یقین دارم ملت ایران با من
 « هم عقیده خواهند بود میگویم نصرت‌الدوله سالها قبل بنخودش چسباند
 « الان میگوید من خطا کرده‌ام یا راست میگوید یا دروغ من میباید بگویم
 « تو راست میگوئی و تو که الان تمایل کردی و خودت را میخواهی ایرانی
 « و ایران خواه معرفی کنی ما قبول میکنیم اگر خدای نخواسته بازرنگ
 « پیدا کرد ما همانیم که بودیم مخالفت با کابینه و ثوق‌الدوله کردیم ملت
 « فقیر بیچاره هم با کمال ضعف قوی و بی چیزی و نقاهت بالاخره او را
 « در بدر کرد . . »

خلاصه چنانکه ملاحظه میفرمائید مردم حق داشتند نصرت‌الدوله را
 رفیق و حمایت شده مدرس بدانند و گفته های او را (که در مورد حمایت
 از و ثوق‌الدوله عینا نظیر گفته خود مدرس است راجع به نصرت‌الدوله)
 نتیجه سیاست مدرس بشناسند ، و از او قدری دلسرد شوند و بیشتر به
 سردار سپه حق بجانب بگردند . . .

سردار سپه در آن مدت درست بعکس مدرس تظاهر میکرد و خود
 را طرفدار پاکدامنان و فداکاران معرفی مینمود ، خود را اصلاح طلب
 و ترقی دوست و تجدد خواه جلوه میداد ، و چون در امنیت کشور و سر
 کوبی اشرار هم صمیمانه و مجدانه میکوشید و موفق میشد ، بنا بر این
 دسته مدرس که اعضای برجسته اش یکی امضا کننده قرار داد یعنی نصرت
 الدوله و دیگری برادر عاقد آن یعنی قوام السلطنه بود حائشان نمیتوانست
 در میان مردم رنگ زیادی داشته باشد . ظاهر امر اینطور جلوه میکرد که

یکطرف مرد صاف و صادق یسواد و وطن پرستی، از جان خود گذشته و میخواهد
بهر قیمتی هست بااراده و فداکاری مملکت را بطرف ترقی بکشاند، و
در طرف دیگر دو نفر خائن و مفسد مشهور بدامن پاك مدرس چسبیده
و کله ناپاك خود را از پیراهن منحصر حجت الاسلام بیرون آورده، و در
لوای مقدس آقا میخواهند مطامع غیر مشروع خود را سیر نمایند، و
عجیب اینست که آقا هم باتمام قوا از اینها دفاع میکنند و حمایتشان
مینماید...

تمام این قضایا باعث شد که تارضایتی مردم و مجلس از کابینه
قوام روز بروز زیاد ترشد و البته سردار سپه هم ماهرانه کمک میکرد و
دستهایش مجلس را بر علیه او بر میانگینختند، تا اینکه روزی قضیه کنفرانس
لوزان را جمع به بغازها را مستمسک کردند و تصدیق قوام را بر قیمومت
انگلیس نسبت به بین النهرین نیز بر آن افزودند (۴) و ضربت آخری

(۴) در آن تاریخ نمایندگان بین النهرین در تهران تلگرافها و بخش نامه
هایی به مجلس ها و دربارهای دول اروپا مخا بره کرده و از نفوذ انگلیس تکوه
نوده بودند - یکی از آنها را برای روشن شدن مطلب بطور نمونه نقل میکنیم
» عموم ملت بین النهرین از مداخلات استقلال شکنانه دولت انگلیس در بین النهرین
متنفرو از معاهده دهم تشرین ۱۹۲۲ که بهیچوجه سمت رسمیت ندارد ابدان تسکین نداشته
بهر گونه مداخلات غیر مشروعه انگلیس بروتست مینماید در خاتمه قطعاً اعلام میدارد
که ملت بین النهرین در حفظ استقلال و رفع تعدیات و ابطال معاهده مشنومه از هر گونه
فداکاری خودداری نخواهد نمود -

(تهران امضاء نمایندگان عالی بین النهرین)

مقارن همان روزها در تهران گوش بگوش خبری رسید مبنی بر اینکه قوام
السلطنه قیمومت انگلیس را بر بین النهرین شناخته و تصدیق کرده است - چون
قرارداد فوق الذکر تقریباً نظیر قرارداد ۱۹۱۹ خودمان بود باینجهت احرار ایران

را به کابینه قوام وارد ساختند . دیگر هر چه قوام السلطنه از خود دفاع کرد و گفت در کنفرانس لوزان باید جهت نماینده نفرستادیم که موضوع مذاکره مربوط به بغازها بود و ربطی بمانند داشت ، و هر چه قسم و آیه یاد کرد که بیچهره قیومت انگلیس را بر مملکت اسلامی و همسایه ما تصدیق نکرده است فایده ای نه بخشید و سرنگون شد .

هم با هم مذهبان دولت همسایه هم جدا شده و شدیداً تفر خود را ابراز داشتند . در این چنین موقعی اگر نخست وزیر ایران که برادر بودنش را با عاقد قرارداد کسی فراموش نکرده و نه بخشیده است ، خودش قیومت انگلیس را بر بین النهرین تصدیق کند ، پیداست چه همه بریا خواهند شد . . .

سردار سپه و ایدیش از تمام این اشتباهات سیاسی استفاده کردند و بعضی اینکه موقع را مقتضی و مناسب دیدند ، آتش های تمصب آرا دامن زده و نقشه اولی مدرس را بکامک اشتباهات رفقای خودشان برهم زدند .



مدرس و مستوفی

در دلو ۱۳۰۱ کابینه قوام علی رغم مدرس افتاد و مستوفی الممالک عهده دار تشکیل کابینه گردید .

با نخست‌وزیری « آقا » یعنی مستوفی ، در آن زمان همه موافقت داشتند ، حتی سردار سپه فقط کسانی که شدیداً از این پیش آمد رنجیده خاطر و شکست خورده بودند ، مدرس بود و دسته کوچک اقلیتش . بهمین جهت هم آنها تصمیم گرفتند بهر قیمتی هست نگذارند کابینه تشکیل شود ، مگر اینکه کاندیدا های ایشان هم از آن نمند کلاهی داشته باشند .

ملاقاتها و اولتیماتوم‌ها و پشت‌هم اندازیها از طرف اقلیت شروع شد . کمتر روزی بود که نصرت‌الدوله چند ساعتی خدمت « آقا » نگذرانند ، و بانواع و اقسام گاهی به تهدید و گاهی به تشویق و غیره نامزدی خودش و رفقایش را پیشنهاد ننماید . و کمتر روزی بود که قوام‌السلطنه هم در منزلش حامیان خود را جمع نکند و آنها را به زمینه سازی وا ندارد . خود مدرس هم که علناً خصومت و مخالفت جدی خود را با کابینه هنوز تشکیل نشده اعلام کرده بود . . .

مستوفی در يك وضع ناگواری گیر کرد : از یک طرف وطن دوستی و ترغیب آزادبختان او را و ادار به قبول زمامداری میکرد ، و از طرف دیگر مخالفت مرد یکدنده و فرصی مثل مدرس و تهدید های صریح او قدرت هر تصمیمی را از دل نازک و مردد او برمیداشت . او میدانست که شیطان قوام و نصرت‌الدوله تا چه اندازه است ، و میدانست که اگر شخص

لجوج و از میدان در زوئی مثل مدرس هم پشت سرشان باشد ، دیگر محال است اقلیت دست از گریبان کابینه بردارد . . .

قریب در هفته رعب مخالفت مدرس توانائی تصمیم را از دست مستوفی در برده بود و هر روز معرفی کابینه بفردا میافتاد . مردم دادشان در آمد ، روزنامه ها اول گله و بعد کم کم ملامت را شروع کردند ، از یکطرف نخست وزیر را از این تردید و امروز و فردا کردن سرزنش مینمودند ، و از طرف دیگر شدیداً متذکرش میکردند که مبادا از اولتیماتوم های فرا کسیون شش نفری ترسیده و راضی به راه دادن ایادی آنها در کابینه بشود . مثلاً بطور صریح مینوشتند که « یک زمامداری که بر رغم اراده نصرت الدوله ها و مدرس ها موفق به زمامداری شده است دیگر غلط است چند روز عمر خود را صرف مطالعه هوا و هوس آنها نماید ، یادر سر مقاله تذکر میدادند که « . . . ما معتقد نبودیم که برای تحمیل قوام الدوله یا امثال آن نعره کر تک در فضای سیاست طنین اندازه شود ، ولی ابدا مستوفی الممالک را باین مسامحه و تردیدی که ایک در طی پانزده روز نشان داده اند عفو نخواهیم کرد . . . »

در همان روزها بود که مدرس عبارت معروف مخصوص بخودش را ، که از هیچ پارلمانتری تا کنون شنیده نشده ، گفت و یکدنگی و عزم راسخ و لجاجت خود را ثابت نمود . . . پس از اینکه از تحمیل کاندیدا های خود در کابینه مایوس شد ، و فهمید که مستوفی با همه تردید و شکی که در ابتکار و اقدام دارد بهمان اندازه هم در حفظ اصول شرافت و پر نسیب محکم است ، آنوقت این دستور عجیب را برای افسران دسته خود صادر کرد و این عبارت معروف را گفت که « کابینه مستوفی باید در همان

موقع بحث پرگرام ساقط شود ...»

ولی با همه زبردستی و قدرت کلامیکه داشت در روز بحث پرگرام خودش ملتفت شد که اینکار میسر نیست، زیرا برنامه عبارت بود از قرار داد تجارتنی با روسها و تسریع در امر انتخابات و توجه به عدلیه و اصلاحات سرباز گیری و بسط معارف و امثال آن. بدیهی است که انداختن يك كاینه ای در روز اول تشکیلات آنها بعنوان مخالفت با چنین پرگرامی امکان پذیر نیست ...

جزو متلك‌های خوشمزه ای که در همان روز پرگرام از مدرس یاد داشت شده یکی همان موضوع «روابط حسنه با خارجه» است که در پرگرام دولت تصریح شده بود. مدرس پس از بیانات ماهرانه ای وقتی به عبارت «روابط حسنه» میرسد میگوید: «ما نفهمیدیم این روابط حسنه مربوط به کدام حسنیست خور آقا هم حسنیست، منم حسنه، وثوق الدوله هم حسنیست. غرضشون کدام یکی از اینهاست؟»

ولی با تمام ریزه کاری های استادانه، مدرس فقط موفق شد مجلس را یکبار دیگر بقدرت بیان خود معتقد کند و حاضرین را بخنداند و غرق تحسین کند، ولی نتوانست بهیچوجه تغییری در عقاید مردم نسبت «باقا» بدهد.

کاینه مستوفی بالاخره تشکیل شد ولی ناقص، و ما با در نظر گرفتن موقع، این را باید یکی از شاهکارهای مستوفی شمرد، زیرا با تکمیل نکردن عده وزراء، راه امیدی برای مخالفین و منتظرالوزراءها باز گشت تا در ابتدا از شدت مخالفت خود بکاهند برای خود وزارتخانه های بی وزیر هم که هرگز ترس و نگرانی نباید داشت، زیرا تا کنون کمتر وزیری وجودش

برای وزارتخانه اش بی ضرر تمام شده ، و غالباً نبودنش کم زیان تر از
بودنش بوده است

خلاصه در ۲۵ دلو ۱۳۰۱ کابینه مستوفی فقط با پنج وزیر بشاه
معرفی شد ولی با اینحال نصرالملک ، کاندیدای شیخ الاسلام ، هم جزو
آن پنج نفر حضور داشت و در همان اوان که ملایری در یاد داشتش
بمدرس ارزش خود را تذکر داد ، بطوریکه در فصل پیش خواندید ، مدرس
هم جواب نوشت « ما از این ساعت مخلص شو ما هستیم ،
وزراء عبارت بودند از سردار سپه و وزیر جنگ ، ذکاءالملک وزیر
خارجیه ، ممتازالملک وزیر عدلیه ، نصرالملک وزیر مالیه ، محتشم السلطنه
وزیر معارف و اوقات .

وزارتخانه های دیگر در کمال سلامتی بدون وزیر ماندند و بخدمات
منفی خود تاملتی ادامه میدادند . . .



مدتها بعد یعنی در دوره پنجم . وقتیکه رفته رفته عفریت فعال مایشائی
و خود سری سر از گریبان سرباز وطن دوستی بیرون آورد ، و چهره
مهیّب خود را متدرجا از زیر ماسک نوع پرستی نشان داد ، خیر اندیشان
در صدد متحد ساختن صلحها و آزادیخواهان حقیقی بر آمدند ، و منجمله
خواستند مدرس را که از پا کدامنی گذشته بر شادت و ثبات قدم معروف
شده بود ، با مستوفی که بشرافت و وطن دوستی متصف بود به پیوندند ،
تا بلکه با جمع شدن و موافق ساختن این نیروهای جدا جدا و پراکنده
مخالف ، قوتی تشکیل شود و با آن قوت از دیکتاتوری که طلیعه اش بطور
مسلم داشت ظاهر میشد ، جلوگیری بعمل آید ، . . .

شیخ الاسلام ملایری که مرد مدبر و دوستی شاسی است ، برای اینکار مقدم شد و روزی مدرس را با مستوفی در منزلش دعوت کرد . مقارن ظهر دو آقا ، یکی ، آقای ، طبقه اشرافیت و اعیانیت و دیگری ، آقای ، طبقه علما و مجتهدین ، هر دو در سنخ خود برجسته ، هر دو در مسلک خود شریف و پاکدامن ، در منزل شمس الدوله (خواهر عین الدوله) که شیخ الاسلام ملایری اجاره کرده بود ، وارد شدند . البته گله‌گزارها از طرفین شروع شد و ملایری با مثل های خوشمزه و بموردش مراقبت میکرد که مبادا جریان صحبت زندگی پیدا کند و رشته پاره شود . تا اینکه بعد از نهار و صرف قلیان و چاهی کم کم کدورت های گذشته رفع شد و چون طرفین بدستکاری و صمیمیت یکدیگر ، یا وجود مخالفتهای سابق ، آشنائی و اعتماد داشتند یکدل و یکجهت با هم متفق شده و برای رفع دشمن آزادی و مشروطیت در صدد چاره جوشی بر آمدند .

چه بکنیم چه نکنیم . ؟

منحصر چاره اینست که شر این غول بیابانی را از سر مشروطه جوان ایران دور کنیم ، و برای اینکار ضعف نفس و رقت نباید داشت ، و تا همه جا باید رفت . اگر یک نفر زورمندی بیچاره ایرا خفه کند ، قانون شرع و عرف هر دو قتل او را واجب می‌شمارند . خوب ، اگر یک غولی ، در لباس وطن خواهی ، مشروطه ای را که بقیه متخون شهدای بسیار تحصیل شده از بین ببرد ، و آزادیخواهان و پاکدامنان حقیقی را فنا نماید ، و خلاصه آزادی تمام یک کشوری را با خود آنها خفه کند آیا شرعا خویش مباح نیست ؟

همه متفق شدند بر اینکه از بین بردن کاندیدای دیکتاتوری مترادف با خدمت بحکومت ملی و جامعه ایرانی است، و چون دیگران نه علاقه مندیشان به مشروطیت بقدری است که تا این اندازه دلسوزی کنند، و نه شهامتشان باندازه ایست که باین قبیل اقدامات شدید مبادرت نمایند، و چون دیه برعلاقه است، بنابراین مسئولیت و ابتکار اینکار باید بعهده پیشوایان پاکدامن و بیغرض و صالحی نظیر مدرس و مستوفی محول شود، و خودشان باید نقشه انجام این خدمت را طرح نمایند...

طرح نقشه های متهورانه البته خودش کار مهمی است، ولی بموقع اجرا گذاشتن آن نقشه ها مطلب دیگری است که نوع دیگری تهور لازم دارد و سنج دیگری فعالیت باید بکار رود تا مقصود حاصل گردد نه مدرس، نه مستوفی و نه شیخ الاسلام ملایری هیچکدام استعداد حذف کردن یک انسان زنده ای را، ولو هر قدر هم مضر باشد، نداشتند.

راست است که مدرس مکرر به نزدیکانش در ضمن صحبت میگفت که فلان خائن را من حاضر در صورت اقتضا با دست خود و حد، بزنم، و راست است که مستوفی الممالک شکارچی و نشان گر قابلی بود و تیرش کمتر خطا میرفت، ولی هیچکدام بهیچ مستمسک و عنوانی حاضر به آدم کشی نبودند، ولو برای خلاصی جامعه و سلامتی مشروطیت باشد.

پس از شور زیاد صلاح را در این دیدند که کسی را برای اجرای این نقشه مامور کنند که خودش مستقیما از نتیجه آن متفع شود. و خود همان ذینفع بودن او تضمین حسن انجام عمل گردد. کسانی که مستقیما در از بین بردن سردار سپه مسفع میشدند یکی شاه بود و دیگری وایمه

شاه که در فرنگستان بود، و فقط و ابجد میتواند در اجرای این نقشه کمک کند .

انصافاً بدفکری نبود، زیرا کم کم راز دیکتاتوری سردار سپه از پرده بیرون افتاده بود و شاه و ولیعهد معاینه میدیدند که عنقریب این فرمانده کل قوا زیر پایشان راجارو خواهد کرد . پس منحصر شرط ابقای آنها از بین رفتن سردار سپه شمرده میشد .

باین طریق در آن جلسه خصوصی آشتی کان سه نفر مرد سلیم - النفس بی آزار، از روی کمال وطن پرستی و آزادی خواهی و بی طمعی صلاح کشور ایران را در بر انداختن قلدر سواد کوهی دانستند و عقلشان حکم فنای او را صادر کرده ولی احساساتشان باز به آدم کشی راضی نمیشد، زیرا حکم عقل هرگز بتنهائی نمیتواند بر احساسات غالب شود، مگر اینکه، نمیدانم بقول کدام فیلسوف، از احساسات شدیدتری کمک بگیرد .

مدرس همینکه دید سستی و تردیدی در رفتار پیدا میشود، و تاخیر در اتحاد تصمیم قطعی ممکن است، کلی اصل موضوع را از بین ببرد، با کمال مهارت و موقع شناسی پیشنهاد استخاره‌ای کرد .

قوی ترین و موثرترین چیزیکه میتواند تردید و احتیاط همه را در آنمورد بخصوص رفع کند احساسات مذهبی بود، و مدرس بان متوسل شد . با خلوص نیت وضو گرفت و خود را تطهیر و آماده صحبت با عوالم غیبی نمود، و باقر آن مجید استخاره کرد . . . لابد قلب آندونفر می طپید، فکر میکردند که سرنوشت ایران و سردار سپه و شاید سرنوشت و جان خودشان منوط به این استخاره است . . .

آیه‌ای که از کلام اله بیرون آمد این بود « انافتحنا لك فتحاً مبیناً . . . »

دیگر جای تردیدی باقی نماند . پیام آسمانی هم صلاح اندیشی آن کمیسیون مین دوست را تصویب کرد ، بنابراین وظیفه ملی و اجتماعی و دینی آن رهبران جامعه ایست که مثل چوپان صدیقی شرگرك را از سر گله گوسفندان بیخبر دور نمایند .

فوری تلفن کردند بمنزل یکی از محارم ولیعهد و هر طوری بود او را در محل دیگری پیدا کردند ، و با او آن راز خطرناك و تصمیم متهورانه را در میان گذاشتند ، و از او خواستند که فوریت مطلب را به ولیعهد برساند .

ولیعهد خوشگل وزن دوست ایران ، که در عاشق کشی عادت و شجاعت و مهارتی بسزا داشت ، و بهمین جهت شاید از نبردهای سیاسی بی تجربه و بیمناك بود ، از این خبر سراپای وجودش به لرزه افتاد از یکطرف این تصمیم و توصیه را بسیار عاقلانه و منحصر راء جلوگیری از انقراض سلسله قاجاریه میدید ، و از طرف دیگر قیافه مصمم و قادر رضاخان در نظرش مجسم میگردد . و صدای گلوله ها تیکه از عقب باید نوکرهایش در موقع شرفیابی باو بزنند در خاطرش می شنید . اگر گلوله ها اصابت نکنند چه میشود ؟ اگر این قضیه قبل از انجام فاش شود چه خواهد شد ؟ آیا واقعا هیچ راه حل دیگری ندارد ؟ آیا قانون اساسی که بدست علمای بزرگ نوشته شده ، و نمایندگان ملت را بقید قسم حافظ تخت و تاج برادر او کرده است ، قدرت مقابلی با يك سرباز بسواد را نخواهد داشت . . . ؟ در هر حال قبل از اینکه رد یا قبول خود را ابلاغ کنند بهتر است اقلا با یکی از این سه نفریکه متفقاً این تصمیم را گرفته اند شخصا مذاکره نماید ، يك چنین کار مهمی را که نمیشود فقط با يك پیغام بموقع اجرا گذاشت . . .

شب همانروز ولیعهد شیخ الاسلام ملایری را که از آندوتای دیگر صلح طلب تر و آرام تر میدانست احضار کرد. ملایری شرح قضیه را با دلایل مفصلی که بعد از نهار از طرف مهمانان اقامه شده بود بعرض والا حضرت رسانید، و مخصوصاً وقتی تردید او را مشاهده کرد برای روشن شدن ذهنش سعی کرد باو بفهماند که قول و قرارها تیرا که سردار سپه‌ی‌ها باو می دهند نباید باور کنند، و اینکه میگویند اگر احمد شاه را برداریم ولیعهد را بجایش خواهیم گذاشت فقط خدعه و نیرنگ است...

ولیعهد راضی نشد و حرفی را که احمد شاه در فرنگ زده بود تکرار کرد و گفت اگر ما اینکار را بکنیم، فوری سردار سپه را شهید راه وطن خواهند ساخت، و این موضوع را پیراهن عثمان کرده و خواهند گفت ما عیاشان نالایق خود خواه نگذاشتیم این فرزند رشید لایق ایران اصلاحاتیرا که شروع کرده به پایان برساند...

باین طریق بخت سردار سپه یاری کرد و طالع خوبش نگذاشت بضرب گلوله نو کران ولیعهد از پا در آید و سر نوشت عجیب او نیمه کاره بماند.

مدرس و تجدد خواهی

در ایسکه خوشبختی مقصد اساس
 زندگی است مردم همه متفقند ، لیکن در
 باره وسایل آن تشتت دارند آیا باید
 کورکورانه دنبال هوسهای خود رفت ؟
 آنها بیشتر از شادی تولید درد میکنند
 آیا عقل را راهنمای خود باید قرارداد ؟
 بیانات آنها چندان روشن و قطعی نیست
 آیا اطاعت به اوامر خدایان باید کرد ؟
 آنان هم مدنی است خاموش شده اند .
 بی زحمت خود را تابع ضروریات
 محیط ساختن ، گویا از همه عاقلانه تر
 باشند

(گوستاو لوبون)

در بین علما آنها را که شخصا به تجددخواهی و روشن فکری شان
 پی بردم یکی مدرس بود و دیگر شیخ حسین یزدی . با این تفاوت که
 یزدی بهیچوجه میل دخالت در سیاست را نداشت و معتقد بود که روحانیت
 بکلی مغایر امور سیاسی است . و بعکس مدرس دلش میخواست با تمام
 معنی . مثل دوره صدر اسلام ، خلافت داشته باشد . منتها خلافتی که رویه اش
 پارزیم و حکومت ، ملی و دموکراسی جور بیاید .

از آنجائیکه ، بقول استفان تسویک ، لغت جوانی مرادف شوق و
 التهاب است ، منهم که در آنوقت خیلی جوان بودم و کلمات « آزادی »
 و « مشروطه » و « خون شهدای وطن » چشم و دلم را گرفته بود ، و

به نظر بعضی بطلوع دیکتاتوری نگاه میکردم ، روزی به راهنمایی یکی از مانوسان مدرس بخدمتش رسیدم .

دوست راهنمای من از یک هفته پیش با توصیف زیاد برای من اجازه گرفته بود و قرار شد صبح بین ساعت سه بظهر و ظهر شرفیاب شویم .

در روز موعود با کلاه و لبه دار ، که در آنوقت بشدت طرف بغض بود و هر هفته « کلاهی » ما را به چندین مرتبه کتک کاری و امیداشت ، بمنزل مدرس رفتیم .

خود و آقا ، در حیاط پشت به دیوار یک زانو نشسته بود ، و ارباب رجوع یک نیم دائرة بزرگی در مقابلش تشکیل داده بودند . ورود من با کلاه لبه دار ، در آن محیط مقدس ، باعث زمزمه ها و قرقرها و نگاه های خشم آلودی شد ، و مثل این بود که مریدان آقا ورود مرا با آن کلاه اهانتی نسبت بمراد خود می پنداشتند ، و منتظر بودند که این جسارت غیر قابل عفو را خود آقا شدیداً تنبیه کند .

مدرس نه تنها مرا تنبیه نکرد بلکه بعکس ، بخاطر صمیمیت و دوستی راهنمای من و توصیه و توصیف های او ، ما را نگذاشت در آن پائین ها به نشینیم و با کمال مهربانی در نزدیکی خودش جا داد . من و رفیقم دو زانو نشستیم و آقا بدون اینکه تواضعی بکند فقط با گفتن « یا اله ، و جنبش خیلی خفیفی ما را خوش آمد گفت و فوری دنبال صحبت خود را گرفت .

در بین حضار تقریباً از همه طبقه وجود داشت. وزیر، وکیل، هوچی، داوطلب شغل اداری و حکومتی، سید و آخوند و بقال و غیره... آن گوشه حیاط هم دو نفر پیره زن چادر نمازی فقیر چندان زده بودند، که بعداً فهمیدیم یکی‌شان از دست دامادش عارض است و دیگر بهم عصا کش اوست چیزیکه خوب بنخاطرم مانده اینست که محضر بدون تشریفات آنها متساویاً هم داد گناه شده هم دار الحکومه. هم شورای سیاسی میشد هم مجمع علمی یا دینی.

یکی یگی اشخاص حاضر نزدیک میشدند و بعضی آهسته و برخی بلند عرض خود را بسمع آقا میرسانیدند مدرس حرف عارض را باتکان دادن سر لغت خود تصدیق میکرد و گاهی هم با پای قرمز و یک برهنه خود بازی مینمود و یکمرتبه بصدای خیلی بلند یک وکیلی را که آنطرف نشسته مخاطب قرار میداد و باو میگفت: برو از قول من به آن وزیر پست و تلگراف بگو چرا کار فلان شخص را درست نمیکنی چرا میگذاری اون ارمنی به این بنده خدا اجحاف کند.

یا اینکه اگر تقاضای از باب رجوع بیجا بود، بی‌مقدمه دنبال حرف آهسته او را بصدای بلند برای همه میگفت، و با چند مثلث شیرین و بمورد می‌فهمانید که درخواستش بیهورد است.

مدرس در این جواب بلند دادن سیاست انقلابی ای داشت، زیرا هم عارض پر مدعا را متنبه میکرد و هم عارضین پر مدعای دیگر را که حاضر بودند و می‌شنیدند سر جای خود می‌نشاند...

یک چند نفر را که باین طریق راه انداخت، بقیه را همانطور گذاشت و من و رفیقم را بدنبال خود به زیرزمین برد. حق هم همین بود، زیرا

می-انست مطالبی که مورد صحبت ما است، هیچوجه تناسبی با گوش ربا کار یا مریدان متعصب آن محضر ندارد

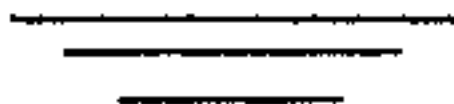
در زیر زمین، سه تفری روی يك تخت تابستانی چوبی نشستیم، و در همان چند جمله اول مدرس بمن حالی کرد که هیچيك از افکار خشك و کوچکی که رباکاران عالم نما بنام مذهب در اذهان جا میدهند در مغز روشن او راه ندارد. مثلا راجع به حجاب تصادفا صحبت بمیان آمد، گفت شرعا هیچ اجباری در پوشانیدن دست و صورت زن نیست و منهم مخالفتی ندارم، فقط چیزیکه هست میترسم این زنهای نااقلا که هنوز در هیچ مدرسه ای وظیفه اجتماعی و حدود خود را نیاموخته اند، آزادی را، آزادی مطلق، تصور کنند و ترقی را مرادف هرزگی و بوالهوسی بدانند...

پیشنهادیکه بمن با تماموریتهم از طرف عده ای از جوانان، اصلاح طب، آنوقت میخواستم بعرض آقا برسانم، با آب و تاب زیاد گفتم و او با کمال خوشروئی غیر عملی بودن آنرا بمن فهمانید و متقاعدم کرد اینکه تجهیزات ما برای اصلاحاتیکه آرزو داریم، فعلا، کامل نیست و ما هنوز خیلی خامیم...

روبهمرفته پیشنهاد ما را پذیرفت ولی معذالك شاد و خرم و راضی از پیشش بیرون آمدیم و صمیمانه بقدرت و شخصیت او معتقد گردیدیم. در آنموقع نام مدرس مثل امروز نبود، و وجه شجاعت و نور شهادتیکه امروز اضراف ناهش را گرفته، در آن تاریخ وسود نداشت. ولی معذالك در همان جلسه (که فقط در مین مرتبه ای بود که با او صحبت میکردم) خود را، باوجود کلاه لبه دار و فکل و کرواتم، مجذوب عمامه

شل و ول و یقه چرکین پیراهن بازش دیدم ، و حتی پای لخت و سرخ رنگش هم دیگر بنظرم زشت و نا هنجار نیامد .

خلاصه مدرس از لحاظ تجدد خواهی بنظرم ملائی آمد بسیار روشن فکری منطقی و دور از خرافات ، کسی بود که حقیقت و مستحقان و علما درجه اجتهاد را داشت نه فقط با لباس و مثل غالب هم ردیفشانش پابند و متعصت به شاخ و برگهای زائد و مضر دیانت نبود . منتها از نظر خوشبختی خود و پیشرفت نیات سیاسیش شرط عقل را در این میدید که بنا بدستور دکتر گوستاو لویون ، و خود را عاقلانه تابع ضروریات محیط بسازد ، و ضروریات محیط آنروز آنشکل و آنرویه زندگانی را می پسندید



استیضاح معروف مدرس

در آن گلشن که دارد جلوه طایوس هر زاعی
همان بهتر که ریز بال و پر باشد سر بلبل

(صائب)

وقتی متلك معروف ، ما فهمیدیم این روابط حسنه مربوط به کدام
حسین است . . . ، توانست کابینه مستوفی را موافق میل مدرس در سر
پروگرام ساقط نماید ، مدرس کمی برای قوام الدوله اش سلك به سینه زد
و بعد عاقلانه ساکت شد بمدبرانه گوش خواباید و موقتا چند ماهی از
مخالفت خیلی علنی با مستوفی خودداری کرد . چون میدانست هر مخالفت
صریحی در ابتدای کار بر قوت و عده طرفداران و آقا ، خواهد افزود
و همه خواهد گفت مدرس نمیگذارد کابینه موفق با اصلاحات شود .
ر بردستی مدرس در سیاست پارلمانی و احاطه اش به روحیه مجلسیان از
این عمل بخوبی پیداست . آن مرد روان شناس لابد پیش خود میگفت
چرا ما کاری بکسیم که بر رجاهت و آقا ، افزوده نشود . و تمام نواقص
اراده لغزش ها و سستی های او مستمسک و توجیهی در مخالفت ما پیدا
کند . ما که میدانیم این شخص چنان دوچار تردید و احیاط و اهمال
است که هرگز نخواهد توانست در مورد کوچکترین مسئله ای تصمیم به
گیرد و کمترین اشکالی را رفع نماید . بگذاریم خود این سستی و اهمال
کار خود را بکند و عده زیادی مخالف برایش بسازد ، زیرا همینکه
اصلاح طلبان دیدند . بدون مخالفت ما ، خود آقا طبعاً قادر نیست يك
قدم ثابت و متینی در راه رفع نواقص بر دارد ، کم کم معتقد خواهد شد

که تبلیغاتی که طرفدارانش کرده اند و بطور اخلاقی « آقا » را گوشزد نموده اند ابداً صحبت ندارد . و این آقا همان مستوفی چند سال پیش است که از پاکدامنش گذشته جز شکار و خوش صحبتی در مجالس خصوصی هیچ رجحان سیاسی بر دیگران ندارد . . .

يك ماه ، دو ماه ، سه ماه بدینمنوال گذشت و کم کم حساب انقلابیه مدرس درست در آمد ، مردم صدایشان بلند شد و حتی اصلاح طلبان هم با بعضی از وکلا و شیادانیکه مطامع و شهوات نامشروع خود را نمی توانستند بوسیله مستوفی سیر نمایند در قرقرلندند تریک شدند .

فقط يك نکته بود که وطن خواهان حقیقی را باز نسبت به کابینه آقا موافق نگه میداشت و نمیکنداشت اقدام جدی در سقوط او بنمایند و آن نکته قضیه انتخابات بود .

فرمان انتخابات دوره پنجم صادر شده بود و مردم از اعمال نفوذ های غیر مشروع نظامیان و دیگران خیلی نگران بودند ، همه میترسیدند که اگر قوام السلطه بیاید مبادا بازنیرک های جدیدی شبیه برادرش پیش آورد ، و مملکت را دوچار بدبختی تازه ای نماید . کسی دیگر بهم غیر از مشیرالدوله پراحتیاط و جنت مکان در ابعاد نخست وزیر شوندگان بشمار نمیآید . پس شرط عقل و صلاح مملکت در این بود که مستوفی را با همه مسامحه و تردید تزلزل تا خاتمه انتخابات دوره پنجم نگه دارند ، ریرا جنبه تمایلاتی که آقا نسبت به آزادیخواهان داشت و بیغرضی و پاکدامنی و بی طمعی که همیشه از خود نشان داده بود امید این را میداد که شاید بتواند تا اندازه ای از تحریکات عوامل از تجاع یا خشونت دستهای سر نیزه جلو گیری نماید .

باینجهات با اینکه کابینه مستوفی را مدرس مرتباً بطور غیر مستقیم از پی سست میکرد، باز چندین هفته آقا در حال تزلزل مانده و نیافتاد و مدرس را در انتظار گذاشت.

چه بکنیم اگر ظهرا و علما او را استیضاح کنیم، مواجهه با طرف داران خیلی زیاد و جدی مستوفی خواهیم شد و این مسئله ممکن است از وجه ما بکاهد و باز در روز نامه و محافل دیگر فریاد کنند که ما جاه طلب و خود برای و طرفدار ترجاع هستیم اگر هم او را بهمین حال بگذریم، قضیه انتخابات آتیه کابینه اش را نکه خواهد داشت، کاش خود آقا بچه خوبی میشد و پاک و پاکیزه استعفا میداد، همه راحت میشدند ولی حالا در چه پیغام بر ترصیه و نصیحت برایش میفرستیم قبول نمیکند و برخلاف انتظار همه بندها، پذیرداری مینماید. پس بدین راهی دیگر پیدا کرد که بدون استیضاح و در نقطه کنیم... اگر آنهم نشد آنوقت ناچار متوصل به استیضاح خواهیم شد...

این بود که، بر خلاف رسم و آیین مجالس، مدرس سعی کرد تا شاید فقط با امضای ورقه ای هبئی بر مخالفت با دولت کابینه را بدون سر و صدا بیاندازد، و چیزی نمانده بود که باین مقصود نائل شود، ولی داد فریاد آزادیخواهان طرفداران مستوفی، باین بدعت مضر و غلط شدیداً مخالفت کردند و موضوع را نماند، مدرس ناچار به آخرین تیر ترکش خود که استیضاح باشد، متوصل شد برای استیضاح همان، روابط حسنه، سه ماه و نیم پیش خود را مستمسک حمیه قرار داد و چنان با مهارت و موقع شناسی و نزاکت این کار را انجام داد که تقریباً بدون گرد و خاک نقشه صورت گرفت و تیرش درست به نشان خورد.

در جلسه دوشنبه ۲۱ جوازاً ۱۳۰۲ . در مقابل اینک مجلس منحیر
و نگران و تحت نظر عده زیادی تماشاجی غضبناک و صدهای مدرسین
شرح زیر شروع بنطق خود نمود :

« محض استحضار آقایان تذکار ما سابق عرض میکنم که
پرگرام دولت مطرح بود بنده اشاره ای کرده بودم که اگر دولت
پرگرام روابط حسنه با دول بود اگر نظر آنست که ما انوای
را آروز پیش بینی کردم و بر حسب سراج که برای ما آتیا
داشتیم ، منتها خودمان را همتنع کردیم و عرض کردیم که در
آتیه هستیم آنوقت یا بحال امتناع باقی خواهیم بود و آنوقت
مدت سه ماه و نیم گذشت دیدیم وضعیات ضروری است که در آن
نیست . نه از شخص آقا بلکه بواسطه همین وضعیت در آن
بحال آقا داشتیم ، و نه از عملیات جزئی نیست کل در آن
« من شخصاً همیشه نظر بامور کلی و اساسی است و در آن
خالی بود که نمیخواهم در آن مخصوص مدائیر ای که در آن
سه ماه که از عمر کاینه گذشت دیدیم وضعیت همین است که در آن
تحمیل نیست . با آقایان نمایندگان در صدر آنوقت اکثریت
البته همه میدانند وضعیت اکثریت و اقلیت این دوره چه است
نحوه خاصی است که ابدأ در دوره های سابق ما را از آن
اکثریت تشکیل دادیم هی آقایان اقلیت کردند . در آن
بالاخره موفق شدیم ، تا در این اواخر باز عقیده نخواستیم که
تشکیل دادیم و بمقتضای اصلی از اصول قانون اساسی حرمان

دولت برود آقایان قبول نفرمودند . در این مسئله چند روز مذاکره شد نه در خدمت آقای رئیس و چه در حضور سایر آقایان ، میل ما این بود که دولت بمقتضای آن اصل قانون اساسی استعما بدهد این را هم آقایان قبول نکردند ، حتی گفتیم شاید خود آقایان نمایندگان يك شخصی را در نظر داشته باشند که بعد از رفتن آقا مرتضی همه باشد آنرا هم قبول نکردند و باز مسامحه کردند ، تا بالاخره استیضاح را پیشنهاد کردیم و منحصر کردیم رفتن دولت را باستیضاح ، من شخصا مهمال ممکن میل نداشتم باستیضاح چرا بجهت اینکه استیضاح ها در مجلس شده است و همه آقایان میدانند وضعیات استیضاح بعقیده بنده غالباً يك امور خیلی کوچکی گذاشته است که همه میدانند و به عقیده بنده يك دوئیتی را يك امور خیلی کوچکی از قبیل آرد و نخود و عدس و غیره آوردن و بردن چندان خوب نیست ، آنچه که بنده نسبت به آقا همیشه منظور نظر داشتم از جهت سیاست خارجی بوده و در این زمینه آنچه که میدانسته و میدانم از طرف ایشان قصور شده نه تقصیر و استیضاح من هم رویه ایست نسبت شخص آقا که تصور دارند در حفظ سیاست خارجه ، هیچ عقیده ام تفاوت نکرده است چه از سابق بر این کابینه و لاحق بر این کابینه و از زمانهای دیری که بنده در تهران بودم و ده نفر رئیس الوزراء سر کار آمدند و پنجاه نفر وزیر ، در اینمدت بقرار استعداد خودم اصطلاحاتی از احوال آقایان دارم باز عرض میکنم آنچه که از آقای مستوفی الممالک استیضاح کرده ام و میکنم تصور است نسبت سیاست خارجه ، اگر چه امور داخلی هم خیلی هست ولی عمده مطالب آنچه که منظور نظر من بود سیاست خارجی بود . خلاصه پس از آنکه از جهات دیگر مایوس شدم

این استیضاح را تقدیم مقام ریاست کردم حالا هم عرایض خود را عرض میکنم در قرون اخیره و وضعیات دنیا در اثر کهنه شدن بعضی دول و غفلت بعضی دول و غرور بعضی دول در دنیای کهنه بعضی دول بخیال ترقی خود افتادند یا از هوشیاری یا از احتیاج یا از تجدد با لخصوص در اروپا در قرون اخیره از صد و پنجاه سال قبل يك دولتهائی وجود پیدا کردند و در صدد برآمدند که دول کوچک دنیا را بخورند، البته وضعیات دنیا همیشه این اقتضائات را داشته است، يك قسمت بزرگش مقارن شده است با عمر و دنیای ما از زمان ایجاد و پیران ما تا رسیده است با امروز، البته معلوم است همچو دول مختلفه اند عاقل دارد، غنی دارد، بعضی برویه عقل در مقام بلع دول کوچک بنشیند و از حماه میکنند و هی دول بزرگ را کوچک کردند و خوردند و قوی شدند و سایرین ضعیف بعضی که عاقل بودند لقمه های درشت درشت را بلعیدند تا کم کم قوی شدند و وضعیات دنیا و غفلت سابقین ما را وضعیات جغرافیائی مماثلت ما را مبتلا کرده به دولت بزرگ همسایه. آنوقت بعضی از سلاطین هم شاید ما را غفلت شدند مثل مرحوم ناصر الدین شاه شاید مغفلت شده بودند که ما دو دولت بزرگ همجوار پیدا کرده ایم، البته مقتضای وضعیت ما مقتضای دیانت ما با این دول مسلم و صحیح است. دیانت ما در این زمان اقتضای تعرض و حمله ندارد، مگر اینکه متعرضان بشوند و وقتی که متعرض ما شدند البته هر ضعیفی را اگر کسی متعرض باشد باید بقدر مقدور و بیسور عقلا دیانتاً سیاستاً در صدد دفع و دفع بر آید. همیشه دولتهای ما، چه در طرز سابق چه در طرز حالیه، مراقب بودند که با این دو دولت بزرگ غنی قوی و اعقل و عاقل بنحو مسالمت رفتار نمایند، و همین قسم که فرمودند روابط حسنه با آنها داشته

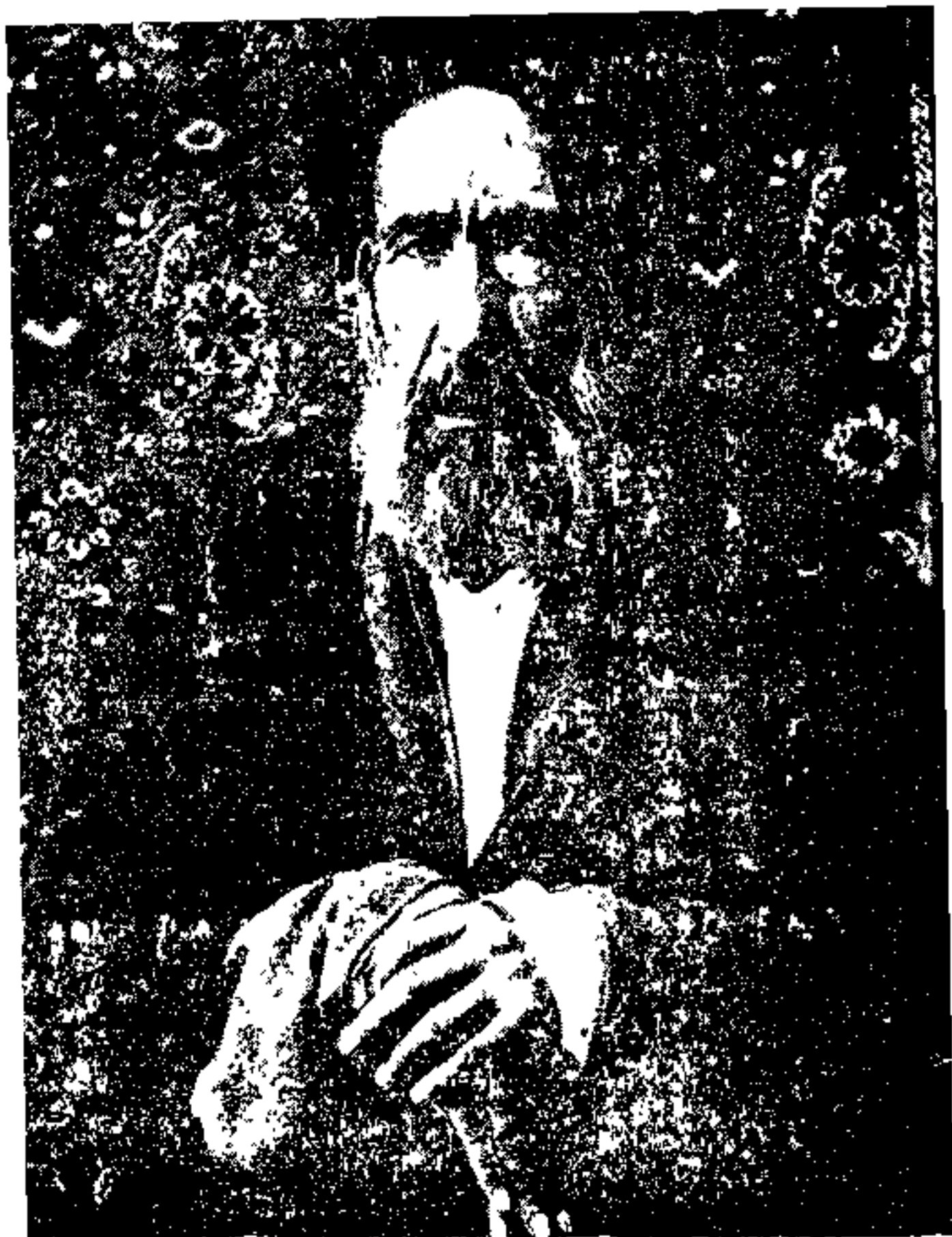
باشیم و همینطور هم عمل کرده‌اند و سالها و عمرها گذرانند تا اینکه بزمان ما رسید یعنی انقلاب ایران برپا شد و ملت بیدار شد و حکومت يك نفری بحکومت ملی مبدل شد مسمی باسم دولت مشروطه ، البته اینها هم بقدر قوه خودشان در این مسئله هوشیار بودند که هم مراقب بیابان خشك و هم مواظب دریای تر باشند ، یعنی مراقب دو همسایه خودمان که دو دولت قوی و غنی بودند باید باشند . البته معلوم است بعد از آنکه دنیا تولیدچنین دول بزرگی را کرد و بالطبع آن دول بزرگ هم بیک دیگر نظر دارند خصوصاً اگر رفته رفته لقمه‌ها کم شود بین آنها رقابت تولید شود ، این مسئله و این حالت در تمام دنیا هم چنین در ایران بود تا جنگ عمومی شروع شد ، وقتی این جنگ بین دول بزرگ دنیا برپا شد بعضی از آنها از حالت عظمت تنزل کردند و بعضی بر عظمتشان افزوده شد ، ما ماندیم و يك همسایه ، مدتها در رژیم سابق و در طرز لاحق میانه این دو دولت بنحوی زندگی میکردیم که اگر حائلی در بین ما و بحرین اتفاق میافتاد اسمش را عدم وسیله و کشتی میگذاشتیم . و اگر میانه ما و بعضی توابع و بلوکات شمالی مانعی اتفاق میافتاد حمل بر قصور مامو، ین میکردیم . لکن بعد از آنکه یکی از همسایه‌های ما ، در نتیجه جنگ عمومی اظهار شد و دیگر ظاهر . یکی اقوی شد و دیگری قوی . ما ماندیم و يك همسایه دولت یا دولت نما یا مادر دایه بهتر از مادر گرفتاری داخله و فقر و فلاکت مردم و یکطرفی بودن همسایه ما را کشید بقرارداد یعنی انحصار ایران بیک نفر دولت همسایه البته بعد از اینکه رقیب طرف نداشته باشد مسلماً بمقتضای صلاح خودش رفتار میکند و تقصیری هم ندارد . چه البته هر کس در مقام نفع و ضرر خودش است . بتوفیق خداوند و بیداری ملت ایران از جنگ

قرارداد هم خلاصی پیدا شد ، حتی بوسائل مختلفه هم که متوسل شدند
 مثل کابینه آقای سید ضیاء الدین (که اسمش را سفید یا سیاه یا همه رنگ
 میگذارند) باز هم موقعیت پیدا نشد ، و توفیق شامل حال ما ها شد ، و این
 دوره پارلمان تشکیل شده قبل از اینکه پارلمان تشکیل شود بعضی از
 نمایندگان اساس سیاست را بران گذاردند که این آثاری هم که از
 همسایه جنوبی باقی مانده است آنها را هم محو نمایند . در تحت این سیاست
 که من هم یکی از آنها بودم ، این دولت و این پارلمان تشکیل شد و بر طبق
 این سیاست دولتی خواه ناخواه تشکیل شد و بان دولت گفته شد ~~که~~
 اگر میتوانی این کارها را بکنی بسم الله ، و الا شما را بخیر و مارا بسلامت
 مشهد جای خوبی است ، بالاخره بموقعیت و مساعدت نمایندگان که
 خود آقای مستوفی الممالک هم کراراً در هیئت رئیسه ، وقتی که وکیل بودند ،
 تشریف داشتند و میدادند ، بالاخره بحمداله موفق شدیم که آثار و خورده
 ریزهای قرارداد هم از قبیل پلیس جنوب و مستشارهائی که میل نداشتیم
 حمداله تعالی بالمره دفع و رفع کند . همه تشریف دارند و دیدند اگر چه
 بعضی از رفقا چند روز قبل فرمودند در این دوره چندان کاری پیشرفت
 نکرد البتہ صحیح است ، مقتضی است که برای این مملکت همه روزه
 امثال این کارها را بکنیم ولی بقدر قوه و قدرت ، بعد از اینکه سالهای
 متمادی فطرت ایران طول کشید ، بعد از آنکه چنگالهائی از طرف يك همسایه
 بقلب این مملکت فرو رفت ، يك ملت فقیر و ضعیف بدون اینکه خلاف
 روابط حسنه رفتار نماید ، یعنی همان نحوی که رابطه دولت ایران با
 انگلیس حسن بود بهمان نحو باقی بوده است و خواهد بود ، معذالك صلاح
 با این بود که اثری از آثار يك همسایه در اینجا نباشد ، موفق هم شدیم

بدون اینکه زحمتی بر دولت و پادشاه و بر قوه نظامی مملکت وارد
شود.....

بند از جانب خودم میگویم و یقین دارم همه ملت ایران و نمایندگان
هم صاحب این عقیده اند، زیرا منشاء تمام آنها یکی است
منشاء سیاست ما دیانت ماست، ما نسبت بدول دنیا دوست هستیم
چه همسایه چه غیر همسایه، چه جنوب چه شمال، چه شرق چه غرب، و هر کس
متعرض ما بشود متعرض آن میشویم، هر چه باشد هر که باشد بقدریک
ازمان برمیاید و ساخته است. همین مذاکره را با مرحوم صدر اعظم
شهید عثمانی کردم گفتم اگر يك کسی از سرحد ایران بدون اجازه دولت
ایران پایش را بگذارد در ایران، و ما قدرت داشته باشیم او را با تیر میزنیم
و هیچ نمی بینیم که کلاه پوستی سرش است یا عمامه یا شاپکلاه بعد که گلوآه
خورد دست میکنیم به بینیم ختنه شده است یا نه اگر ختنه کرده است بر او
نماز میکنیم و او را دفن مینمائیم. و الا که هیچ، پس هیچ فرق نمیکند
دیانت ما عین سیاست ماست. سیاست ما عین دیانت ماست، ما با همه دوستیم
مادامی که با ما دوست باشند و متعرض ما نباشند، همان قسم که بمادستور
العمل داده شده است رفتار میکنیم. این وضعیات با این حال خوش گذشت
تا اینکه کابینه آقای مستوفی الممالک روی کار آمد من با خلاصی که ایشان
داشتم و با مراددهای که باشخص ایشان داشتم بارفقای خود که همسر و هم
سیاست بودیم نزاع داشتم ولی نزاع مادر سر صغری است و در کبرویات
با هم نزاعی نداریم و موافق هستیم، سیاست ما در سر صغری است، ما قیل
نداریم پشه هم نداریم، تمام ما دازای يك سیاست هستیم. خلاصه با آن
سابقهای که داشتیم که آقای مستوفی الممالک استعدادشان منع نیست،

من بقدری که از دوم میترسم از اول نمیترسم بعد از آنکه زحمت ها کشیده شد و بدوستی کامل متعی شد و پلبس جنوب رفت اسبها و قاطر هایشان بعضی اش را فروخته و بعضی را کشتند تفکک و فشنگهایشان را یا بردند یا بعضی اش را آتش زدند و با کمال دوستی رفتند آنوقت باز تصور و عدم منع نسبت به بعضی از مسائل که شاید بعضی از آنها صورت قطع داشته باشد و بعضی مظلوم و بعضی صورت شک داشته باشد خوب نیست . لکن من حیث المجموع يك حرفی است و ما نمیخواهیم هیچ حرفی زده باشد . اگر دولت پروتست نمیکند ما پروتست میکنیم نسبت بهمه که ما را بحال خودمان بگذرانند . صلاح خودمان را خودمان بهتر تشخیص میدهیم اگر يك ماموری برای ما ضرر داشته باشد ما خودمان باید جلوگیری کنیم . گمان میکنم از عرایض آقایان با آنکه هوا مساعد نیست ملاکت پیدا کردند هر وقت زیاد ملاکت پیدا کردند . بفرمائید تا بنده کوتاه کنیم ، فکیف کان مناسب نمی بینم که این دولت ها دوست ما خصوص همسایه های ما يك نفرشان تعریف ما را نکند و يك نفرشان مذمت ما را . من اگر خوب هستم و اگر بد برای خودم هستم ولی دوست ندارم يك دولتی یا يك مامور دولتی چه در اینجا چه در خارجه تعریف مرا بنماید و بگوید که فلان کس خیلی خوب است . من اگر خوبم برای خودم خوبم اگر بدم برای خودم بدم . خلاصه مدت دو ماه ، سه ماه ، چهار ماه ، پنج ماه ، شش ماه ، یکسال است که هی قرارداد تجارتي با روسیه می بندند و باز بسته شده است . بعد از آنکه پلبس جنوب و مستشار انگلیس از ایران رفت و جلب مستشاران امریکائی شد در همان حال ما با روسها معاهده بستیم ، از همه دولتها زودتر ما دولت روس را شاخیم معاهده بستیم و وسطه اینکه عمل کرده باشیم بوظیفه



ناشر

بنگاه مطبوعاتی پروین

تک شماره ۳ ریال

سالانہ ۱۲۵ ریال

بازنگیران عصر طلایی

بنظیم : اے خواجہ نوری

جلد دوم

جزوہ ۳۱

دیانتی مان؛ باوجود این من دوست ندارم یکی از این دول نسبت
 یکی از رجال ما اظهار تمایل نماید؛ یا نسبت بدیگری اظهار
 نماید. رجال ما همه خوباند و هر کدام در موقع خود حافظ
 حقوق و سیاست مملکت ما خواهند بود؛ مقصود عرض بنده این
 است که من از هر کسی که باشد میترسم؛ از هر دولتی که
 بخواهد ذره‌ای دخالت در امور ما بکند میترسم و باید توازن
 عدمی را نسبت بهمه مراعات کرد؛ نه توازن وجودی ولیکن
 از آن عاقل زیادتر باید احتیاط کرد؛ باید عملیاتی که منشاء
 بشود از برای آنکه يك دولتی مثل انگلیس بایک مامور و يك
 دولت دیگر از ایران تنقید نماید با کمال هوشیاری و بیداری و
 دوستی از این عملیات باید جلوگیری کرد؛ بنده غرضم این است
 که در این مطالب قصور و مسامحه شده است چون اطلاع دارم
 و بعقیده من آقا قیل از این میبایستی از مجلس تقاضای رای اعتماد
 کرده باشد؛ مگر اینکه این عیبی که بنده حس کردم خودشان
 نکرده باشند از اول پرگرام مطلبم همین بود آخر هم
 مطلب اینست و همین است استیضاحی که دارم بحول اله تعالی»

آن جلسه از جلسات تاریخی و فراموش نشدنی مجلس شد؛
 زیرا سه مرد سیاسی مشهور ایران هر يك بنحوی خصوصیات روحی
 خود را در آن يك جلسه ظاهر ساختند؛ و بطوری در مبارزه سه
 نیپ مخالف و سه شخصیت متضاد با هم سر شاخ شدند که حتی
 تماشاچیان هم احساساتشان غلیان کرده و برخلاف مقررات با
 داد و فریاد وارد معرکه مجلسیان شدند.

پس از نطق ماهرانه متین مدرس سلیمان میرزا و ذکاءالملک

هم جواب بانراکت و متیننی باو دادند و مجلس جریان مشکل خود را
 در نهایت آرامی طی میکرد؛ تا وقتیکه خود «آقا» رفت پشت تریبون

موی سرو سبیل‌های بلند آقا رو سفیدی و شهرت پاکدامنی او را در نظرهای بهتر مجسم میکرد: قیافه متین و بیغرض او جوانمردی و «آقائی» او را تثبیت مینمود: و همه با بی‌تابی منتظر بودند که بیانات آقارا در مقابل شیری مثل مدرس بشوند. آقا با قدم‌های آرام رفت پشت تریبون و دوسه دفعه بعبادت همیشگی چند خاشاک خیالی را از روی سینه لباسش با تلنگر دور کرد: و پس از آن با آهنگ پخته و بسیار متینی در نطق مختصرش بهمه صمیمانه فهماند که هرگز حرص و ولعی برای اشغال مسند و مقام نداشته؛ و اگر هر وقت قبول شغلی نموده فقط برای خدمتگذاری بوطن بوده است؛ و با کنایه و اشاره همه را بانزاکت ملتفت نمود که چرا مجلس چهارم در آخر عمرش کسی مثل او را نمی‌پسندد:

«... ما میدانیم که انتخابات باید شروع شود و موقع بره کشی آقایان است... متاسفانه برای معده ضعیف من بره سازگار نیست... من و امثال من نمیتوانیم کار بکنیم برای اینکه نمیتوانیم آجیل بدهیم و آجیل بگیریم...»

این را گفت و بوزرای کابینه خود اشاره کرد و همه از مجلس خارج شدند. نطق بی‌آلایش و صمیمانه «آقا» چنان همه را منقلب و متأثر کرد که تماشاچیان از لژهای مجلس بنای داد و فریاد و اظهار حرارت را گذاشته و حتی عده‌ای ریختند جلو در که نگذارند رئیس دولت موی سفید محبوب مظلوم خودشان میدان را خالی گذارد. فریادزننده باد مستوفی صحن مجلس را مرعش میکرد و آهنگ آن مثل سرود مهبجی دامن پاک «آقا» را تا نزدیک در بزرگ بدرقه مینمود...
دریک چنین فضائی یکی دیگر از مردان سیاسی مشهور ایران به

قصد مخالفت با مستوفی با کمال عصبانیت رفت پشت تریبون و سخت به آن پیرمرد محبوب حمله نمود، و چون اشاره آجیل دادن و آجیل گرفتن را مستقیماً متوجه خود میدانست، و دیده بود که در موقع بیان آن عبارت تاریخی تمام چشمها خود بخود بصورت او متوجه شده است بنا بر این برای دفاع خود، مشیرالدوله را نیز همردیف خود قلمداد و بعنوان اینکه از آن مرد وطن پرست پا کیزه نیز حمایت کند، خواست خود را نیز مثل او منزله جلوه دهد، ولی چنانکه منطقی حدس میزنید، درست نتیجه معکوس شد، و نفرت مردم نسبت باین نردستی نه یخته بحد اکثر رسید. چنانچه در محافل گفتار و روزنامه ها نوشتند که «و کلاء دوره چهارم باستثناء یک عده مختصری پرده را پاره کرده و روحیات خود را کاملاً ب مردم معرفی نموده اند. پریشانی آنها این سطور سیاه خواننده میشود که ما مملکت را نمیشناسیم، مصالح عامه در نظر ما قدر و قیمت ندارد اصول مشروطیت و احترام قوانین قافیه شعری است، فقر و فلاکت جامعه و بدبختی های متراکمه برای ما اهمیتی ندارد، ماصندلیهای بهارستان را برای تامین منافع خصوصی، برای اشغال صندلیهای دولتی برای دلالتی شغل و مقام اشغال کرده ایم...»

در همین مورد است که عشقی مرحوم میگوید «مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد مشت همه را کرد. فهماند که در مجلس چهارم چه خبر بود...»

البته حدس میزنید که آن مرد سیاسی مشهور منفور که بعد از نطق مستوفی باو حمله کرد کی بود، برای اینکه چگونگی احساسات مردم را در آن تاریخ راجع باو بسنجید بد نیست نمونه از آنچه میگفتند

و مینوشتند بشرح زیر بخوانید : «... قوام السلطنه که خود یکی از عوامل بد اخلاقی و کلا و بدعادت شدن آنها محسوب میشود و کابینه دوم ایشان با باز کردن انبار مواعید روی کار آمد ، چرا از اظهارات مستوفی الممالک اظهار تاسف میکرد آیا این عوام فریبی هادر نظر جامعه قدر و قیمتی دارد و مردم قوام السلطنه را نمیشناسند ...»

و مضحک تر این بود که آقای قوام السلطنه اظهار بی میلی میکردند از زمام داری و میگفتند اگر به اکثریت تامه مرا انتخاب کنند من قبول نخواهم کرد و حال آنکه مخالف و موافق درجه حرص و طمع ایشان را بریاست وزرایی میدانند ...»

«قوام السلطنه دعوی پا کدامن می کند و میگوید اگر من از کسی آجیل گرفته و بکسی آجیل داده ام از تمام هستی خود صرف نظر میکنم

«کسی سند و نوشته ندارد ولی مردم يك دليل برهان منطقی دارند آن دلیل و برهان تمول فعلی قوام السلطنه است که از مرحوم معتمد السلطنه بایشان ارث نرسیده است و ابتدا هم نشنیده ایم که ایشان یا برادر بزرگشان وثوق الدوله به تجارت و زراعت و صنعت مشغول بوده باشند پس تمول فعلی آنها از کجاست ؟ زیرا مولد ثروت فقط و فقط صنعت و زراعت و تجارت است و تصور نمیکنم آقای قوام السلطنه ماشینی اختراع کرده و یا چند سال با امر زراعت مشغول شده باشد . پس بمن و تمام مردم اجازه میدهند که ایشان را پا کدامن و در طراز مشیر الدوله هـ... با قرار ندهیم ...»

مدرس و نخست وزیر سردار سپه

بکسیکه شغلی را بدون استحقاق غصب

کرده رحم نکنید

(کیلیپنک)

سردار سپه و استادان او بخوبی میدانستند که تا وقتیکه در مجلس اکثریت و کلاه دست نشانده و انتخاب شده حسب الامری آنها نباشند، هرگز با اصلاحات (۱) رادیکال و اساسی که در برنامه کودتا تعیین شده است موفق نخواهند شد. پس باید تمام قوا را روی این موضوع متمرکز داد و حتماً تمام یا بیشتر نمایندگان دوره پنجم را از اشخاص صالح، یعنی موافق، یعنی مطیع سردار سپه انتخاب نمود. و این کار با بودن شخصی مثل مشیرالدوله در راس دولت آسان نیست پس باید مشیرالدوله را انداخت. ولی خود اینکار هم بوسائل معمولی در این موقع مخصوص بسیار مشکل بنظر میاید.

وسائل معمولی انداختن يك كاینه در حکومت مشروطه يك راه بیشتر ندارد و آن متقاعد کردن و برانگیختن اکثریت مجلس است بر علیه نخست وزیر. آیا آزادیخواهان، که هنوز سرو زبانی دارند و سید زباندان و نترسی مثل مدرس هم دقیقاً مترصد علمداری آنهاست هرگز راضی بانداختن مرد حقیقتاً صالح و امینی مثل پیر نیا در آخر دوره مجلس خواهند شد؟ آیا میشود به این مرد سیاسی معروف چنت مکان، تهمت و افترائی، بجز محافظه کاری و سستی بست، و اورا باین عناوین انداخت ؟

نه ، اینکار غیر ممکن بود ، زیرا مشیرالدوله را مجلسیان و آزادی خواهان برای همین امر انتخابات و اعتماد بدستکاری او آورده بودند .

از راه مجلس باید کاملا ناامید بود . از شاه هم که البته آبی گرم نمیشود . تهمت و لجن مالی هم که بدامن پاك و «امپرمه آبل» پیرنیا تاثیر نداشت

ولی يك راه ساده تر از همه اینها وجود داشت ، و آن حیثیت دوستی و همان جنت مکانی خود مشیرالدوله بود . چرا بهمین راه وارد نشوند؟ برای کسیکه تمام عمر جز احترام و مقام ارجمند در خود ندیده کافی است که کوچکترین اهانت یا فقط تهدید اهانتی او را از میدان در ببرد . سردار سپه همین کار را کرد و با یکی دو پیغام (که بعدا هم آنها را سوء تفاهم نام نهاد) مشیرالدوله را از میدان در برد و او را اداره تقدیم استعفا نمود .

هر چه شاه ، از يك طرف ، و مدرسی ها ، از طرف دیگر ، باواصرار میکردند در او تاثیر زیادی نمیکرد ، و بمحض اینکه قیافه مصمم و قلندر رضاخان و تهدیدات او بخاطرش میآمد مقداری از موهای سبیل خود را می جوید و در استعفای خود مصر تر میشد . و بعلاوه خودش هم میدید که واقعا با همه درستی و پاکدامنیش نتوانسته است کمترین نمنیات مشروع از ادیب خواهان را راجع بانتخابات انجام دهد و از نفوذ و مداخلات علنی قشون و نظمیة جلو گیری نماید . آراء غالب جاها که متدرجا خواننده میشد هر امیدی را نسبت به اکثریت و کلای انتخاب شده از بین میبرد .

مدرس دوربین و روشن فکر بخوبی نتیجه کار را معاینه میدید ، و

هر چه دوندگی میکرد بجائی نمیرسید — کاش پیشنهاد رئیس الوزراء اسبق (یعنی قوام السلطنه) را پذیرفته بود. و وقتی شب در منزل خودش از او اجازه میخواست که فردا صبح سردار سپه را در دفتر خود احضار کرده و در همانجا دستور دهد پا گونهایش را بکنند، و خودش راهم توقیف و سربه نیست کنند، کاش اجازه داده بود و او را سرزنش و منع نمیکرد، و بیجهت او را از انقلاب و شورش نظامیان نمی ترسانید ...

کاش پیشنهاد نصرت الدوله را عملی کرده بود، و میگذاشت مطابق نقشه از در فرمانیه نوسطه ماهرانه ای بر علیه رضا خان برپا شود ... بیجهت ترسید و حرف عقل را گوش کرد — در سیاست هم، مثل جنک و مثل فمار و مثل تجارت، باید گاهگاهی برخلاف عقل و منطق چشم راهم گذاشت و دل را بدو یازد و ریسک کرد ...



مشیرالدوله افتاده و فورا در روزنامه ها و محافل سیاسی ایران، حتی در بین عده زیادی از ایران پرستان و اصلاح طلبان حقیقی، قلمها و زبانها به نای نخست وزیر جدید باز شد، «قلب قوی» و «بازوی توانا» و رذبانها گردید، وعده زیادی از روی عقیده بگروه متملفان هر جائی هم صدا شده و مثلا مینوشتند: ... فعالیت خستگی ناپذیری که سردار سپه در طی تصدی وزارت جنک نشان داده و امنیتی که بالطبع در سرناسر مملکت ایجاد شده و نفوذهای نامشروع ملوک الطوائفی که یکی بعد از دیگری در استانه شوکت و قدرت قشون قربانی شده است بالطبع مردم را متوجه او نموده است... یا مینوشتند: ... مملکت محتاج یک قلب قوی و یک بازوی

توانائی است که بدون ملاحظه و هراس و بدون رعایت نژادکات های معموله رجال تهران و بدون حفظ بی طرفی (!) و بدون این فورمالیته بازی‌هایی که هیجده سال است مملکت را فلج و سیر تکامل را متوقف و بالاخره ایران را زیون و ضعیف و سرپنجه اجانب نموده است آنرا نجات دهد . تقریبا همه متفکرین و اصلاح طلبان باین اصل معتقد شده اند که ایران محتاج یک تکان سختی است باید یک حکومت بی پروا و جسوری زمام امور را در دست گرفته و با قدم های ثابت و غیر متزلزل بطرف اصلاحات برود)

مدرس بیچاره هی داد میزد و میگفت ما در لیاقت وزیر جنگی رضاخان حرفی نداریم ، ولی بگذارید سرباز در کار سربازیش باشد و به سیاست یک کشوری دخالت نکند . شما آهنگر را هر قدر هم باهوش باشد بنجاری اطاعتان مامور نمی کنید ، باینکه کار کوچک و کم اهمیتی است ، چطور کسی را که خودنمان میگوئید و خودش میگوید که تمام عمر جز سربازی کار دیگر نکرده میخواید عهده دار مسئولیت مهم و شغل بفرنج سیاست مملکتی مثل ایران نمائید ؟ .

این حرف بسیار منطقی و حسابی بگوش اصلاح طلبان از جا در رفته نیرفت و عاقلترینشان در جواب مینوشتند «... در سیاست شاید آنقدر ها بصیرت و اطلاع نداشته باشد و بالاخره زمامداری او منتهی بموفقیت های منتظره نشود . این انتقاد قابل توجه است ، ولی تا درجه ای که انسان بروحیات و پشت کار و درجه هوش وزیر جنگ مطلع نباشد .

«مخصوصا اگر بفهرست اعمال زمامداران گذشته یک مراجعه و

به بینید تاریخ چگونه تکرار میشود ، تقریبا عین همین عفایده را امروز پس از ۲۰ سال دوباره در محافل متشتت و منهیج تهران میشنویم .

دورنمای هیجده ساله مشروطیت و درجه لیاقت و کفایت گذشتگان را در مد نظر آوریم آنوقت این اعتراضات و این تفکرات مانند يك شبح خیالی که در مقابل فروغ سپیده دم محو و ناپدید میشود از بین میرود

و فقط يك همچو حکومتی ممکن است زمینه اصلاحات واقع شود

«سردار سپه اگر از حقه بازی های سیاسی چندان مطلع نباشد (۳۳) ولی يك روح قوی و باتبات و در عین حال ساده (۳۴) و غیر آلوده بامراض دما کوژی و عوام فریبی و ملاحظه کاری و جبن در او هست که ما را امیدوار میکند باینکه سرانگشت توانمای او این گره کور را باز کند. فرمان نخست وزیر سردار سپه، علی رغم مخالفت و کوشش مدرسین و علی رغم خود شاه صادر شد. ولی همان روز هم ابلاغ مسافرت اعلیحضرت پوشالی در جرأند منتشر گردید و درست یک هفته بعد شاه ایران غم و غصه و درد دل شکسته و ضعیف خود را برای نثار د کولته های معطر و بلورین دلبران پاریس از ایران باخودش خارج فرمود ..

روز یکشنبه فرمان نخست وزیر رضاخان امضا شد و روز یکشنبه هفته بعد احمد شاه برای آخرین دفعه با دیوارهای گلی و ترک دار تهران وداع کرد.

.....
سردار سپه رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا پس از انجام تسلیف اولیه نخست وزیر و صدور بیانیه بسیار ماهرانه ای (که هنوز نفهمیده ام

(۳۳) واقعا عجب از حقه های سیاسی مطلع نبود !!! *

بقلم گئی نوشته شده بود) بانهایت دقت و مهارت بانجام دستورات (سیمرغ) پرداخت و مخصوصاً نسبت به ذلیل کردن و از بین بردن مخالفین خطرناک خود با حوصله و خونسردی قابل تمجیدی مبادرت نمود .
 اول . پرونده توطئه قوام السلطنه را پیش کشید و آن را با آب و تاب زیادی علنی نمود .

تنبیه قوام السلطنه، یعنی رئیس الوزرای اسبق، یعنی رفیق و محرم مجتهد مشهور و متهوری مثل مدرس، آنها هم بعنوان توطئه آدم کشی بهترین قدرت نمائی سردار سپه بود چوبی بود که بابلند شدن آن هر مخالف جموری، غیر از مدرس دلیر، ماست هارا کیسه میکرد
 با اینکه مدرس، چنانکه گفتیم جدا قوام السلطنه را در موقع نخست وزیریش از گرفتن و کشتن سردار سپه منع کرده بود معذک او پس از خانه نشینی خودش لابد جلو گیری مدرس را حمل بر ضعف نموده و بقراریکه میگفتند بکمک سردار انتصار و چند نفر دیگر توطئه ای برای کشتن سردار سپه تهیه دیده بود .

توطئه کشف شد و نسبت به آن روایت های مختلفی شیوع پیدا کرد بعضی میگفتند خود سردار انتصار شریک دزد و رفیق قافله شده و موضوع را محرمانه به ارباب رسانیده بود ،

بعضی دیگر گفتند این قصه يك پارچه ساختگی بود و مثل هزارها قصه توطئه دیگر، از دماغ کج و معوج در گاهی تراوش کرده است آنچه من بگوش خودم از یکی از متهمین موسوم به منتخب السلطان که با من مدتی در مریضخانه نظمی هم اطاق بود، شنیدم، اگر راست باشد خواهی نخواهی هر بی اعتقادی را به مسئله اقبال و بخصوص به اقبال تعجب آور سردار سپه معتقد میکند ،

منتخب السطان پس از چهار پنج هفته مانوسی بامن که راز دلش باز شد میگفت :

« روزیکه قرار بود سردار سپه ترور شود ، دو نفر از زبردست ترین هفت تیر بنداوت مامور شده بودند نزدیک در ورودی مجلس ، پشت اتومبیل حضرت اشرف مراقب باشند ، واسلحه خود را در زیر عبا حاضر نگهدارند تا بمحض خارج شدن رضاخان از مجلس او را بانیر بزنند .

« در همان موقع هم چند نفر دیگر مامور بودند در محوطه جلوی نگارستان بین مردم پراکنده شده ، و بمحض شنیدن صدای تیر از جاهای مختلف بهوا شلیک کنند . تا باینوسیله وحشت و آشوبی در ازدحام ایجاد شود و مامورین نفهسند کجا بسکجاست

« من و یکی دوفرد دیگر صبح همانروز تردیدمان در حسن نیت و عده های قوام السلطنه مبدل به سوء ظن قوی شده و صلاح ندیدیم یک چنین کار مهمی را ، ولوبه نفع مملکت باشد ، باعتماد آدم غیر معتمدی مثل پسر معتمد السلطنه انجام دهیم . پیش خود گفتیم از کجا که پس از انجام این کار قوام السلطنه خود مارا ، برای محو کردن آثار جرم خود محو نکند و مثل برادرش که احرار را به نزویر در زندان کشید و یکی یکی را بدار آویخت . مارا هم علناً یا در خفا نابود نکند زیرا در هر حال وجود ما مدرک زنده توطئه آدم کشی اوست ، والبتہ یکمرد سیاسی کم اعتباری مثل اوهر گز پایند قول خود نشده و بوجود یک چنین مدرک مضری راضی نخواهد گردید . . .

« این بود که بزحمت هر طوری بود سردار انتصار را پیدا کردیم

و قضایا را باو گفتیم او هم قلباً یا سیاستاً فکر ما را تصدیق کرد و گفت فوراً بان دو نفر ترور برسانید که فعلاً دست نگهدارید تا دستور ثانوی.

« ما به شتاب خود را رسانیدیم به نیکارستان ازدحام زیادی بود و بسیار بسختی میشد جلو رفت ،

از دور یکی از ترورها را دیدیم که در پشت انومیل باعبالاستاده و چشمش را بدر مجلس دوخته هنوز ما چند قدمی بزحمت جلو نرفته بودیم که از حرکت قراولان معلوممان شد ارباب دارد میاید . . .

« ای داد و بیداد چه بکنیم ! ماهر گز فرصت اینکه خود را در این شلوقی به رفیقمان برسانیم نخواهیم داشت و تا ما نخواهیم مردم را عقب کنیم و جلو برویم کار از کار خواهد گذشت . مایوس و وحشت زده در جای خود خشک شدیم که افلا توجه مردم را بخود جلب نمائیم . .

« از قضا ، واز بخت سردار سپه ، درست در وسط در مجلس سیدی عریضه به سردار سپه داد و او را چند دقیقه بحرف کشید و باینطریق من خودم را بان دو نفر عبائی رسانیده واز آنجا دورشان کردم . . .

در همان ایام یعنی چند روز بعد از آنکه این قضیه عجیب را منتخب السلطان برایم تعریف کرد ، بعد از ظهری ، بعادت هر روز مدت اقامتم در مریضخانه نظییه ، روی پشت بام طولانی طویله پلیس سوار روی پهن ها قدم میزدم ، و سراردار انتصار را در آنطرف پشت بام طویله قدم زنان دیدم که بامامور دنبالش مثل من پهن اسبهای پلیس را پامی زد :

باو نزدیک شدم و از مامورش اجازه صحبت گرفتم و چند دقیقه ای باهم در چپ و راست پشت بام به آن شغل شریف مشغول شدیم در میدان مشق از دور قشون زیادی در حرکت دیده میشد و شلواری

قرمزی دور از صف نمایان بود .

سردار انتصار پس از سکوت پر معنا و تیتانرالی با انگشت آن نقطه قرمز را بمن نشان داده و گفت «با کوچکترین تغییری قرار بود امروز من در آنجا مقابل قشون و اودر اینجا بجای من روی پهن ها باشد ولی خدا نخواست . . . باقصا و قدر نمیشود جنکید . . .»
بعدها رقعا بساده لوحی و زود باوری من خندیدند و گفتند تمام آنها «رل» هائی بوده که بازیگردانان ماهری قبلا نوشته و نسخه هر کدام را بدستان داده بودند .

این قضیه را سالها بعد در سر میز نهار سفارت بلژیک بجناب آقای اعلم وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی پهنوی ، که همان سردار انتصار خودمان باشد . با احترام و احتیاط یادآوری کرده دیپلمات ماحتی لبخندی هم نزد و فوری صحبت را تغییر داد و چشمان کم حرکت خود را با کردن و بالاتنه اش متوجه نمود بطرف يك هواپیمای بلژیکی که صحبت میکرد از « کیک های آسمانی » یعنی هواپیماهای يك نفره بسیار ارزانی که گویا يك نفر فرانسوی غیر متخصص اختراع کرده است البته من محل و موقع را خیلی بد انتخاب کرده بودم ؛ زیرا در همان اوان بود که آقای وزیر خارجه در سخنرانیهای پرورش افکار (!!!) سعدی را لطفا اصلاح کرده و خطاب بشاهنشاه میگفتند .

« جمله همان به که ز تقیصر خویش

ع-ذر بدرگاه رضا آوریم »

« ورنه سزاوار جهانت داریش

ما نتوانیم بجا آوریم »

خلاصه از مطلب دور شدیم ، سردار سپه وقتی رئیس الوزرا شد روزنامه ها را برآز گفتگوی توطئه قوام السلطنه کرد ؛ و حتی بعضی جراید تمام پرونده بازپرسی و تحقیقاتی را مفصلاً درج کردند و ریشه توطئه را بتشبات خارجی هم کشانیده و دست یکانکان را نیز دخیل شمردند

رئیس الوزراء در ضمن انتشار این قضیه بایک تیر چندین نشان زد: هم تهدید مستقیم و موثری بمخالفین کرد ، هم خود را مظلوم و شهید احتمالی راه وطن قلمداد و باینوسیله محبت و اعتقاد صمیمانه عده زیادیرا جلب نمود ، وهم نشکان استقلال ایران را بمتکی نبودن خودش بخارجی هامطمئن ساخت ، و درواقع بقول زنها (اینزگم کرد) ضمانت رقیب کردن کلفت و استخوانداری مثل قوام السلطنه را بضعاً زمین زد و از سیاست دور کرد و نتیجتاً با این عمل اخطار صریحی به مدرس داد

اینموضوع که خوب در زبانها افتاده سرار سپه نگذاشت تنور عواطف مردم سرد شود و نا حرارت آت باقی بود در دنباله این کار بیانیه ثانوی صادر کرد که تاثیر بسیار عمیقی در تمام طبقات نمود و حقیقتاً ایمان عده زیادی از خوانندگان را بخود معطوف ساخت توصیه و تاکیدات شدید و ضمانت حق بجانبی که در قطع رابطه های خصوصی و تشبات باخارجیها در آن شده بود ؛ هم دل مردمان دور از سیاست را یکجا نسخیر کرد ، وهم زهره تشبث کنندگان را آب نمود .

(. . . اگر سابقاً بعضیها توسلات خود را فرع اختلافات حاصله قرار داده و محظورات مترتبه جاریه را دلیل تشبات اجباری خود به مقامات خارجی میدانستند با اینکه این منطق داری استدلال رفیق نیست معیناً ممکن بود که اعتراض متوجه

اشخاص بگردد اما حالا که تمام آن اختلافات و کلیه آن معظورات از هر حیث و از هر جهت مرتفع و انتظامات از دست رفته کاملاً اعاده و کمترین توهمی هم از این حیثیات برای اشخاص مترتب نیست دیگر حقیقتاً هیچگونه علت و دلیلی برای توسل و تشبث باقی نخواهد بود و حق آنست که خود اشخاص بقباحات این موضوع پی برده معایب و مفسدات و مضرات انفرادی و اجتماعی آنرا پیش خود تشخیص بدهند .

نظر باینکه در پایان این عقیده بلافاصله و بالمره باید باین عقاید تاریک و افکار مشوش بندها خاتمه داده شود، من لاعلاجم که بلااستثناء بتمام طبقات از عالی و دانی گوشزد نمایم که بدوا معایب فوق را به مخیله خود خطور داده بی سبب و جهت تن به مذات و بمسکنت ندهند .

« سپس اگر دیده شود که باز این رویه نامطبوع تعقیب میگردد و با اشخاص غیر صلاحیت دار طرف مشاوره با مقامات غیر مربوطه واقع میگردد بدون شبه آنها را در ردیف خائنین وطن محسوب و چنانکه یک نفر خائن حق حیات در زند ثانی اجتماعی در يك مملکت ندارد، آنها را حقاً و عدلاً محکوم ملک و ملت دانسته همان مجازاتی را که شایسته آنهاست قویاً در باره آنها اجرا خواهیم نمود ... »

مدرس در تمام این جریانات حریف خود را خیلی قوی دید و طوفان را خیلی شدید، لابد در دلش به قوام السلطنه کج سیاست نفرین و فرقر میکرد و میگفت: این قبیل توطئه ها را که بد نامی زیاد و سوء تأثیر شدیدی دارد حتی المقدور نباید کرد؛ ولی اگر کردی پس چرانیمه کاره گذاشتی و مملکت را از شر این « کاندیدا دیکتاتور » خلاص نمودی که اقلانصف گناه عمل ترور باذیت بخشوده شود؟ تو که آنشب وقتی خودت



جلد سوم

۳۲۵۵۶

نشر
بیتا پبلیشرز پرائیویٹ
لیمٹڈ

بیتا پبلیشرز پرائیویٹ
لیمٹڈ

۴ روپے
۱۳۳۵ واپس

پتھر - حجازی

رئیس الوزراء بودی از من پرسیدی . و اجزه از بین مردن این رضاخان را خواستی ، و من منعت کردم . دیگر پس این چه کار ترسیده انوی بود که مرتکب شدی ، هم خودت را خراب کردی هم مرا بی نفس گذاشتی و هم مجربیت و مظلومیتی برای این قادر درست کردی . . .

این چه چور کابینه ایست که ما حتی يك قوام بدواه را هم نتوانیم در آن بگنجانیم فروغی و منیرالملک و عزالدینک و معاضدالسلطه و خدایارخان و صور اسرافیل و عزالدینک هیچکدام در این کابینه نمیتوانند بدردمای بخورند حتی سایمان میرزادهم درم . رفت اشراف منش و دبکناعور مذب و رضاخان پرست شده . . .

باید فعلا ساکت نشست و گوی به هر چه میخیزد تا مقتضی است . سیاست خودش منتهی به یک مصلحت نیست ، و آنرا وقت . . . و در روی آن متمرکز است و این قلدر را نیز زود . . .

مدرس و جمهوریت

باید همیشه صورت را کسی سپرد که ولع
آنرا نداشته باشد

(تلاصون)

مقارن ریاست وزرائی و رضاخان ریاست جمهوری مصطفی کمان پاشا در
دنیا علام شده. وزیر تصدیف انام و تشابه تفکرات سیاسی در دو کشور هم
هر دو هم عرض صحتی حساستر از صفت متعین سیاست بین المللی بنند کرد.
در گذشته نوبت آلمان و روسیه و انداختن سلطان بخوبی مال
نویسنده که همیشه انام و تشابه تفکرات سیاسی در دو کشور هم
بتوجه به تاریخ که در این کشور در این تاریخ هم ممکن

تاریخ و تاریخ

در تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ
و خوب محققان که در تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ
کلیبی بسیار با هوس و بسیار و بسیار و بسیار و بسیار و بسیار و بسیار
گیمبی ها شده و با گمبش مدرس پنجاه ساله بودند.

وقتی فقط پیش پس از تعریف زیاد از دکوات حاتم از مدرس
خواستش کرده بودند که به اعتبار نامه اش مخالفت نکند. مدرس خوب
گوش داد و گمبش و بسیار خوب این مشور هم نباید توانی باع
یک مشت انگور. جرمه و...

خلاصه خوب بخوبی در وقت مؤلف در میهمانی خصوصی در حضور
شده ای از و کلام چه در هر یک از این موارد از همه حسنات میگذشت

و هیچ بعید نیست که بازیگردانان صحنه سیاست المثنای دل کمال پاشا را هم بدست رضا خان داده باشند، ولی حیف که قرعه بنام او افتاد و نخواهد توانست بازی خود را بنفع مملکت تمام کند

دنبال کردن همین عقیده بالاخره خود حاتم و فولادی و چند نفر دیگر را بکشتن داد (شرح مفصل و بسیار جالب توجه آن دو موقع طراحی خود « سر بازیگر عصر طلایی » خواهد آمد)

در عقرب ۱۳۰۲ سردار سپه تلگراف زیر را به هم قطار و هم دل، زودتر رسیده خود فرستاد .

« حضرت اشرف غازی مصطفی کمال پاشا رئیس جمهوری ممالک ترکیه این هنگام که جمهوریت ترکیه اعلان و حضرت اشرف عالی بریاست جمهور انتخاب شده اید تبریکات خالصانه و ادعیه خیریه را برای خوش بختی و عظمت ملت بافتخار دوست و هم دین خودمان تقاضا میداریم سردار سپه رییس الوزراء و وزیر جنگ .

جوایب که از مصطفی کمال پاشا رسید . مخصوصاً قسمت آخرش متحد بودن برنامه تا اندازه ای میرساند .

حضرت اشرف سردار سپه (۱۳۰۲) رئیس الوزراء تهران .

فراق العاده متشکر و عیناً سگندارم از تهنیتی که بمناسبت جمهوریت ممالک (!) ترکیه و انتخاب من بریاست جمهور مخابره فرموده بودند من نیز با کمال خودتوقتی انتخاب حضرتعالی را بریاست وزراء عظام تبریک

(۱) این نکته را در سرریز که در سردار سپه در روزنامه ایران در ۱۳۰۲
اشرف می‌گفتند در این روزنامه که این دو سردار تا به حال در
مطالعه و تحقیق رسیده اند در ۱۳۰۲ سردار سپه
من اینست که خون را جان شفا دهند

میگویم و عظمت و خوشی ملت هم کیش و دوست خودمان را در سایه فکر روشن و اراده محکم حضرت تعالی ارزومندم .

غازی مصطفی کمال

رئیس جمهور ممالک ترکیه

۱۹۲۴

همه متفکرین و علمای اجتماعی میدانند که وارد کردن بحث فکر جدید و بی سابقه ای در جامعه یکی از مشگرتترین و خطرناکترین کارهاست خواه آن فکر علمی باشد ، خواه مذهبی خواه اجتماعی باشد خواه سیاسی و همه میدانند که پیشرفت کردن با کردن آن فکر خوبی که موهبت به خودی و سنتی فکر صحت در خود و دانش میباشد . این نکته منحصر به ممالک مایست و در همه جا محسوس است .

در خود انگلیس میدانید فکر چرین کشیدن خط آهن چه منافعش شدیدی مواجه شد ، یا تنقیح آه در ابتدا بجه افتضاحی کشیدند ، مکتشف آه پس از اینکه شانزده سال که در کوهستانها آزمایش گذرانند و قتی که تجربیات خود ، حاجتی رسانیده و در اندک جامعه علمی نتایج مفید رحمات خود را اعلام کرد و به آنها گفت که آه را از انسان گرفته و گار تنقیح مینماید و پس از آن سرم آتیر تهیه و انسان آزرینی میکنند ، یکمراه آتش بر پاشند و نور تکفیر کردند . عمر نور شهنیه ی خوانند و حتی شهرت دادند که این چادوگر میخواهد انسان را بصورت گاو در آورد و گفتند هر کس آبه بگوید که که صدایش شبیه گاو میشود و پس از چندی آثار شاخ در که اش نمودار میگردد و رفته رفته انسان پس از چند سال گاو خواهد شد .

دکارتها و گالیله ها و حتی پیغمبرها در تاریخ بسیارند که همیشه برای رسوخ فکر جدیدشان دوچار مخالفت های خطرناک شده اند

فکر جمهوری هم در ایران یکی از همان فکرهای کاملا جدیدی بود که رسوخ و نفوذ آن مستلزم مهارت و دقت و ظرافت زیاد بود.

بازیگردانان ما اهمیت و خطر اینکار را میدانستند و بهمین جهت شروع آنرا بانهایت تردستی انجام دادند پس از اینکه چند نفر از متفکرین و منطق شناسان متهور ما را، طبق رویه افلاطون، متقاعد به برتری غیر قابل انکار رژیم جمهوری نمودند، و فضای فکر عده معدودی از خواص را باین فکر آشنا کرده و عادت دادند، اول زمزمه را از خیلی دور شروع نمودند تا اگر این آواز بگوش ها خوش نیاید بواسطه دوری مسافت اقلا از زندگی اش کاسته شود. روی این زمینه ابتدا حرایذ خارجه به ریزه خوانی پرداختند و روزنامه وقت مقاله ای تحت عنوان «جمهوریت در ایران و رضاخان رئیس الوزرا» میخراهد مصطفی کمال ایران بشود، منتشر نمود و نوشت: «بر حسب شایعات اخیر در تقویت مهم رضاخان رئیس الوزرا و وزیر جنگ ایران یک راه جدید با نقیله را می بینیم».

این اخبار با مسافرت سلطان احمد شاه پارس که تازه از مسافرت آنجا مراجعت کرده بود و حرکت محمد علی شاه از اروپا که تازه از مسافرت مربوط بود و خط سیر ایران را بطرف جمهوری و رئیس جمهور شدن رضاخان نشان میدهد.

حتی بموجب اطلاعات دیگر این مسافرت احمد شاه را که روز بروز نفوذش در مملکت رو به تناقص است خود رضاخان توصیه نموده است.

بعلاوه معلوماتیکه از مسافرتین جدیدی که از ایران وارد شده اند

بدست آورده ایم بیانات فوقرا تایید مینماید .

در واقع لزوم مسافرت شاه را بارو یا خود رضاخان تا کید نموده است و برای اثبات سیاستی که رضاخان نسبت بخاندان قاجار اتخاذ نموده است مثال دیگر بهم پیدا میشود : مقرر و ایعدهای ایران تا کنون در تبریز بود و تا رسیدن بناج و تاجت به اذاده امور آذربایجان اشغال داشتند در صورتیکه رضا خان به حرکت و ایعهد حایه ایران به تبریز ممانعت کرده و خود را تابع جریانات سابق نموده است ، این ممانعت ایشان بدون شبه يك شدل غ مضمی در مقابل شایعات فوق بخود گرفته است .

اگر چه نمیشود گفت در ایران اشخاص منورالفکر های زیادی هستند که از اساس بتوجه رت وقوف دارند ولی بسپهر است که پس از تعویض زمام مملکت بدست قوی مانده رضاخان که صلاح عظیم آن مملکت از مدتها ، بنظر ف ز روی یک چنین دستی را میکشاندند دیر ، زود مملکت ایران نیز به تشکیل يك اداره طبیعی که موفقیت عصری و آریخی آن اثبات میکند نائل خواهد شد

همینکه پیاوژن ارکستر سیاست ، نت (لا) را از آن صحنه نمایش داد ، سایر اعضای دسته موزیک ساز های خود را كوك و میزان کرده و نغمه جمهوریت را در ایران آهسته آهسته بلند کردند .

ولایات ابتدا یکی یکی و بعد آهسته آهسته مبتلا بمعرض مسری جمهوری خواهی شدند ، و بزودی در ظرف چند هفته این آزار و آگیر دار تقریباً به تمام ایران سرایت کرد و تبشایدی عارض کایه سر جنبان ایالات گردید ، هر کس به یکی از سر لشکرها و فرماندهان شش گوشه ایران میگفت سلام عابکمه ، فوری مبتلا به جمهوریت خواهی میشد . و بصوری در ظرف

چند دقیقه التهابش شعله‌ور میگردد که بیاختیار به تلگرافخانه رفته و برای تسکین درد خود سیل شکوه را بطرف روزنامه نویسان مرکز و نمایندگان احتمالی ملت سر میداد .

در مدت همان چند هفته اول ، اعلیحضرت قدر قدرت همایونی احمد شاه قاجار ، موسوم به «احمد علاف» گردید و مسئول تمام فجایع اهل قاجار شناخته شد .

حتی خبت طینت آقا محمد خان ، که در مقابل مرحوم کریمخان زند با چاقو قالی تخت سلطنتی را پاره میکرد ، بگردن احمد علاف افتاد ، و بیست هزار چشمی که از کرمانیها بیرون آورد بحساب او گذاشته شد . حرم خانه فتحعلی شاه و آدم کشی های ناصرالدین شاه و شیط زنجیر مظفرالدین شاه و مجلس بتوی بستن محمد علیشاه ، تمام گناهش برگردن کوتاه و چاقی احمد میرزا باز شد . . .

مدرس ابتدا باین شوخی ها با نظر تحقیر مینگر بست . و با خود میگفت این زمزمه های تا بنگام با یک نطق در پشت تریبون از بین خواهد رفت . مگر کسی میتوانست به قانون اساسی دست بزند تا مگر اصل سی و پنجم سلطنت ایران را برای خاندان قاجار منسوخ کرده ؟ پس تا وقتی قانون اساسی بر جاست تغییر رژیم مستمم است . بر این خیالات خام چه شکست سردار سپه تیغداران اندرده . . .

ولی همینکه این زمزمه های ترس بر مردم پراکنده شد ، و در روز بروز جرات بر ستون جمهور و خوانهان افزون شد ، مدرس شهر را محسوس کرد و در صدد چاره برخاست .

اول به تشویق و تحریک خود قاجاریه برآمد و آنها را از آن کنی به

تکاپو انداخت. پولم اخراج کردند و ایندر و آندر زیاد زدند، ولی چندین سال خوردن و خوابیدن آنها را چنان تنبل و شل کرده بود که برای هیچ گونه مبارزه‌ای استقامت نداشتند،

مدرس بزودی فهمید که از اینها آبی گرم نمیشود، زیرا قدرت جدال فقط در کسانی پرورش میابد که اشکالات و موانع آنها را به مبارزات و کشمکش‌های شدید گشاییده و ورزیده کرده باشد.

این شاهزاده بچه‌های خانواده سلطنتی، که همیشه در ناز و نعمت و پر قو بار آمده و جز عیاشی و خود آرائی مشغولیتی نداشته‌اند، هرگز دستهای لطیف و قشنگ خود را نمیتوانند با مشت‌های درشت و استخوانی سردار سپه بیازمایند.

مدرس از آنها که مایوس شدند، قدری به سر و گوش روزنامه‌نویسان و رفت. وی زود ملتفت شد که عده زیادی از آنها دکان روزنامه را برای این دایر کرده بودند که، برای کسب معاش روزانه، روزنامه نویسی را از نجاری و بنائی آسان‌تر میدیدند، و هیچگونه اطلاعات فنی حتی سواد هم لازم نداشت. البته درینصورت آنها هم، مثل همه دکان دارها، جنسشان را به خریداری میدادند که گرانتر مشتری باشد...

از آنها که سرخورد سرانجام دوسه نفر مدیر باایمان و با سواد را گرفت. آنها را هم دید که از روی عقیده حرفدار جمهوری شده‌اند، زیرا از یکطرف صمیمانه تصور میکردند برهم زدن آن دربار پوتشالی ممکن است انقلابکی در افکار و احساسات و نمود روحیه مردم ایجاد کند. و از طرف دیگر رجحان غیرقابل انکار و منطقی جمهوری بر سلطنت آنها را مجنوب، تئوری، حکومت ملی حقیقی کرده بود. و چون از

مشروطه نیمه کاره خودمان چبری نفهمیده بودند، میخواهند رژیم حکومت ملی و انتخابی را تمام و کمال در ایران بیاورند، تاپست شخص اول مملکت هم طبق اراده و انتخاب مملکت صورت گیرد.

هرچه بیشتر مدرس دم از مراعات سیاست و موقع شناسی میزد آنها چه بهشان کمتر خیره نور جمهوری می شد، و در عطفه خود مصر تر میگشتند، و عطفق هائی نظیر سعادت را در جرائد اقامه نمودند.

و پندایشان سنجات بود شکل بسیار حدس زده مسود در آن ازمه که بشر از حال اروپا و امریکا در آن زمان به گمان داشت را اخبار و رغبت نمودند. تا آن وقت که در آن زمان چاره خرید انجمن ریاست داده و حاکم خود را در آن وقت که در آن زمان موجز به آن عصر از حیث دهان و سیاست و عونی این سعادت خود را در دیگران تحصیل میدود.

و در شکل اول این است، حکومست لایفه از افراد یک جامعه در جامعه، این است حکومت مشروطیت است و این اگر این در لایفه و با هوش از اختصات خود سرعته نماید کرده و خواهد بود این افکار اینی که ملت بود داده است در خا و ده خود و حضور گداز و آرزو وسیله شهوت زان خرید نماید، و در این خود مختار کرده و در دست نظاوت و تعدی به حقوق اجتماعه نگینود.

و در شکل دوم که یک شخصی با اسناد و اسامی و جدی خود و به صانعانه مانده خواهی سعادت در برتری و در دست این ملت را در دست بگیرد، عدم بشریعت آن ظاهر تر و آشکار تر است، مگر این که ما از نقطه نظر مومنی ضمیمی که حق را همیشه تقوی میدهد و سد

حقانیت هر فردی قوت اراده و قوت جسم و قوت فکری اوست بخوابیم
 قضاوت کنیم . البته در ایصورت سلطنت اینشخص از نقطه نظر لیاقت
 و قوه بدنی و روحی مشروع است . ولی 'تعال سیادت او به اعتقاد او
 و بقاء سلطنت در فامیل او کلی مابین همان مداء طبیعی است که بساد
 آن ما سلطنت او را مشروع دانستیم اگر قوت فکری و قوه بدنی يك شخص
 سند سیادت او بر ملتی باشد اخلاف او با فقدان مرایای فوق شایسته
 سلطنت و ریاست نیستند و غالباً هم اینطور اتفاق افتاده است . . .

« اگر مقایسه ممکن بود شیر ضعیف‌القدر تر از محمد شاه در
 زمان محمدشاه در ایران کسی پند نمیشد و کمربندی بود که از اوئی
 سیزده و لوئی پانزده در روحیات و عقلیات دالار باشد
 هیچ قانونی در دنیا غلط تر از این نیست که همین که يك طفل
 از مادرش متولد شد تاج ریاست و سیادت يك ملتی بر فرق او نصب شود
 بدون اینکه با سایر افراد مملکت فرق داشته باشد . . . »

مدرس از همه ایها که برگشت . نام حاصل کرد . از محیط
 هم ردیفان خود را مستعدتر از همه جا برای تلقین های مهرانه خود
 دید . زیرا منطق دیانت منطق قلبی است . و او بهر اثر هر کس این منطق
 آشنا است . فقط باید به علماء فهمانند که این سوقت تازه ای که می
 خواهند برای ایران بیاورند و اسمش را جمهوری گذاشته اند . مترادف
 بالشویزم است . و ایجادان مستلزم انقلاب و ظهور مقاصد و خونریزی
 است . همانطوریکه در شانزده سال پیش برای قبولاندن مشروطه میگفتند
 « مشروطه یعنی کتاب برگی به این پهنی ، همینطور هم حالا باید گفت

« جمهوری یعنی خونریزی ، یعنی برداشتن دیانت ، یعنی مفاصد . یعنی شکست
پیشوایان دین ... »

از تهران محرمانه مراسلات مکرری از طرف مخالفین جمهوری
در این زمینه به قم فرستاده شد و روحیه علمای آنجا را تا اندازه ای دوچار
تردید و سوء ظن نمود .

با اینکه این عملیات بطور غیر علنی صورت میگرفت ولی معذک سر
در سپه از جزئیات اقدامات مدرسی ها آگاه بود ، و مفتشین مخفی او
را از قبیل عقیل پور ، که خود را از مرده آقا محسوب کرده و باطن جاسوس
در گاه بود ، که گریش تمام اعدای مخالفین را به شهربانی رسانیدند .
در چند مدرسه در وقت مخصوص در منزل اعداء ، یکی دو تا سایه
به پیش حرکت میکرد ، و از پشت درخت یا ستون گوش اینسانده و گفته
های او را به آوازی سینه در سپه میرساندند .

فردی که در این چهار نشیبه که عیبی عادت همیشگی ، مدرسی شب را
در همه جا میگردانید ، غالباً در لای شمشاد های پر پشت بیروی
کسی در جهیز میآید و مشاهده ضبط گفته های آن پروای مدرسی بود .
حود امام جمعه برایم نقل میکرد که یکمرتبه در موقع رفتن باندرون با
شخصی مصافح شد که دامن او را گرفته از راه عقاید دینی (!) تعیین و
تکلیف خواسته بود .

... حضرت آقا تکالیف بنده چیست ، گر این حرفهایرا که
مدرس در حضور این جماعت میزد من طبق وظیفه ام (گذارش بدهم
برای اشانی خیی بدخواهد شد ، و اگر گذارش بدهم چه کنم ... ؟
- تو که می تانی و اینجا چه میکنی ؟

من مفتش تاميناتم و لای شمشادها مخفی شده بودم . . .

خلاصه ، جدیت و فعالیت دستگاه عظیم عمال سردار سپه ، با تمام وسائلی که در دست داشتند صدای رشید مدرس و مدرسین را که منحصر به عده خیلی خیلی بودند ، بزودی تحت الشعاع قرار داد ، و بوق و کرنائی که بنام تمام اهالی مملکت از هر گوشه‌ی بلند و دنیگذاشت اعتراض این اقلیت کوچک بگوش کسی رسد .

باین ترتیب مدرس چندی درین بست نراحتی گر کرد ، و جمهوری خواهان واقعی و مصنوعی طوری دوز و کاک را جور کرده بودند که مورد مشروع و موجهی رای مخالفت بدست نمیدادند

مدرس چه بکند ، آیا میتواند از يك پادشاهیکه به بیعلاقه گری و بیایاش معروف و متصب است دفاع کند آیا احمد شاهیکه پول دست بیج رحمت کشان ایران را فقط برای این میگیرد که صرف مه دور ، فرگی کرده و دریس یا پاریس به لبو رعب بگذراند قابل دفاع بیایاش عکسبکه از احمد شاه در روزنامه‌ها چاپ کردند و با نهایت مهرت ، از روی فن هوچی گری ، او را در آن گیر و دار تعصب ، با شاپو و لباس کفار جوده داد . چند قیافه بیچاره احمد شاه را کنفت و کثیف و منفور کرده و د که حتی مدرس هم نمیتوانست باسانی او را تطویر نماید

در آنروزها شاپو بسر گذاشتن شاه ایران و مستوی یک وقت شدن او ورد زبانها شده بود بعنوان مختلف هر روز در کتاب گزین میگردد که آیا ماهی چهل هزار تومان از دست بیج رحمت کش فقط برای این بشارت داده میشود که هم دست و مقام سلطنت را در اروپا موهون و حقیقت کند ؟ گفته فیه شخصی . کدام اصول

مشعومی ، کدام مبادی ظالمانه ای میگوید عرق پیشانی رعایای کرمان و بلوچستان و پشت خمیده برزگران آذربایجان و خراسان قیمت بوالهوسی يك جوان بی علاقه به مملکت و ملت بوده باشد ؟

« اصول جمهوری دنیا را روشن کرده و زنجیر اسارت ملی را پاره کرده و ما هنوز کمر خود را در زیر بار سلطنت مشنوم قاجاریه خم کرده ایم .

« امپراطوری عظیم آلمان در پس پرده نیستی مخفی شد ، قصر با شکوه رومانوویا از هم فرو ریخت ، سلطنت هفتصد ساله اتریش در زیر لحد فراموشی دفن گردید ، خلافت آل عثمان در زیر قدم جمهوریت چون ترکیه پاره گردید ، امواج خون از روی تاج و تخت های با عظمت بر زمین ریخته شد ، مشنوم سلطنت از صحنه گیتار روی انمحاء گذاشته شد .

« در صورتی که در این راه و جهت ، دولت نشانی اینست
 « پس در این راه ، این حرف های منطقی حکم به میتواند از احمد شاه روح کوه خیزد ، هر و عبادت ، است که فعال قدری ساکت به نشیند و تلفن های فردی و غیر علنی در اکتفا نماید ، تا وقتی که مجلس تشکیل شود و عده نمایندگان دوره پنجم بعد اکثریت برسند . وقتی در مجلس رفت ، بیاناتش نیز دیگری خواهد داشت . از طرف دیگر مطلب مسی که باید در نظر داشته باشد اینست که اکثریت و کلای دوره پنجم انتخابشان فرمایشی است ، و احتمال قوی میرود که اگر مدرس راحت به نشیند آنها بدستور موکل خود ، سردار سپه ، مدرس و رفقایش را از مجلس رد کنند .

سردار سپه که در موقع نخست وزیریش تقریباً از تمام شهر

های ایران انتخاب شده و رتبه اول را هم حائز گردیده ، پیداست که فرماندهان لشکر هایش در صندوق آراء چه طلسم مؤثری انداخته اند تا باین نتیجه رسیده است - درینصورت بدیهی است که غالب برگزیدگان (۱) ملت به شرط سر سپردگی به منجی ایران از صندوق در آمده اند و بس این سر سپرده ها بایک نشست و برخاست میتوانند باسانی خانه ملت را بروی مدرس و رفقایش ممنوع نمایند . . .

مدرس روی این حسابهای منطقی مدتی ساکت نشست و به آشوب و جنجال جمهوری خواهان نظاره کرد که چگونه بر یکدیگر پشددستی میکردند : فرقه دهوتراست مستقل ایران بیه بر الغاء سلطنت قاجاریه میداد - جامعه معارف در منزل ممتاز الملك کنفرانس در فلسفه جمهوریت بر پا میکرد عارف ککسرت جمهوری در گراند هتل تشکیل میداد - افراسیاب از جشن جمهوریت علان میکرد و نیش و شاه عربیان ، می نوشت - حتی زنها هم بیکر نه نشسته و جمعیتی نه در سوان جمهوری خواه ، تشکیل میدادند و از پشت چادر های طنس خود عشقی به جمهوری میرساندند . . .

این احساسات جمهوری خواهان بطوری شعله گشیده بود که بپراپون مقیم خارجه نیز سرایت کرده و از مسکو و لندن و پاریس و برن و غیره هم تلگرافات متعدد بامضی چندین نفر میرسد . . .

در روز نامه دهائی عکس حضرت اشرف و سزایش ، بیکه بقامه بکنفر انگلیسی نوشته شده بود يك ایرنی تبه ، انگلیس - چون غرق شادی و احساسات ایران پرستی کرد که عین مقاله را تحت عنوان : موصولینی مسلمان ، صدر نفعه چاپ ایران ، ترجمه کرده به جرائد



جلد دوم
جزء ۲۲

بازگيران عصر طلائی

بقلم: ۱- خواجه نوری

ناشر

مطبعه مطبوعاتی پرو
کتابخانه
۲۳
۱۳۵

حق ترجمه و اقتباس نقل و بهر عنوان و بهر صورت محفوظ است

مدرس

بر هم زننده جهوریت

پشه چو پر شد بزند پیل را
 با همه تندی و سلاوت که اوست
 مورچکات را چو بود اتفاق
 شیر ژبان را بدرانند پوست

در اواخر اسفند ۱۳۰۲ کار جمهوریخواهان در تهران هم از حرف
 بفعل آمد، و دستجات عظیمی در شهر راه افتاد. قضیه آنقدر شور شد
 که حتی ادارات دولتی هم دکانهای بیمصرف و مضر خود را تخته کرده
 و اعضای خود را با علم و بیرق به شکار جمهوری در خیابان ها
 فرستادند.

این دستجات سرودخوانان و زننده باد گویان همه جا در شهر گشتند،
 تا بالاخره محبوب خود جمهوری، را در منزل شخص رئیس الوزراء
 که البته با کمال بیطرفی (۱) به قضایا نظاره میکرد، یافتند.

خود ارباب با یارانش در قصر خود ایستاده بود و به قصاید و
 خطابه های عشاق جمهوری گوش میداد. همه با بی تابی جمهوری می
 خواستند و رئیس دولت را که از این قضایا هیچ خبر نداشت (۱) سخت
 در محذور گذاشته بودند...!

انصافا باید تصدیق کرد که تا اینجا بدبازی نکرده بودند. از یک
 طرف رئیس دولت و نامزد مسلم جمهوری ایران خود را ماهرانه کنار
 کشیده و حتی وقتی هم که در اینخصوص رسماً با او مصاحبه مینمایند با

متانت و خونسردی مثل فیلسوف بیغرض و بیطمعی در جواب میگوید.

... رژیم حکومت هیچ مملکتی در ارتقاء و انحطاط آن دخیل نیست و ترقی و تنزل هر مملکتی مربوط به یک رشته قضایائی است که ایدامسئله طرز حکومت در آن مدخلیتی ندارد. از نقطه نظر مطالعه تاریخ و احوال امم نمیتوانیم معتقد شویم که مسئله جمهوریت اسباب انحطاط یا علت ارتقاء ملت محسوب میشود، زیرا می بینیم یک جمهوریتی در امریکای شمالی سر مشق مدنیت و ارتقاء است و در امریکای جنوبی با همان رژیم مملکت دوچار انحطاط است. وهم چنین نمیتوان اصول سلطنت را علت تامه انحطاط یا ارتقاء گفت، زیرا دولت انگلیس مثلاً با اصول سلطنت اداره میشود و معدنک از جمهوریت فرانسه هیچگونه تأخیری ندارد، در صورتیکه دوره اعتلاء و ترقی روم در ایام جمهوریت آنها بوده و در ایام امپراطوری بطرف انحطاط و تنزل رفت. پس بنا بر این مقدمات علل ترقی و تنزل چیزهای دیگری است و باید جستجو کرد و آنها را پیدا کرد. من ابتدا هوس ریاست و آرزوی سیادت ندارم و اگر مقتضیات و پیش رفت آن مقصد مقدسی که مجامع و سود مرا احاطه کرده است، مرا الزام نمیکرد به تصدی مقام ریاست و زرائی هم اقبال نمیکردم. . . .

و از طرف دیگر خودش در باطن فرماندهی کل جمعیت جمهوری خواهان را بعهده گرفته و با اصول و نظم نظامی تا کتیک خود را پیش می برد.

دیگر از چه باید ترسید موفقیت حتمی است: تمام ایران یکدل و یکجهت، طبق تلگرافات مکرر، در جمهوریخواهی یکصدا شده اند. اکثریت مجلس هم از خودمان است. روزنامه هاهم که تکلیفشان معلوم شده. در بار

هم که آبرو و قدرتی ندارد. همسایه ها هم که بعضی موافقند و بعضی گنج و مبهوت... .

در اینصورت صد درصد باید مطمئن بود که جمهوری ماسیده است. و چیزی که در مقابل این طوفان بحساب نمی آید، البته مخالفت یک سید مدرس است با چند نفر دیگر نظیر آشتیانی و ملک الشعراء و غیره هر قدر هم چهار پنج نفر مرد تنها و بدون وسیله قوی باشند، در برابر یک دولت مجبزی مثل ما چه خواهند کرد... .

این استدلال غرور آمیز کاملاً صحیح و موافق حساب زندگی بود، ولی مثل تمام استدلال های غرور آمیز صحیح، بر سر معتقدینش همان بلائی را آورد که همیشه غرور تا کنون آورده است.

برهم خوردن و خراب شدن کاخ عظیم جمهوریت ایران در ظرف دوسه روزه یکی از قابل توجه ترین نکات سیاسی ایران است، و از لحاظ روان شناسی اجتماعی برای کسیکه بخواهد دقت کند این خودش به تنهایی یک کتاب و یک دوره پند و درس عبرت است.

انشاءاله وقتی به طراحی خود (سربازیگر عصر طلائی) رسیدیم با تفصیل و حوصله پیچ و مهره های این ماشین عظیم و بفرنج را، که نافوتی از میان رفت، در مقابلتان باز کرده و باهم به اعماق آن رسیدگی خواهیم کرد. خلاصه مدرس ساکت و بدون تظاهر نشست تا مجلس باز شد. ابتدا فرقه دموکرات مستقل، که تازه نام خود را (تجدد) گذاشته بود، و درین وکلای حاضر اکثریت سرسپرده هارا، بهمان طوری که میدانید، در دست داشت «خواست با شتاب در همان جلسات اول قضیه را تمام کند.

مدرس دید که اگر مخالفین با این عجله اقدام کنند، این وکلای نورسیده که هنوز فرصت تلقینات او را نکرده‌اند، قطعاً یکدل و یکجهت بدستور آریاب رفتار نموده و عمل را ختم خواهند کرد.

پس باید هر طوری هست فرصتی بدست آورد و کار را تعویق انداخت. بهترین و آسان‌ترین راه اینست که بگذارد اکثریت نصف بعلاوه حاصل شود، تا مجلس بتواند صحیحاً امری را مطرح نماید.

وقتی مدرس باین خیال افتاد که مجلس دو نفر بیشتر کسر نداشت، و اتفاقاً اعتبار نامه موتمن الملک مطرح شد. مدرس جداً مخالفت کرد. اعتبار نامه دیگری مطرح شد باز مدرس مخالفت کرد...

و اگر اعتبار نامه امام جعفر صادق هم مطرح میشد، او مخالفت می کرد که جلسه به نتیجه‌ای نرسد و همینطور هم شد...

حزب تجدد و رفقایشان از خشم می جوشیدند، بخود می پیچیدند، و در مقابل آن سید یکدنده رشید، و اشکال غیر قابل احترام قانونی، که او ایجاد کرده بود، هیچ چاره‌ای جز تسلیم نداشتند.

ناچار جلسه دیگری تعیین شد، و جمهوریخواهان در آن جلسه بزرگترین اشتباهات سیاسی را مرتکب شدند، و آن عبارت از دو چیز بود.

یکی اینکه بی جهت و بدون هیچ لزومی، فقط از روی احساسات و طرفیت، با اعتبار نامه آشتیانی مخالفت کردند و باینوسیله حربه جدیدی بدست مدرس دادند.

این مخالفت چه لزومی داشت؟ بین يك دسته چهار پنج نفری يك نفر کمتر باشد یا بیشتر چه تاثیری در مقابل يك جمعیت پنجاه شصت

تقری دارد؟

اگر جمهوریخواهان مست غرور نشده و شتاب زدگی و خود پسندی و بغض‌های خصوصی گریبانشان را نگرفته بود، میتوانستند با کمال پختگی و متانت، بدون جنجال و آشوب، اعتبارنامه آشتیانی را هم بگذرانند و مجلس را حائز اکثریت نمایند، و بگذارند مدرس هم هر چه دلش میخواهد بگوید.

پس از آن موضوع جمهوری را مطرح کنند، و پس از مذاکرات رای بگیرند. البته با ساخت و باختی که قبلا با هم کرده بودند، تمام و کلای فرمایشی، وعده‌ای دیگر از جمهوریخواهان حقیقی و صمیمی، رای به عزل قاجاریه میدادند و قضیه تمام میشد.

ولی سردار سپه که در سیاست تازه کار بود هنوز نمیدانست که در مبارزه‌های سیاسی هم، عینا مثل مبارزه‌های قشونی باید رفتار کرده و پست‌ها را بهمان تناسب بین متخصصین تقسیم نمود. البته اگر مامورین بمب افکن را، که برای شدستن خطوط عقب دشمن و ایجاد وحشت بکار رفته اند، بفرماندهی پیاده نظام و تانک بگمارند، ناچار نتیجه خوبی نخواهد داد. مثلا اگر کسانی نظیر تدین در خارج مجلس بتوانند جمهوریت را، مثل بمب در میان مردم انداخته و با انفجار آن عده ای را گیج و عده ای را مرعوب و بقیه را بی اراده و وحشت زده بدنبال خود بکشانند این دلیل نمیشود که همان اشخاص در مجلس هم بتوانند خوب و متین و خونسرد نقشه حمله را اجرا کرده و مثل تانک با متانت و آهستگی و استقامت سنگر دشمن را در زیر فشار خود خورد نمایند...

رضاخان مراعات این نکته را هنوز بلد نبود و همان اشخاص را اشتباها در تمام جبهه های مختلف بکار میرد. و مخالفت با اعتبار نامه آشتیانی یکی از نتایج همان اشتباه و نابلدی بمب افکنان یخبخبر از تانک بود.

خلاصه پس از خطای مخالفت فراکسیون بر جمعیت تجدد با اعتبار نامه آشتیانی، مدرس رفت پشت تریبون. همه ساکت شدند. همه حس میکردند که يك ورق مهم تاریخ و سرنوشت ایران در آن لحظات در کار نوشته شدن است. دوست و دشمن گوشه‌ها را تیز کردند.

مدرس بامهارت خاصی، که در موثر ساختن مطالب خود داشت زمینه را طوری برداشت و صغری و کبری را قسمی چید که نتیجه خطرناکش از همان اول بخوبی در نظر فراکسیون تجدد معلوم گردید.

غالب و کلای فرمایشی يك چشمشان بدهان رشید و کله متحرك مدرس بود، و يك چشمشان به خطوط چهره لیدر فراکسیون تجدد.

کلمات مثل مواد سوزانیکه از منبع پر غلیان آتش فشان بیرون جهد، گاهی تله تله و گاهی دسته دسته، از لبهای کلفت شرو شور دار مدرس بیرون میریخت، و اعتقاد سرد و شل شنوندگان را مثل برف پوکی متدرجا آب مینمود....

جمهوری سازان دیدند دیگر جای تامل نیست. اگر این سید هرچه در دل دارد بگوید، و بعد در روزنامه ها منعکس شود، دیگر هیچ طلسمی قادر به برگردانیدن رمه دررفته و تار و مار شده جمهوری نخواهد گردید البته میشود جواب او را همین جاداد و تمام گفته های او را قویا رد کرد و حتی او را مغرض و خائن بمملکت هم خواند. ولی دم خروس بقدری

پیداست و مدرس بطوری ماهرانه آنرا بچشم همه خواهد کشید ، که دیگر مجالی برای تاثیر استدلال آنها باقی نخواهد گذاشت .

پس يك چاره بیشتر نیست و آن اینست که دهان مدرس بسته شود .
تواند دنبال نطق خود را که در واقع حکم قتل جمهوری است ، بگیرد .
لیدر حزب تجدد باین قصد از جا برخاست و یقین داشت پیروانش از او پیروی خواهند کرد ، اما نکردند . آنها همه مقهور استدلال قوی و جذایت بیان سید شده و بیحرکت در جای خود چسبیده بودند .

« فراکسیون تجدد نشسته آید و باین مهملات گوش میدهد . . . »
تشدد و تخیری که در این عبارت امرانه لیدر تجدد بود رفتار را از بهت خارج کرد ، و یکنفر که بلند شد . دیگران رمه و آری دنبالش از مجلس خارج شدند و جلسه از اکثریت و رسمیت افتاد .

مدرس بجای اینکه متغیر شود از تاثیر عمیق گفته های خود بسیار خوشنود شد ، و برای اینکه نگذارد اثر موقتی بیان نیمه کاره اش بکلی محو شود . دنباله گفتار خود را همانطور در اطاق تنفس ادامه داد ، و مخصوصا با عبارات « خون شهداء ، و فداثیان راه آزادی ، و مجاهدینی که با خون خود آجرهای مجلس را آبیاری کرده اند . . . » و امثال آن ، مطالب خود را در اعماق قلب شنوندگان تثبیت مینمود .

این ناطق روان شناس ماهر میدانست که در این قبیل موارد هیجان آمیز ، ابتدا استدلال بدر نمیخورد ، و باید هرچه بیشتر کلماتی گفت که مستقیما قلب و احساسات و منابع هیجانات شنوندگان به نشیند ، نه بعقل آنها .

همینطور هم شد و این عبارتهای ماهرانه مرتبا مثل کبریت در مخزن

باروت احساسات حاضرین میافتاد. ولی همانطور که موافقین خود را مشتعل میکرد، همانطور هم مخالفین یعنی جمهوریخواهان دواتشه را نیز منفجر مینمود.

یکی از این کبریت ها بچلیك باروت دكتر احياء السلطنه اصابت کرده و قلب احساساتی و افراطی او را یکمرتبه منفجر نمود.
آن طیب آهسته گو و آهسته رو دیر اعظم منش، چنان از جا در رفت که مجنون وار کشیده سختی بمدرس زد و عمامه سید را از کله لخت خربوزه ای شکلتش پراند.

رعد و برق صاعقه شد او سید محی الدین و کیل شیراز هم سیلی سخت تری بصورت دكتر بهرامی نواخت و مجلس کربلا شد !!!
این دوسیلی مثل توپ در تمام محافل تهران یکمرتبه ترکید، و احساسات مدتها فشرده شده را یکباره منفجر نمود بازار و مساجد و مردم همه بجنب جوش افتادند حتی محصلین دارالفنون نیز بر علیه این رویه تظاهراتی کردند بطوریکه عده ای از آنها را که همانروز عصر در خیابانها هیاهوئی راه انداخته بودند شهربانی بناچار گرفته و زندانی نمود.

يك غرش ممتد و متوالی، شبیه صدای امواج خروشان دریای متلاطم. از دور بگوش میرسید و در فضای تهران اثرات حتمی يك طوفان شدیدی کم کم پیدا میشد.

دولتی ها خطر را حس میکردند و با دست پاچگی میخواستند در صدد چاره برآیند، ولی چون هنوز جز آثار غیر مرئی و آن طوفان سهمگین چیز دیگر ظاهر نبود نمیدانستند از کجا شروع کنند.

رئیس شهربانی بالاخره سیاستی بخاطرش رسید و پیش خود گفت

چون این حادثه ناگوار سیاسی نسبت بیک مجتهدی واقع شده ، طبیعتاً امواج غضب ملت جنبه مذهبی بخود خواهد گرفت و هر اقدام دسته جمعی در اینمورد صورت جنبش دینی را پیدا خواهد کرد . و چون مرکز هر جنبش دینی در ایران مسجد است ، پس باید اول محل ستاد ارتش ملت را که مسجد باشد از دست مردم گرفت تا بتوانند اجتماعات خطرناکی تشکیل دهند

باینخیال دستور داد در تمام مساجد بزرگ حوالی بازار را بستند و پاسبان و نظامی در جلوی آنها گذاشتند .

این عمل در موقع عادی بد فکری نبود ، ولی در آنمورد بخصوص که جمهوری ، را مخالفتی ، خلاف دین معرفی میکردند ، و حتی شهرت میدادند که « جمهوری یعنی اینکه زنان و خواهران شما لخت بیرون یابند ! » در یک چنین موقع باریکی بستن در مساجدی که از بزرگترین خطبها بود ، زیرا مومنین و متعصینی که در خانه خدا را ، بامر شهربانی ، بروی خود بسته دیدند و نتوانستند بعبادت هر روز در آن نماز بگذارند آتش خشمشان چندین برابر شد ، و تمام این مضیقه هارا پیش قراول جمهوری پنداشتند . همه صمیمانه گفته های مخالفتی جمهوری را باور کردند ، و در قلب خود گفتند : هنوز جمهوری نیامده ، طرفدارانش مجتهد هارا سبلی میزنند ، و در مسجد را بروی ما می بندند ، و ما را از ورود بخانه خدا ، که هرگز بروی هیچکس بسته نبود ، منع می نمایند . . . پس رای بوقتی که این جمهوری مشغوم واقعاً بیاید . . . لابد آنوقت هر چه مسلمان است تکه تکه خواهند کرد !!! ،

بازاریان که از رسیدن بخانه خدا مایوس شدند سرمایه بخانه

پیشوایان دین شتافتند ، و بین آنها خالصی زاده را که بواسطه روانی بیان و بخصوص لهجه عربیش سوکسه زیادی پیدا کرده بود . پیش انداخته و به مجلس رو آوردند .

خشونت تدین با نمایندگان آنها . که برای مذاکره باطابق موتمن الملك خواست میانه را بگیرد نشد ، و نزاع و مشاجره سختی بین لیدر جمهورینخواه و برگزیدگان بازار در گرفت .

بازاریان که عزت نفس و خود پسندیشان زخمی شد . (و زخم خود پسندی خطرناکترین زخم هاست) هرچه بهت و غیرت داشتند همه را بعلم دین خواهی آویزان کرده و در روز تا ریخی دوم حمل بجانب مجلس روانه شدند .

عهده بقدری زیاد بود که پاسبان و نظامی از عهده جلوگیری بر نیامد و بالاخره نتوانستند آن سیل طوفان انگیز را از ورود بمیدان نگارستان مانع شوند .

همه متوالی عجیبی از این امواج خروشان بلند بود و خوب به خاطر دارم که صدای این جمعیت عظیم از دور عینا شبیه غرش ممتد موج دریا بود (در آن روز اتفاقا من در منزل نظم الدوله ، اخوی بودم ، و هرچه کردم از کوچه نظم الدوله خود را بدرجلوی مسجد سپه سالار برسانم نشد ، ناچار بهمانجا مراجعت کردم و از آنجا صدای وحشتناک آن طوفان جاندار را می شنیدم

فریاد « مرده باد جمهوری » و « زنده باد مدرس » و امثال آن بلند بود . خود مدرس هم در داخل مجلس مست آهنك دلکش « زنده باد مدرس » شده و شاد و خرم از این فتح شایان با رفقای اقلیت گفت

و شنید میکرد و این جنبش بی سابقه و جمهوری نخواهی ، رابرخ
اکثریت میکشید . . .

در آن اثناء یکمرتبه فریاد « مرده باد مدرس و زنده باد جمهوری »
همه بخصوص مدرس را متوجه کرد . این دیگر جزو پرگرام نبود . . .
مدرس و ملك الشعرا و رفقا سرشان را بیرون آوردند تا به بینند
این آهنگ ناموزون از کجا و در این ارکستری چهل هزار نفری
پیدا شده .

معلوم شد دولتیان عده ای را مجهز کرده و برای این آهنگ
بمجلس فرستاده .

مدرس فریاد زد « مرده باد جمهوری . . زنده باد خودم »
این « زنده باد خودم » تاریخی بیسابقه که تاکنون از دهان هیچ
سیاستمدار و هیچ مجتهدی بیرون نیامده ، بتنهائی بقدر يك کتاب بیوگرافی کنه
روحیه مدرس را شرح میدهد . . .

خلاصه آندو دسته مشغول عریبه شدند و هر يك سعی میکردند
فریاد خود را بلندتر از دسته مخالف نمایند .

ملك الشعرا که در آنجا حاضر و از نزدیک شاهد قضایا بود بصیر
ترین و مهمترین کسی است که میتواند شرح واقعه را بیان کند :

« . . . در این حین یکبار دیده شد که جمعی مختصر با علم و چوب
از در مجلس وارد شدند و « فریاد زنده باد جمهوری » بر آوردند .

« و نیز معلوم شد دولت امر کرده است دو فوج نظامی پیاده بمجلس
بیاید و آنها هم آمده اند بیرون مجلس مترصد اجرای او امر ایشانند
و خود شانهم باتفاق چند نفر از سیاسیون و صاحبمنصبان بسوی مجلس

و عده قلیل جمهوری خواه که صد نفر هم نبودند با اعتماد رئیس دولت از لقانطه بیرون دویده بدان طرز که اشاره شد پیشاپیش سردار سپه خود را بمجلس انداختند و فریاد زنده باد جمهوری بلند کردند - ولی از مردم کتک خورده و متواری گردیدند .

ده دقیقه طول نکشید که سردار سپه با آن عده همراهان وارد گردید و تا محاذات حوضخانه آمد ، اما بزحمت از میان مردم عبور میکرد . تا رسید به بحیوحه جمعیتی که به سخنرانی ناطق گوش میدادند و پشتشان بدرب مجلس و رویشان به سخنگو بود . رئیس دولت را نمی دیدند - و از پیش پای ایشان بر نخاستند و راه ندادند ، سردار سپه اینجا با شلاق که در دست داشت اشاره کرده چندتن صاحب منصب که بهر راه مشارالیه بودند با شمشیر کشیده بمردمی که نشسته بودند حمله بردند و جمعی سر باز نیز با تفتک و سر نیزه بزدن مردم از سه طرف مشغول شدند و جماعت را لوله کرده رویهم ریختند .

د بزن بزن شروع شد مردم را باطراف پراکنده از نرده چوبی که بین باغ و حیاط کتابخانه بود بآنطرف ریخت ، قسمتی از نرده خراب شد و جرزهایش که از آجر بود بروی مردم افتاد - در باغ و حیاط کتابخانه و باغ بزرگ همه جا بزن بزن بود

د مردم که مهای دفاع نبودند ، متحیر شدند ، غلغله برخواست و دشنام بر رئیس دولت و هتاکی بوکلاه از حنجره ها شنیده شد !

د سپس با سنک و چوب و آجر پاره و بوته های گل کلم و غیره که می پرانند ، بای دفاع را گذاشتند - و سردار سپه نیز حمله کردند و چندین فقره بسوی او پاره خشت و آجر و بوته گل کلم پرانده شد !
د کمسیون مزبور بمحض غلغله ، جمهوری خواهان و زود

خورد اولیه نویسنده را بیرون فرستاد که از وضعیات مستحضر بشوم -
 بمحض ورود پشت پنجره اوضاع بیرون و ورود رئیس دولت پشتم را به
 بلرزه آورد و شاهد قضایای بالا خود من بوده ام و از کسی شنیده ام
 دیدم سردار سپه پیش خرید لب گداکارها که از آنجا سر پله
 طبقه صحن مجلس و حاشیه کل کاری را با طبقه باغچه ها و درختها و
 حوض و قسمت سبزیکاری مربوط میسازد ایستاده و شغل آبی بدوش
 دارد ، شیخی معمم که گویا حاجی شیخ مهدی سلطان بود جلو آمد و چیزی
 بسردار سپه گفت و توهینی هم کرد و یکی از همراهان سردار سیلی بشیخ
 زد و او را پیاسبان سپرد که بپرند و حبس کنند و در مقابل چیز پراندن
 مردم سردار سپه از خود دفاع میکرد و خم میشد - مردم گاهی جلو میآمدند
 و بوکلاء دشنام میدادند و یا حسین میکشیدند و گاهی از جلو بچه
 سر بازان عقب نشسته بطبقه سبزیکاری پائین میگریختند ،
 من اوضاع را وخیم دیدم شایسته ندیدم رئیس دولت با مردم
 دست به یقه شود .

بعجله از عمارت پائین دویده پهلوی ایشان رفتم و گفتم بفرمائید
 بالا و رئیس دولت را بطرف سرسراهنمائی کردم . درین وقت مرحوم
 دولت آبادی هم از پله ها پائین میآمد که ما با سردار سپه از پلکان بالا
 میرفتیم . سردار سپه متوحش بود دنبال رئیس مجلس میگشت عاقبت از
 سرسرا وارد دهلیز غربی سرسرا شده داخل اطاق غربی کردید که بعمارت
 رئیس که در حیاط دیگر بود برود .

آقای موتمن الملک هم پس از دیدن واقعه برخاسته بسوی سرسرا
 و مجلس میآمد . در وسط اطاق غربی اندو بهم رسیدند ، هیچکس

جزمن و آندو آنجا نبود . زیرا من رئیس دولت را ترك نگفته بودم در وسط اطلاق رئیس مجلس به رئیس الوزراء رسیده بدون اینکه چیزی بگویم مثل اینکه از فرط حالت عصبی او را ندیده باشد از او دور شد و بمن که پس از او داخل این اطاق شده بودم رسید .

« ناگاه رئیس الوزراء برگشت و گفت ، آقای رئیس من آمدم شما را ملاقات کنم » رئیس مجلس برگشته گفت . « چرا آمدی ! چرا مردم را زدی ، اینجا مجلس ملی است ! الان معلوم میشود . . . » و داخل سرسراشد ، گفت سید محمود زنك بزن ! ،

ولی خیر اندیشان صلاح ندیدند و نخواستند جلسه مجلس تشکیل شود ، (و اگر هم میخواستند تشکیل نمیشد) و رئیس مجلس را متقاعد کردند که از تشکیل جلسه صرف نظر کند . و بالاخره نصایح مشیرالدوله و میان جیگیری مستوفی در همان ساعت دوباره میانه رئیس ملت و دولت را به يك قسمی درز گرفت .

در تمام اینمدت مدرس ، که کار خود را کرده و به نتیجه رسیده بود ، عاقلانه خود را ساکت و آرام نگهداشت ، و حتی در نصیحت ها هم شرکت نمیکرد . حتی وقتی سردار سپه برای دفاع خود میگفت . . . خود و کلا بمن تلقین کردند که اگر نیائی مردم ما را خواهند کشت ، من برای نجات و کلا آمدم . . . يك دسته اسکناس چه اهمیتی دارند . . . و غیره ، باز مدرس ساکت نشسته و دم نمیزد .

این متانت بجای سیاست مآبی و زبردستی او را میرساند . زیرا اگر بنا بعبادت متلك گوئی و انتقاد پردازی همیشگیش ، کوچکترین اعتراضی در آن مجلس به سردار سپه کرده بود ، حتماً گناه آن کشتار و سرودست

سرگذشت پرت سعید

يك داستان جنگی . حقیقی . شگفت انگیز

بقلم جناب آقای سیدضیاءالدین طباطبائی

بهاء سی ریال

در اندک مدتی نسخه های بیشماری از این کتاب بفروش رسیده است

از شماره ۲۲

بجزوه های باریگران عصر طلائی ۴ صفحه مطلب اضافه میگردد

و بجای ۸ برگ در ۲۰ ورق منتشر میشود و بهای آن همان

۳ ریال است



جلد دوم

جزء ۳۴

بازنگیران عصر طلایی

بقلم: ۱- خواجه لوری

ناشر
بنگاه مطبوعاتی پرویز

تک شماره ۳ ر.
سالانه ۱۲۵ ر.

حق تریبہ و اقتباس نقل و بہر عنوان و بہر صورت معطوط است

شگستن عده زیادی از مردم بگردن او میافتاد، و حقاً باو مدلل مینمودند که اگر آن تحریکات را خودش موجب نشده و مردم را بمجلس نکشانیده بود، این وقایع ناگوار اتفاق نمیافتاد.

آزوز با بجا ماندن چهل پنجاه کشته و فرار چند صد زخمی، و با گم شدن و پاره شدن چندین هزار کفش و کلاه خانمه پیدا کرد، و این قضیه ترك و شكاف التیام باپذیری به کاخ جمهوریت نیمه ساخته و سست پایه ما وارد ساخت.

معدلك جمهورینخواهان که مدتها با بیفکر عادت کرده و فضای تمام ایران را از همهجه جمهوریت پر کرده بودند، هنوز با کثرت خود در مجلس انکاء داشتند، و باور نمیکردند که مخالفت يك مدرس و جمالی چند هزار یقه چرکین تواند آنهمه تشکیلات مرتب و منظم (بقول مدرس) جمهوریت پزی را یکباره از هم متلاشی کند. باینجهت به عملیات خود ادامه داده و حتی دو نیرنگ جدید نیز بخاطر شان رسید؛ یکی این بود که خود رضا خان را در مرکز قدرت دینی بفرستند تا حضوراً بلکه بتواند سوء تفاهم بی منطقی را که از تغییرات هوچی ما بانه لغت جمهوریت در اذهان ایجاد کرده بودند از میان بردارد.

دیگری این بود که با يك لایحه قانونی تشریفات تغییر رژیم را در مجلس بعمل آورند، و کار را با يك شست و برخواست یکسره کنند. . . . برای منظور اولی سردار سپه شخصا بقم رفت و با محللای آنجا، و عده دیگری که هنوز به عتبات برگشته بودند، ملاقات مفصل نمود، و بنا بدستور، سیمرخ، نهایت خصوع و خشوع را بروز داد.

ولی چون محالها هم خودشان از نصایح سیمرخ، بی بهره نبودند،

این عملیات قوئی به پیشرفت جمهوری نداد. بعکس موجب شد که پیشوایان دین تلگرافا به چهار گوشه ایران خبر فرستادند که سردار سپه از تعقیب قضیه جمهوری صرف نظر کرده و حتی از آن جلوگیری نیز بعمل خواهد آورد. راجع بمنظور دومی یعنی تقدیم لایحه قانونی، فرار بر این شد که عده‌ای از خودوکلای ملت، منجمله سوسیالیست‌ها و تجدیدیه‌ها، لایحه‌ای در دو ماده تهیه کرده بامضاء موافقین رسانیده و تقدیم مجلس کنند.

در این مورد معروف است که مدرس متلك بسیار خوشمزهای برای سلیمان میرزا پیغام داده و گفته است به شاهزاده بگوئید اینقدر سنگت جمهوری را بسینه نزنند: در صورت جمهوری شدن ایران منتهای فایده سلیمان میرزا اینست که هم میرزا را از تپش برداشته بسرش میگذارند و تازه بجای سلیمان میرزا، میشود میرزا سلیمان.

خلاصه آن دو ماده از اینقرار بود: ۱- ملت ایران تبدیل رژیم مشروطیت را به جمهوری بوسیله مجلس شورای ملی اعلام میدارد. ۲- ملت بوکلای دوره پنجم اختیار میدهد که در مواد قانون اساسی موافق مصالح ممالک و رژیم جدید تجدید نظر نماید.

این پیشنهاد به کمیسیون مخصوص رسیدگی به تلگرافات جمهوری خواهان رفت و در آنجا يك ماده از خم رنگ کتی دیگر هم بران افزودند که شاید قابل هضم شود، ولی معذلك نشد...

جمهوری بخشان ما هم، که هنوز از مشروطه‌ای که بما داده بودند راضی نبودند و جز تبدیل استبداد فردی به استبداد جمعی حاصل دیگری ندیده بودند، لاند پیش خود گفتند: ما چرا کاسه ار آس گرمتر و دایه مهر باتر از مادر باشیم؟

این شد که در نیمه اول حمل ۱۳۰۳ رئیس الوزرا ، بیانیه ای منتشر کرد و در آن به مردم توصیه نمود که عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام سعی خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش بردارند در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند . ایست که به تمام وطن خواهان و عاشقان آن منظور مقدس صحبت میکنم که از تقاضای جمهوریت صرف نظر کرده و برای نیل بمقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند

البته بعضی از مقصرین واقعی جمهوری که گول احساسات خود را خورده و از نیم کاسه زیر کاسه اطلاع زیادی نداشته ما باین بیانیه اعتراض کردند و نوشتند که مردم بدستور ایشان جمهوری نخواسته اند تا توصیه ایشان صرف نظر کنند ، این احساس مقدس از مفکره پاک عناصر آزادی خواه و برجسته ترین طبقات ملی بیرون آمده و این هیجان عصبانی که ایران را تکان داده و تمام طبقات حساس در آن شرکت نموده است با شتابکاری بعضی مفسدین در خاطر حجاج اسلام و توصیه آقای رئیس الوزرا از بین نخواهد رفت

ولی ایها همه جز قافیه شعر چیز دیگری نبود ، و آنچه مسلم بنظر میاید اینست که تحریکات جمهوری خواهی با تصویب و نقشه « از ما بهتران » و انگشت سردار سپه صورت میگرفت و همچنین برهم خوردن آنها با تصویب و نقشه « از ما بهتران » دیگر انگشت مدرس عملی شد . . . !

مدرس و مظفریت

بدون تردید مظفریتی که در بر هم زدن جمهوری نصیب مدرس شد، یکی از بزرگترین فتوحات یک مرد سیاسی دوره مشروطیت ما بشمار می‌رود و ولی متأسفانه این فرمانده رشید قوای ملاحظم ملت هم، مثل غالب سرداران نامی تاریخی، هدف اصلیش فقط همان غلبه بود، نه نتایج آن. او هم مثل عده زیادی از شکارچیان، همینکه پس از چندین ساعت تکاپو، تیرش به‌هدف می‌خورد و شکاری را که از یاد در می‌آورد کاملاً راضی و خوشبخت بود، و دیگر چندان در صدد استفاده از نتیجه شکارش بر نمی‌آمد و آنرا همینطور می‌انداخت تا دیگران بردارند...

همین صفت باعث بود که عده ای از مظلمین در حیاش او را از حیث مسلک سیاسی خیلی راسخ و ثابت و مستقیم نمیدانستند. مثلاً وقتی اشخاصی نظیر جهانگیر بنام سابقه مهاجرت و هم سفر بودی در راه آزادیخواهی با تعجب از او می‌پرسیدند... آقا شما که اقتدر از قوام السلطه بدتان می‌آمد و بد میگفتید، پس چطور شد که امروز تا این درجه از او حمایت میکنید...؟ - در جواب بدون پرده پوشی میگفت: او امروز لازمیش نداشتیم، امروز لازمیش داریم سیاست کو این چیزارو برنی میدارد...؟

در قضیه جمهوری هم، همینکه مدرس بر حریف قوی و زبر دست خود قایق آمد و حتی آموزگاران حریف را نیز برای مرتبه دوم مات گذاشت، واقع مظفریت طلبیش اقماع شد، و دیگر در صدد هیچگونه

استفاده از نتیجه این موفقیت بزرگ خود بر نیامد - در واقع شیریرا که شکار کرده بود ، نیمه جان در میدان انداخت و دستی بریش کشید و مشغول قلیان کشیدن شد .

بخصوص وقتی تلگراف احمد شاه از فرنگ بمجلس رسید و صریحا اظهار عدم اعتماد نسبت به سردار سپه کرد و مجلس را بانتخاب رئیس دیگری برای دولت ترقیب نمود ، مدرس کاملا خاطرش جمع شد و فارغ البال چند روزی فقط بمدرسی پرداخت .

سردار سپه استعفا داد ، قهر کرد ، اظهار خستگی نمود به رفت و نه نه من غریب در آورده ... و مدرس ابا حرکتی نکرد و بقول فرهنگستان ، واگشی ، از خود نشان نداد .

امیر لشکرها بنا بدستور محرمانه سردار سپه از شش گوشه ایران بای استلم را گذاشتند و تهران و تهرانیان را سخت تهدید نمودند . باز هم مدرس نجسید .

مجلسیان دست و پای خود را گم کردند و خود و ملت را در آتش انقلاب داخلی میدیدند ، و مضطربانه باینطرف و آنطرف در پی يك صدای قوی و اطمینان بخش میدویدند که آنها را اداره کند ، و در آنها را در دست گرفته به يك سمتی هدایتشان کند ...

باز هم مدرس که علمدار وقایع اخیر بود ساکت نشست و نجسید و با وجود اهمیت فوق العاده وضعیت ایران هیچگونه علاقه مندی نشان نداد و مجلس جوان را در سر آندو راهی خطرناک تاریخی تماشا کرد و قدمی برداشت ...

از اقلیت فقط کسانی که اظهار عقیده صریح میکردند و از شور و

تهدیدات زهره آب کن سردار سپه‌یان نمی‌ترسیدند، یکی ملك الشعراء بهار بود که با وجود جثه لاغر و باریکش گاهی مردانه مینوشت ... سردار سپه برای ایران نه ایران برای سردار سپه ...!

ماهرگز آرزو نداشته ایم طوری اصلاحات و اقتدارات و انتظامات ایران جدید در دست یکنفر متمرکز گردد که اگر اورفت یا استعفا داد یا مریض شد یا مرد، همه آن اقتدارات و تنظیمات مثل عهدشاه عباس و نادر شاه و کریمخان از میان برود ... باز هم تصدیق داریم و با عبارت «چه باید کرد، شفق سرخ بدبختانه همداستانیم که اینطور شده است ... ولی فقط در يك چیز متحیریم و آن اینست که آیا آقایان نویسندگان محترم از عقیده و نیت آقای سردار سپه در این قسمتها مطلع هستید یا خیر آیا سردار سپه هم مالک است و اقطاعوی که آرزو چوئی کند که تمام تنظیمات و خدمات خود را هم با خود ببرد و چیزی برای وطن باقی نگذارد، و از لاج مدرس هرچه برای سی کرور ملت کرده است ضایع کرده آنها را پس بگیرد؟ یا اینطور نیست ...»

خلاصه مجلسیان و سیاستمداران خورده و خوابیده ما چندین روز دست بدست مالیدند؛ تادر جلسه خصوصی مجلس ترس و جبن خود را در ضمن نطقهای یسر و ته آشکار ساختند، و همه فهمیدن ~~که~~ همه جنبه احتیاط و تن پروریشان بر سایر فضائلشان غلبه دارد و بزبان یزبانی بهم اعتراف کردند که طبع نوکریابشان در طلب يك ارباب میباشد.

اعتقاد خبره های روان شناس اجتماعی اینست که در آن لحظه مخصوص پيسكولوزيك که آقایان مثل اشخاص «هپروتیزه» اراده خود

را از دست داده بودند، هر کس، با اعتماد بنفس و قوت ادعای اربابی و بعهده گرفتن مسئولیت را میکرد فوری انجام سیاست را بدست میگرفت را با خود میکشاید.

ولی متأسفانه آنکس در بین رجال سیاسی ما وجود نداشت فقط ممکن بود يك چنین شخص را از میان ملاحا بیرون آید و یا از صف نظامیان و بهترین راهش این بود که ملاتی با سر بازی ائتلاف کرده و مشکل را حل نمایند... برای اینکار هیچکس بهتر از مدرس نبود و اگر میخواست باسانی میتوانست سر باز جاه طلب رشید را برای این منظور بسازد و بار آورد...
لیکن چنانکه گفتیم مدرس اهل استفاده از نتایج شکار نبوده و بدبختانه نقشه ای برای این قبیل امور نداشت.

این بود که مجلس خائف و لرزان توانست در مقابل تلگراف احمد شاه تصمیمی بگیرد و دیگری را انتخاب نماید بعکس نخبه سیاستمداران و وجیه الملل های خود را انتخاب کرده که چکمه بگردن انداخته و در مقابل غول بومهن زانو بزمین بزنند

با این طریق در روز چهارشنبه بیستم فروردین ۱۳۰۳ عده ای از چکمه بگردنان برگزیده پارلمان ایران که با کمال تعجب نام مشیرالدوله و مستوفی الممالک و مصدق السلطنه و بیات و عماد السلطنه را نیز در شماره آنها می بینم به سر زمین زلزله یعنی بومهن شتافتند و سر تسلیم فرود آوردند. و بزبان حال گفتند مجلس ایران در پی ارباب قلدری میگردد که بنده متشکرم بنده...
باشخصیتی که پیدا کرده بود و با استعدادیکه داشت در اسواق فقط

یک نفر میتوانست از این حقیقت قانون در مقابل قلدری جلوگیری کند

و نگذارد به کسیکه با اسلحه به کانون مقدس قانون حمله آورده، رای اعتماد دهند و مملکت را دست و پا بسته در طبق اخلاصی گذاشته تسلیم او نمایند... و آن یکنفر مدرس بود که او هم ساکت نشسته و تماشاچی شده بود...

سردار سپه در همان روز اول انعام حجت نمود و بقول زنها و گربه را توحجاه کشت، و پس از خودستایی بسیار و «هن هن» گفتن زیاد در آخر گفت: «... مادام که ملت ایران من را در اجرای مقاصد ملی مطمئن نکند بسیار مشکل است که بتوانم مسئولیت تدارک سعادت آنها را عهد دار باشم - باید مرا مطمئن نمود تا بتوانم اعاده کار شده و در مقابل هر مشکلی مقاومت نمایم»

معنای این عبارت ها بقدری واضح است که محتاج به تفسیر نیست و هر یسوادى هم میفهمد که صریح و خلاصه مفاد آن مطالبه و ادعای قدرت مطلق یعنی «دیکتاتوری» است

معدلك مدرس چون بواسطه دو مظفریت صدادار متأسفانه بقدرت خود اعتقاد بیش از اندازه ای پیدا کرده بود، و هر مشکل و هر حریف سیاسی را در مقابل خود باآسانی از بین بردنی می پنداشت، شاید اهمیت کافی برای مراجعت سردار سپه قائل نشد و یادش نبود که گفته اند «چو دشمن بیازردی ایمن مباش...»

اختلاط مذهب و سیاست

اگر انسان نتواند مثل عامه و توده فکر کند
باید اقلا مثل عامه و توده حرف بزند.

(انا تول فرانس)

در تمام مبارزه ها بخصوص در مبارزه های سیاسی وقتی دو نفر
مرد قوی با هم گلاویز میشوند ، غالبا آکس زمین میخورد که مغرورتر
و از خود راضی تر است .

سردار سپه با اینکه در زمان رئیس الوزرائیش هم خیلی خودستایی
میکرد ، ولی معذک هنوز زیادتر از حریفش از خود راضی و مغرور بود
و در اولین مبارزه اش با مدرس بزودی فهمید که در مقابل حریف پر
زوری واقع شده و باید قدرت او را بشناسند و با توجه کامل به عوامل قدرت
هریک نقشه های خود را قدم بقدم پیش ببرد .

قدرت مدرس از چه بود ؟ از پشتیبانی مردم ، عامل پشتیبانی مردم
چه بود ؟ تظاهرات دینی .

با بر این سیاست عاقلانه ، برای مرد موفقیت طلبی سردار سپه
حکم میکرد که موقتا با همان حربه مدرس ، بمیدان آید تا منحصر میخ
زور آن مجتهد سیاست ماب تاثیر خود را در مقابل او از دست بدهد .
تنها عامل موثری که مدرس را در شکست دادن سردار سپه موفق کرد

و جمهوری او را برهم زد . مستمسک های مذهبی بود .
پس اگر سردار سپه غرور و اعتقادات شخصی را کنار گذاشته و
بهمان مستمسک بچسبید ، اولاً حربه مدرس دیگر براو کارگر نمیشود

و ثانیاً خود مدرس هم این تظاهرات را بیعت بخودش تصور کرده و جس
 جاه طلبی و وزارت پناهِش آسوده و آرام میگردد...
 این حساب مدبرانه سردار سپه را واداشی باینکه بگفته انا تول فرانس،
 و چون نمیتواند مثل عامه و توده فکر کند اقلاً مثل عامه و توده حرف
 بزند... .

و روی همین نقشه، عوام فریبی و تظاهرات دروغی مذهبی را با
 شدت شروع کرد.

ماه رمضان افراد قشونش را به روزه گرفتن تشویق نمود. در ادارات
 روزه خوری را ممنوع کرد، شب های احیاء در نظمی و ادارات قشونی
 همه قرآن بسر کردند و خود سردار سپه در آن مراسم شرکت کرد.
 با اصرار خاطره های دینداری ایام وزارت جنگی خود را تازه
 نمود و بیاد همه آورد که چطور در شب شام غریبان با پای برهنه شمع
 بدست گرفته و چهل و یک منبر را طی کرده است...
 تمام این مطالب را با آب و تاب تمام، بدستور خودش، در روز
 نامه نوشتند.

باینها هم اکتفا نکرد و بنا بدستور سیمرغ، جشنی برای ورود
 تمثال امیرالمؤمنین (ع) بر پا کرد، و باینکار واقعا جبهه سیاسی خود
 را در مقابل تیرهای مذهبی مدرس مصون و روئین نمود. زیرا آن
 تمثال را حجج الاسلام در موقع مراجعت به نجف رسماً برای سردار سپه
 اعطاء کرده بودند، و این عمل در واقع مثل تطهیر و تقدیس نمودن او بود
 از طرف علمای دینی اسلام.

آفرین به سیمرغ، و آفرین به نصایحش و احسنت به دوز و

كلك جور کردن ماهرانه اش . . .

مدرس با تمام سیاستمدارانش در اینجا قافیه را باخت ، و چون این تظاهرات ساختگی ظاهرا مظفریت او را تایید مینمود ، هر يك از این عملیات استادانه سردار سپه را يك بيعت جدید رئیس دولت نسبت بمقام روحانیت خودش مینداشت و بنابراین راضی تر و متاسفانه مغرور تر می شد .

خوب بخاطر دارم که مرحوم نظم الدوله (که تا چندی پیش از آن اتفاقات معاون سردار سپه در وزارت جنگ بود) در آن اوان بمحارمش کاملا بخلاف عقاید دیگران را در اینخصوص ثابت میکرد ، و هر وقت کسی از مظفریت غیر قابل انکار و بیزوال مدرس صحبت مینمود ، و تظاهرات مذهبی سردار سپه را گواه میآورد ، برادرم ، که در مدت معاونتش بروحیه سردار سپه پی برده و همین جهت بزودی استعفا کرده بود ، تمام آن تظاهرات را مقدمه شدت قطعی مدرس میشمرد .

میگفت اگر واقعا مدرس فریب نخورده بود ، در اینموقع ، بجای خوشوقتی از این تظاهرات مصنوعی دیانتی ، حتما در صدد علنی کردن این عوام فریبی ها بر میامد ، و با همان صراحت لهجه که دارد بهمه میفهمانید که دولت باید بماند و اخوند اخوند - حکومت بکار دولتش باید پردازد ، و اخوند بکار مذهبی . اگر سرباز شمع دست گرفت و شام غریبان ساختگی در خیابان ها در آورد و پای برهنه چهل منبر زد ، یا اگر بالعکس ملامت مشیر بدست و تفنگ بدوش گرفت و مشق يك دو کرد ، قطعا از ما بهتران کاسه ای بزیر نیم کاسه گذاشته اند و نتیجه اش حتما بضرر مملکت تمام خواهد شد . . .

نویسد این نظریه مقالات سرایا ستایشی است که در حین همان
تظاهرات عوام فریبانه، در روزنامه های خارجی نوشته میشد و از تجدد
خواهی و خرافات کشی منجی ایران مفصلاً بحث میکردند . . .

مدرس تمام این فروتنی ها یعنی خدعه های و استراتژیک برا بالذت
نگریسته و منتظر فرصت مناسبی بود که نتیجتاً این رئیس الوزرا هم مثل
سایر رئیس الوزراها، بدامن او بیاید .

در آنموقع باریک دلالان سیاسی داخلی و بیگانه هم البته مراقب
هر دو بودند، و همینکه موقع را مقتضی دیدند خواستند ملاقات آشتی
گفتنی بین دو سرکرده فراهم آورند .

ولی این کار چندان آسان نبود، زیرا نه سردار سپه برای دفعه اول،
پس از آن جنک پر سر و صدا، حاضر بود بمنزل مدرس برو و نه مدرس
نزد سردار سپه میرفت .

بهترین طریق این بود که هر دو در مجلس با هم ملاقات کنند .
که ظاهراً هیچیک از دیگری منت نکشیده باشد .

در اوایل تیر ماه ۱۳۰۳ رئیس مقتدر دولت، حجت الاسلام سیاست
مدار مقتدر ایران در یکی از اطاقهای خانه ملت با یکدیگر دو بند
ملاقات کردند .

مدرس سعی میکرد آن قلدر سیاست را کاملاً بدام آورد . و سردار
سپه کوشش میکرد آن سید متدین و وطن دوست جاه طلب و قدرت دوست
را کاملاً بفریبد . پس از دو ساعت و فلورت ، قلب احساساتی مدرس ،
که باطنا جز تسلیم فرود آوردن دولتها توقع دیگری نداشت ، راضی شد و

خود را موفق پنداشت. ولی سردار سپه حقیقتاً بفریفتن مدرس موفق گردید.

مدرس لابد باو فهمانید که مخالفتش با جمهوری و ستیزه اش با خود او نه از جهت خوش بینی و طرفداری از احمد شاه یا بدینی نسبت به جمهوری. لابد باو تذکر داد که کسیکه حتی با قوام السلطنه و بانصرت الدوله ها هم، شرط مطیع بودن، موافقت میکند، البته با همان شرط از سردار سپه هم حمایت خواهد نمود.

سردار سپه با بیان آهسته و شمرده اش، که معمولاً شبهه هرگونه شارلاتانی و خدعه را از او دور میکرد، کاملاً سر تسلیم فرود آورد و شرایط مدرس را بلا شرط قبول کرد.

فقط پس از اطمینان از بیعلاقه گی مدرس از احمد شاه، صورت حق بجانب بن خود گرفته و نگرانی خود را از دسیسه های شاه و درباریان واضح کرد. مثل اینکه قبول تمام شرایط مدرس منوط باین شد که سردار سپه از طرف دربار ایمن باشد.

برای رسیدن باین نتیجه آسان ترین راه این بود که قدرت نظامی بطور غیر قابل انتزاعی به سردار سپه شود، تا دیگر نه شاه و نه دیگری نتواند آن قدرت را از او سلب نماید.

مدرس مغرور پا کدل که جججال و شکست جمهوری را درس عبرت کافی برای سردار سپه تصور میکرد، و به تظاهرات ماهرانه ممتد و متدیک آن سرباز ناقل ایمن شده بود، کاملاً اظهارات او را باور نمود و وعده کرد که در گرفتن فرماندهی کل قوا باو کمک کند...

جلسه آشتی کنان بخوبی و خوشی بر گذار شده و هر دو راضی

از کار خود از هم جدا شدند و در بین دو دسته آرامش ظاهری حاصل گشت .

ولی این آرامش موقتی بود و چند روزی طول نکشید که خنجرها از طرفین تیز گردید .

مدرسین با اعتبار ظواهر کار ، به تصور بیعت قطعی و سرسپردگی سردار سپه ، بقدرت مدرس نازیده و شيرك شدند ، و چون نظم و دیسپلین در دستجات سیاسی وجود نداشت ، هر يك ب فکر خود برای ابراز شخصیت و هنر نمائی بر جسامت افزودند .

شاعر پیشه تر و جوان و نپخته تر از همه میرزاده عشقی بود ، که مثل تمام شاعران خوش قریحه و کم مطالعه ، باسانی تحت تاثیر احساسات خود و تلقین دیگران واقع میشد .

پیش خود گفت جمهوری که از بین رفته ، جمهوریهم که باز عیم ما مدرس بیعت کرد . پس دیگر موقعی مناسب تر از حالا برای کسب شهرت و ابراز شخصیت نیست .

رفقا هم ، مثل همیشه ، هندوانه ریر بغاش گذاشتند ، و هی « جانمی ، جانمی ! » گفتند . و دوباره روزنامه « قرن بیستم » را که صاحب امتیاز و مدیرش خود عشقی بود ، بقصد حمله به سردار سپه بیرون آوردند .

اولین شماره آن در تاریخ هفتم تیرماه ۱۳۰۳ منتشر شد و تهران را پراز سر و صدا کرد ، و همه را متوجه نمود . زیرا عشقی و آموزگاراناش که ذوق مردم در دستشان بود ، در آن شماره همان چیز را گذاشتند که « مردم ، دوست داشتند . و مردم ، در همه جای دنیا ، هر قدر هم بی طرف باشند از مشاهده حمله يك ضعیف رشید به يك قوی قلدر خوششان

میاید. تا چه رسد باین که خودشان هم در قضیه ذینفع باشند. و موضوع دامنگیر خودشان هم باشد. بقول اباتول فرانس، صدق این نکته راحتی از خیمه، پهلوان کچل، فرنگی هم. که خودشان در ماریونت، میگویند، میشود بخوبی فهمید، زیرا همیشه کف زدن و هورا کشیدن تماشا چیان آن تئاتر عروسک وقتی به انتها درجه غلیان میرسد که متهم فقیر کمیسر پلیس را با مشت و لگد خوب حال میآورد.

عشقی در روزنامه‌اش تمام قریحه متلك گوئی و شاعرانه خود را، که مثل همه شعرای خیلی نحس‌آمیخته با مبالغه و افراط و تفریط بود بکار برد. جمهوری ایران را تمسخر کرد و با زنده ترین وجهی آنرا توطئه خارجی‌ها معرفی نمود. نیش‌های زهر آلود کاری به سردار سپه زد، و از همان زخم زبانه‌ای که بنا به معروف از زخم هر کاردی موثر تر و کاری تر است، درباره منجی از خودراضی ایران هیچ دریغ نکرد.

البته استادان و محرکین و رفقای خوش قریحه‌ای، از قبیل ملك الشعرا هم کشمکش کردند، چنانکه در همان موقع شهرت داشت ~~صکه~~ موسس و بانی حقیقی آن روزنامه خود بهار بوده است. ولی طبع قلندر صفت و حادثه طلب خود عشقی هم کاملاً مستعد این قبیل کارها بود. خلاصه روزنامه درآمد، و تنور خشم و کینه سردار سپه را بمتها درجه اشتعال رسانید. یادم نیست کی برایم تعریف میکرد که آن روز، وقتی اتفاقاً دوسه ساعت بعد از انتشار روزنامه در قرن بیستم، سردار سپه را تصادفاً ملاقات کرد، بطوری از قیافه شاه توتی رنگ شده و مهیب او بکه خورد که بی اختیار بر خود بلرزید، و شامت آن لحظات را حس کرد، و از دوسه کلمه فحشی که آلوده بر احساسات مسمومی از ته جگر سردار

سپه بیرون می‌آمد، عاقبت و خیم عشقی را حدس زد.

شاید (حس ششمی) خود عشقی هم باو خبر داده بود که چه بر سرش خواهد آمد، و خوابی که در شب بعد دیده و برای رفقایش تعریف کرده بود، خبردار همان الهامات غیبی است که در مواقع خطر شدید گاهی انسان را، با تلگراف بی‌سیم مرموز قلب، مطلع میکند.

ملك الشعراء در یادداشت‌های مفید و جالب توجه خود نوشته است که در موقع تعریف آن خواب حضور داشته و اینطور نقل میکند:

(... این شاعر از صمیمی‌ترین دوستان ما بود و در جرأید اقلیت چیز مینوشت، تا این بود که روزنامه کاریکاتور (قرن بیستم را بتاریخ ۷ تیر ماه ۱۳۰۳ منتشر ساخت، و در آنجا اشاره کرد که بازیه‌های اخیر تهران، تحریک اجنبی است. دشمن در يك دست پول و در يك دست تفنگ بقصد بردن گوی از میدان داخل بازی شده است. بخطر بزرگ آینده نیز در ضمن «ارم جمهوری» که از توپ و تفنگ و استخوان سر و دست بشر ترتیب یافته بود، اشاره کرد... این روزنامه فوراً توقیف شد!

«در روز بعد خوابی که دیده بود برای دوستانش نقل کرد و منهم حضور داتتم - گفت: خواب دیدم که زنی بمن رولور خالی کرد و تیر خوردم. سپس مرا در يك زیر زمینی بردند که پنجره‌هایی بخارج داشت و بتدریج خاک ریخته پنجره‌ها مسدود شد و کلوخ بزرگی افتاد راهرو نیز مسدود گشت و من آنجا دفن شدم...»

«ها از این خواب لرزیدیم» بدبخت عشقی! معذلك او را تسلیت

دادیم. باز هم دوزوز گذشت... عشقی بی‌سبب هیت رسید!...

«روز دوازدهم تیر قبل از ظهر جلسه علنی مجلس مفتوح بود و

خیلی کار داشتیم ، هنوز گرفتار بعضی از اعتبارنامه‌ها بودیم - کسی بمن خبر داد که عشقی را تیر زدند !

« گویا از آن دو نفر یکی که کلوله زده بود گریخت . و ابوالقاسم نام رفیق او گیر افتاد . در مشاوره با عشقی ، عشقی باو گفته بود که تو به دی که تیر زدی اما گویا رفیقش بوده است . معذالک نظمیہ مثل اینکه خود محرك این جنایت بوده است فراری را تعقیب نکرد ، ابوالقاسم را هم بمدعی العموم تحویل نداد . و از همه مضحک‌تر محمدنامی که ابوالقاسم را گرفته و بیاسبان تحویل داده بود ، برده حبس قاریک کردند و گفتند قاتل عشقی او است

صدای تیر قاتلین عشقی مدرس را هوشیار کرد و فهمید که این صدا پیغامی مستقیمی باو و رفقای او است و مطمئن شد که بیعت‌های دروغی سردار سپه جز خدعه‌های ماهرانه جنگی چیز دیگری نبوده است .

کشته شدن ماژور امبری قنصل امریکا در ۲۷ همان ماه در تهران بدست ازدحام و بتھریک ذینفعان داخلی و بیگانه ، نسبت دادن آن حادثه مفتضح به اقلیت ، و انھریک‌های دیگری که هرگز کسی از تیپ یک سرباز باور نمی‌کرد ، مدرس را خوب متذکر و حالی کرد که سردار سپه چه جور آدمی است و از ما بتهران از او چه میخواهند .

مدرس تصمیم گرفت سردار سپه را بیاندازد ، و چون باشکال زیاد اینکار متوجه بود ، قهر کردن و بومهن رفتن رئیس الوزراء و توطئه امیر لشکرها را در نظر داشت ، میدانست که بیش از زمینه سازی ماهرانه‌ای موفق برداشتن او نخواهد شد . باینجهت باذقت به عمل کردن در وکلاء در مردم ، در علماء و حتی در خارجیهها پرداخت .

راه زندگی

زندگی کم کم بهر کس میفهماند
چکاره است .

(گفته)

مدرس هم پس از ظهور رضا خان تازه خود را شناخته بود که
چکاره است، و میتواندست مثل گفته بگوید «هن تازه راه زندگی کردن
را بلد شده‌ام، «خدایا بمن مهلت بده!» ولی مدرس با يك طرزی کاملاً
معکوس و مخالف گفته باین نتیجه رسید .

آن شاعر و نویسنده و متفکر معروف آلمانی پس از سالها عمر
و مطالعه در کتاب لابنتاهی زندگی، و بند و عبرت گرفتن از هر يك از
سطور آن و تحصیل «هنديك» و مرتب و منظم ممتدی، تازه در اواخر
عمر طولانی خود این عبارت را پس از اینکه مدتها بموقع عمل گذاشته
و تجربه کرده است یادداشت میکند، و از نظم و آسایش فوق العاده‌ای
که در زندگانی هادی و معنوی خود فراهم آورده اظهار رضایت مینماید
و از خدا میخواهد که مهلت کافی برای تمتع بر گرفتن از آن زندگانی
باو بدهد .

اما مدرس بکتا پیراهن، یقه چاک . روی حصیر بخواب غیر منظم،
غیر مرتب بی اعتنا بمال دنیای مارا . که فلسفه شرقی و مذهبی دائماً
و کاملاً متذکر و متوجه «ناچیزی دنیا» نموده بود، فقط يك چیز میتواندست
علاقمند و سرگرم دنیا نماید و راه زندگی کردن متناسبی باو نشان بدهد

و آن مبارزه با يك حریف قوی بود که با ظهور رضا خان برایش حاصل شد.

مدرس طبیعتاً، شاید بدون اینکه خودش هم متوجه باشد، در پی يك سردار سپه‌ی میگشت که با او زور آزمائی کند، و انبار مملو از انرژی سیاسی خود را، که بدون مبارزه شدید لبریز میشد بکار اندازد. بهمین جهت وقتی سردار سپه‌را پیدا کرد، و حریف خود را شناخت آنوقت فهمید که «راه زندگی را تازه بلد شده» و مبارزه و پنجه‌درافکندن با قدری قوی منحصر راهی است که مناسب ساختمان طبیعت زور آزما و قدرت طلب اوست.

واقعاً برای مدرسی که جمال و تجمل دنیا بی‌اعتناست و مثل تمام شرقیان متفکر همیشه متذکر بوچی این جهان است. یا باید با شور و جنون خود را در يك نوع مبارزه‌ای که متناسب با روحی‌اش باشد بیاندازد و یا باید راهب و تارك دنیا شود.

مدرس، با اینکه حجت‌الاسلام و «تدین‌بود» هیچ‌وجه طبع و شور و شعله‌دارش با رهبانیت و تارك‌دلیائی سازگار نمیشد. او کسی نبود که بتواند تمام عمر در کنج مدرسه‌ای، گمنام و بی‌اثر، بماند و تمام وقت خود را به ذکر و نماز بگذراند.

وارستگی که مذهب با او آموخته بود، فقط در قسمت چشم‌پوشی از تجملات درس کارگر شده بود. و همین نکته نیز قوت سیاسی را زیادتر میکرد. زیرا ضعیفترین نقطه‌های غالب مردان سیاسی همان پول دوستی و تجمل طلبی‌شان است که بچشم توده کشیده شده و وسیله حمله کردن بدستشان میدهد.

مدرس درویش منش یا کدامن ، که بهای تمام اثاثیه و دارائیش شاید از دوست و پنجاه ریال تجاوز نمیکرد ، در میان ساکنین مملکت فقیری مثل ایران « اتوی » بزرگی برای جلب محبت و اعتقاد در دست داشت و میتوانست بخوبی از این اتو در کارهای سیاسی و مبارزه‌ها استفاده کند .
 مجتهد مبارزه‌دوست ها با در دست داشتن آن اتوها ، بعضی یافتن سردار سپه . بازار مناسبی برای مبادله متاع معنوی خود بدست آورد ، و با شور و شعله مخصوص تمام مسابقه دهندگان ، راه مناسب زندگی خود را پیدا کرد و با سر بمیدان مبارزه و مسابقه دوید

کشته شدن عشقی و اعلام خطرات جانی که دیگران را سخت بوحشت انداخته و رم داد ، مدرس را بعکس جبری‌تر و مصر‌تر کرد ، و وسیله‌ای بدستش داد که شهادت تزلزل‌ناپذیرش را معرفی کند .

کشتی گرفتن يك سيد پسر مرد لاغر تنهائی ، با يك رئیس دولت سینه فراخ و قمه‌کشی مثل سردار سپه که چهل هزار سر نیزه در پشت دارد ، و تمام وسائل و قوای دولت ایران در اختیارش است ، و یشتیانی ملائک کروبین نیز شاملش میباشد ، و عده‌ای ترور و آدم‌کش هم در نظمیہ (یعنی در محل حافظین جان و مال و ناموس مردم) ذخیره دارد ، و غیره و غیره واقعاً زهره شیر و شهادت رستم میخواهد .

مدرس در مقابل تمام این تجهیزات فقط يك زبان سرخ داشت که مثل شمشیر استاد اسکریم دائم با مهارت و چابکی می‌جنبید و يك پیراهن باك ناآلوده کرباس ، که سپر سینه‌لاغر و سیاهش شده بود !
 ولی چنانکه گفته‌اند « کسبکه از مرك نترسد روئین تن است ! »
 و مدرس واقعاً روئین تن بود .

دیانت و توجه و اعتقاد بیک دنیای عالی تر یعنی آخرت، که معتقدین و متعصبین را غالباً گوشه نشین و بلا اثر و منتظر الموت میکند مدرس را بعکس جنبنده تر و رشیدتر و موثرتر کرده بود. زیرا چون به اعتقاد دنیای آخرت بود، از هر ك این دنیا ابدأ نمیترسید، و از این حیث برجستگی و برتری خاصی در میان تمام هم دوره های خود حتی رضاشاه داشت.

به همین جهت خبر کشته شدن عشقی، مخصوصاً پنج روز بعد از انتشار روزنامه اش، که جای شبهه در ترور بازی دولتیان برای هیچ کس باقی نمیگذاشت، و خبر کشته شدن ماژور ایمیری در همان ماه، و پیغام و «پیغام» های آتش بیاران و تهدیدات مستقیم و غیر مستقیم دولتیان مجهز، که همه را مرعوب و وحشت زده کرده بود، سید رشید ما را بعکس متهورتر کرد. گذشته از غریزه قدرت طلبی، بحکم وظیفه و وجدان هم خود را مکلف بر انداختن آن نطفه ظلم و پیدادگری دانست و باین طریق راه مناسبی که سرنوشت برایش طرح کرده بود بدست آورده و بزبان باطن میگفت: «خدایا مهلت بده!»

استیضاح معروف مدارس

از دولت سردار سپه

سردار سپه همینکه خبر خود را خوب سوار شد، دیگر خود را محتاج به جلب قلوب و عوام قریبی و نر می ندید، و یکمرتبه پرده را عوض کرد. دستورات راجع بمجالس روضه خوانی و دست سر و گوش کله جنبانان کشیدن فوراً تغییر کرد. و او امر، و وکدی منی بر سخت گیری و فشار والدرم بلدرم بمأمورین صادر گردید.

نظامیان و سرکرده گان دستور داشتند که با نهایت خشونت و بیختر با مردم رفتار کنند، تا زهره چشم از هلت گرفته و شئون و احترامات زیادی از راه مستقیم ترس در دلها ایجاد نماید.

يك مثل فرانسوی میگوید «ظاهر تشخص و تفرعن همیشه در عوام کارگر میافند» سردار سپه این معنی را صددر صد بکار بست و در عوام حقیقتاً هم کارگر افتاد.

روی همین نقشه اول حکومت یابختت را نظامی کرد، و عمداً بدون مراجعه بمجلس و خودسرانه یکروز بیخبر حکومت نظامی را اعلام نمود. و مخصوصاً گشت یکی از جدی ترین و در عین حال صمیمی ترین و درستکارترین سرداران خود را باینکار گماشت.

صدای کلفت و امرانه سرتیپ مرتضی خان هر وقت از میان لبهای نازک و بهم فشرده اش بیرون میجست، مظهر و نماینده خوبی از قدرت و عزم دولت نشان میداد. و چون اتفاقاً این حاکم نظامی هم مثل خود مدرس، دامنش آلودگی نداشت، از این حیث متمسکی برای حمله به

دست مخالفین نمیداد .

بگیر بگیر شروع شد . عده‌ای از آزادیخواهان واقعی مجرب و عده‌ای از هوچیان گردن شق را متدرجاً گرفتند .

خالصی زاده و فیروزآبادی و خرازی پدر همین محمد رضا خرازی (که مثل پدرش چم بازار را بدست آورده و محبوبیت زیادی تحصیل کرده) و عده زیادی از باباشمل‌های محلات را با امر حکومت غیرقانونی نظامی گرفته و حبس و تبعید کردند .

روژنامه‌های دولتی ، یعنی طرفداران اکثریت هم مرتب نفس افلیت را میبردند و هر تهمت و افتراءیکه ، بعقلش میرسید و هتأسفانه تا کنون همیشه رایج بازار سیاست ایران بوده و هست ، بآن بیچاره‌های رشید می‌ستند . لعنت‌های جاسوس و اجنبی‌پرست و مرتجع و پوسیده و دزد و جانی و از این قبیل از طرفین سبیل بود .

در مجلس شورای ملی هم يك علم‌شنگه‌ای بین دستجات مختلف پیدا شده بود که ، بقول مرحوم خانم حاجی ، خر صاحب خودش را نمیشناخت مدرس کارش از صحبت‌های فردی و کمیسیونهای خصوصی مجلس گذشته و همه اقداماتش بی‌نتیجه و عقیم مانده بود فقط دوراه در پیش نداشت یا از میدان در رفته و مثل دیگران فقط به مالائی و مدرسی و اسم بی‌سمی و کالت مجلس اکتفا کند . با اینکه مثل جدش بدون ترس و واهمه با علم به برتری قشون دشمن ، خودش با چند نفر وفادار بمیدان بتازد . آنچه اینجا از مدرس گفته‌ایم حدس این قضیه را خیلی آسان میکند ، وبدون تردید ، اگر هم اسنادی در دست نداشتیم ، میتوانستیم بگوئیم که مدرس البته راه دومی را انتخاب کرد .

مدرس با اینکه بخوبی میدانست هر خطری حتی خطر جانی او و بعضی از رفقایش را صریحاً تهدید میکند ، معذک در سر دو راهی انجام رفتار خود را بدست طبیعت قد و رشید و سرکش داده و بی مجابا به طرف راه حمله شتافت .

روز هفتم مردادماه ۱۳۰۳ همیکه مجلس بریاست پیرنیا تشکیل شد و تشریفات اولیه بعمل آمد ، مدرس رفت پشت تریبون .

همه ساکت شدند ، دوست و دشمن چشمان خود را به لبهای کلفت و سیاه و لحمی مدرس دوخته بودند ، و حتی مخالفین مزد گرفته و مصممش هم نمیتوانستند قلباً ، رشادت و عزم این سیدیکه فقط با يك عصای کج و کوله میخواهد بچنك يك ارتش چهل هزار قشونی برود . منکر شوند مدرس اول بسماله الرحمن الرحيم و چند عبارت عادی خودش را . که با کمال مهارت همیشه برای متوجه کردن گوشها در ابتدای نطقش میگفت بیان کرد ، و با ذکر مقدمه فی البدأحه وارد مطلب خطرناک شد .

« مطلبی را که میخواهم بعرض آقایان برسانم این است که در حقیقت از روز انعقاد مجلس شورای ملی هر روز با هر هفته یا هر ماه (مبالغه نشود) يك وضعیات و يك رنگهای مختلفی برای مملکت و برای ماها اتفاق افتاده است ، که در واقع خوب بود یا بد حالا موقع ندارد ولی در نتیجه اش زحمت هائی هم برای دولت ، هم برای مجلس و هم برای مردم تولید شده است ، و بدینجهت نتوانسته ایم دوست آن خدمتی که در این چند ماه بایستی کرده ، بعقیده من ، آن خدمت را بخوبی انجام داده باشم .

«حالا این رنگها منشأش چه بود خوب بوده بد بوده داخل در آن مذاکرات نمیشوم . همیقدر رنگهای عجیب و غریب و بی سابقه ای

بود که مافکرش را هم نکرده بودیم . تارنك اخير كه مسئله حكومت نظامی بود .
 «مسئله حكومت نظامی را بعقیده من قانون شامل نمیشد ، و می
 بایست از مجلس اجازه گرفت .

صلاح بود یا صلاح نبود ، هرچه بود و نبود با این صدماتی که
 بمردم وارد میآید که مشهور تمام مردم و تمام دنیا است خوب نیست یا
 اینکه صلاح نیست .

« ماها مخالف بودیم و مخالف هم نیستیم .

« بعضی رفقا چون میل نداشتند این مسئله در مجلس مذاکره شود
 که بنده هم یکی از آنها بودم خواستیم در خارج مجلس يك كمیونی از
 عقلا این مسئله را حل بفرمایند ، در كمیون هم آقایان مشیرالدوله و
 مستوفی الممالک و سایر وجوه تشریف داشتند ، که نخواستیم این مسئله
 زیاد در مجلس مذاکره شود ، بلکه در خارج مجلس در آن كمیون حل شود .
 « اگرچه بنده خودم عضو كمیون نبودم که كاملا مذاکرات آن
 را بفهمم ، ولی کیف کان مقصود ما این بود که بلکه این مسئله در خارج
 مجلس حل شود ، و در مجلس خلاف ترا کتی صحبت نشود .

« متأسفانه این هم نشد ، بالاخره منتهی باین شد که بعضی آقایان
 رفقا مجبور شدند بجهت بیان وضعیات که بسیار ناگوار بود در مجلس
 صحبتی بدارند .

« آقای ملك الشعرا صحبتی نمودند . آقای حائری زاده اظهاراتی
 فرمودند . البته حفظ شئون و مراتب مجلس بر هر چیزی مقدم است . آقای
 رئیس بمقتضای وظیفه خودشان عمل کردند موجب تشکر است . و البته
 باید حفظ نظم و حفظ نظام نامه را بکنند ، که وضعیات مجلس محفوظ

باشد. لهذا اگر بنا شود همه روزه بنده یا یکی از آقایان بخواهیم از ناگواری وضعیات و عملیاتیکه میشود و رفتار هائی که میشود (که بنده عقیده ام این است در سیصد چهارصد سال استبداد سابقه نداشته است و اگر بود در تاریخ هم خوانده میشد که فلان بچه هفت ساله را حبس کنند یا فلان زن را کتک بزنند!) نبایست همه روزه در مجلس که ابهت و جلالتش لازم است و باید وضعیاتش خیلی وضعیات نیکو باشد، این اوضاع بوجود آید و بعضی اوقات هم ملاحظه میشود که آقای رئیس مجاهدت فوق العاده میفرمایند که شأن مجلس محفوظ بماند. و من تصدیق میکنم این نحو بیاناتی که چند روز قبل شد، کانه همه آقایان میل نداشتند این نحو بیان بشود. حتی من ملتفت نشدم کدام يك از آقایان بودند، گویا شاه زاده سلیمان میرزا بودند، که فرمودند چرا استیضاح نمیکنید و ما را دعوت با استیضاح فرمودند.

« از آنجائیکه باید ابهت و جلالت و نزاکت در مجلس شورای ملی محفوظ باشد، و از طرفی هم ناگوار است و سکونت نمیشود کرد لذا اجابت کردیم دعوت از این وضعیات که بسیار سخت و دعوت کننده را و این ورقه استیضاح را تقدیم میداریم.»

وکلای اکثریت که پس از این مقدمه دیدند، مدرس تند ترفوت و اسم کسی را بزبان نیاورد و زعد و طوفانی پیا نکر دو هیچگونه متمسکی برای اعتراض و آشوب بدست نداد کم کم نفسی کشیدند، و یکی از آن ها برای اینکه بهت دیگران را بشکند گفت:

« استیضاح هیچوقت سابقه نداشته که با ذکر مقدمه باشد » آن وکیل راست میگفت، تقدیم استیضاح مقدمه لازم ندارد، ولی در این

جا یکی از زرنگی های پارلمانی مدرس نخوبی ظاهر میشد، و آن این است که با این مقدمه ماهرانه، بدون خشونت و مباحثه تمام و کلاهی حادثه جوی اکثریت را تشویق و تکلیف به سکوت و آرامش کرد، و در واقع هر چه دلش خواست گفت، و قبیح ترین جنایات را نیز بدولت نسبت داد ترور و استبداد و قانون کشی و اجحاف به زن و بچه و غیره را صراحتاً جسته جسته در ضمن یاد آوری، حفظ شئون و مراتب مجلس و لزوم رعایت نظام و نظامنامه، بیان کرد و مثل هوای تلخی که در وسط قرص های شیرین میگذارند همه آن تلخی ها را بخورد اکثریت داد و هیچکس هم نتوانست کوچکترین وسیله و مجالی برای اعتراض نسبت به حرفهای او پیدا کند.

وقتی آن وکیل اکثریت (که گویا نجات بود) اعتراض غیر مؤثر بالا را کرد، مدرس با کمال حاضر الذهنی مناسب دید که قدری از برندگی استیضاح بکاهد، و قبل از بکار بردن این نیشتر، موضع را اندکی بیحس کند، تا بلکه باین وسیله قدری از دست و پا زدن و لگد اندازی مریض نیشتری کاسته شود گفت:

« این کلمه را هم اجازه میخوام عرض کنم. فقط استیضاح من از حیث بودن سردار سپه است در رأس سیاست والا از حیث وزارت جنگی ایشان اگر ترتیبی بشود که وزیر جنگ باتند بنده هم طرفدار ایشان میباشم و همیشه طرفدار بوده و خواهم بود »

با در نظر گرفتن اوضاع و احوال آنروز و سابقه قهر سردار سپه تهدیدات امیر لشکرها، و رعب و مزدوری اکثریت و کلا و غیره، حقیقتاً این عبارت دومی مدرس را باید یکی از بر جسته ترین تردستیهای پارلمانی

مدرس شمرده .

در همین چند کلمه یک دنیا رمز روانشناسی و فیرنک سیاسی وجود دارد ، که برای احتراز دراز شدن مطلب ، فعلا از تفسیر آن خودداری کرد و بمنحیله خود خوانندگان واگذار میکنیم ، تا موقعی که خود « سر بازیگر عصر طلائی » بیرون بیاید

عین استیضاح معروف خطرناک از اینتقرار است .

« بسم الله الرحمن الرحيم . مقام محترم ریاست مجلس

شورای ملی .

« اینجانبان راجع بمواد ذیل از آقای رئیس الوزراء استیضاح

می نمائیم .

« ۱ - سوء سیاست نسبت بداخله و خارجه .

« ۲ - قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و

توهین بمجلس شورای ملی .

« ۳ - تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره بخزانة دولت و بودجه

وزارت جنگ .

« حائری زاده - عراقی - کازرونی - مدرس - انگر - ملک الشعرا

- زعیم «

—*—

روز تاریخی استیضاح رسید ، و صبح سه شنبه هفدهم محرم (۲۷

مرداد ۳۰۳۱) الکتریسته زیادی در تمام فضای مجلس و اطراف آن

محسوس بود .

کار آگاهان شهربانی، و پلیس های مخفی، و پلیس های آشکار و رجاله های مزدور. و چاقو کشان چریک و هوچیان داوطلب، و امثال آن در میان گروه تماشاچیان کنجکاو در حوالی مجلس پراکنده بودند و نگاههای مظنون و کله های مشکوک همه جا بنظر میآمد و احساس می شد.

معتقدین بمدرس که آنروز حاضر شده بودند بطور فاحشی در اقلیت بودند. زیرا از یکطرف هنوز منظره سر نیز. ها و شمشیر های روز « جمهوری نخواهی » سر و دست های شکسته در خاطره ها بود. و از طرف دیگر غالب سر جنابان و میدان داران و سر دسته های طرف داران مدرس را زندانی یا تبعید کرده بودند. و هواخواهان مدرس، چون بدون افسر و سر کرده شده بودند، باسانی عبارت مخدر و مؤثر « ما را کجا میبرند !! » را ذکر کرده و در خانه های خود لمیده بودند در خود مجلس هم مدرسین یار زیادی نداشتند. زیرا و کلا که اکثریشان سردار سپهی بودند، و به تماشاچیان هم غالباً از اکثریت بلیط ورودی داده شده بود.

در حوالی ساعت ده صبح مدرس محارزان بمجلس آمد، و از همان بدو ورودش تعزیه شروع شد.

هوکتان مزدور از دم در، طبق دستور شهربانی شروع به جنجال و اهانت را نسبت به مدرس گذاشتند، صداهای قالبی « مرده باد مدرس! » تمام صحن مجلس را پر کرد.

چند نفر هم « زنده باد مدرس میگویند » و صدایشان در غفله مخالفین مستهلک میشد.

نزديك عمارت عده ای بطرف مدرس هجوم کردند . ولی آزاری نرساندند . سیلی جمهوری خراب کن دکتر احیاء السلطنه پند مفیدی به دولتیان داده بود ، و گفته سردار سپه در خاطرها بود که در حال غضب لطیفه گو شده و گفته بود « این پسره مادر احیاء السلطنه بایک سیلی بیجا سلطنت قاجاریه را احیاء کرد . . ! »

مدرس در آن جنجال خطرناک نه تنها هراسی بخود راه نداد و دست و پایی خود را گم نکرد ، بلکه دست از متلك گوئی هم نکشید ، و مثل اینکه آن حوادث را کاملاً عادی و با نظر حقارت نگریسته باشد برگشت و به دستور مرده باد گویان مزدور گفت .

« آخر اگر مدرس بمیرد دیگر کی بشما پول خواهد داد ! » و پس از آن فریاد کشید « زنده باد خودم . . . زنده باد مدرس ! »

این مجتهد رشید پهلوان از گیر جمعیت رجاله که خلاص شد و وارد عمارت مصون مجلس گردید . دچار نمایندگان آنها شد ، و جمعی از برگزیدگان (!) ملت با درواد و بادبزن و غیره باو حمله کردند .

در آن حین خود ارباب با احمد آقا خان وارد شد ، و پس از قدری اشتلم و تهید بطرف مدرس حمله کردند و یقه آن پیر مرد لاغر خسته را گرفت و با غضب کنج دیواری گذاشته و گفت :

« آخر سید تو از من چه میخواهی . . . »

آن پهلوان در آن حال که مثل جوجه ای در چنگال آن پیر خون خوار مازندران گرفتار بود ، باز ذره ای ترس ظاهر نکرد و فوراً با رشادت و عزم راسخ با لهجه اصفهانیش گفت « میخوام کوتو نباشی !!! »

خلاصه آنروز صبح مجلس تشکیل نشد .

از استیضاح کنندگان عده ای بنا با احتیاط نهار را در مجلس ماندند و عده دیگر منجمله خود مدرس و کازرونی و حائری زاده بدون واهمه بطرف منزلهای خود رفتند که عصر باز برگردند.

در راه عده ای از همان چماقداران روز مزدی بآن سه نفر حمله کردند، مدرس را نزدیک مسجد سپهسالار کتک زدند، و کازرونی بیچاره را سخت مجروح کردند بطوری که سخت در خانه افتاد و توانست به مجلس بیاید.

* * *

بعد از ظهر آنروز مجلس تشکیل شد، ولی مقدمه صبح، سرنوشت استیضاح را روشن کرده بود، و واضح بود که رأی اعتماد بنفع دولت تمام خواهد شد. پس استیضاح کردن چه فایده دارد.

مدرس صلاح دید استیضاح نشود و بهمین جهت هم خودش به مجلس برنگشت و فقط به ملك الشعرا که نهار را در مجلس مانده بود نوشت که بجای استیضاح شرح وقایع قبیح صبح را در جلسه علنی بگوید و تکلیف استیضاح را بوقت مناسب تری محول نماید.

ملك الشعرا باشهامت پسندیده ای رفت پشت کرسی خطابه و پس از ذکر مقدماتی گفت «... صبح امروز آقایان برای اظهار استیضاح در مجلس حاضر شدند. همه آقایان بودند و میدانند که هجوم دستجات تجهیز شده معین بدون جواز بداخله مجلس قدری قیافه مجلس را از حالت طبیعی خارج کرده بود. در اینموقع آقای مدرس نماینده اقلیت وارد مجلس شدند و نسبت بدیشان يك نوع مجاهمه شدید و خطرناکی از طرف همان دستجاتی که بدون جواز وارد مجلس شده بودند بعمل آمد. و علاوه

بر این مهاجمه شدید و خطرناک و قریادهائیکه البته همه آقایان شنیده و دیدند در موقعیکه از طرف بعضی از نمایندگان مجلس در خود اطاق فرا کسیون نسبت با آقای مدرس بعمل آمد که از قضا رئیس محترم دولت هم در همان حین وارد اطاق شدند و از همان هجوم ممانعت شد و هر گاه ممانعت نمیشد شاید بیشتر اسباب تأسف میشد.

« این قضایای دور از متانت و عجیب باعث این شد که يك تأسف فوق العاده زیاد و شدیدی از نمایندگان اقلیت ایجاد گردید ، و موجب آن شد که از مجلس محترم که مرکز قانون گذاری است وفي الحقیقه مرکزی است یگانه و اولیتر نقطه ایست که بتواند در حفظ قانون اساسی و مصونیت همکاران ساعی باشد سؤال کنیم و پیرسیم که آیا تکلیف ما با این وضعیات شرب الیهود چیست ،

پس از نطق مفصل و مشروح ملك الشعرا که خلاصه کوچکی از آنرا در فوق دیدید ، سلیمان میرزا از طرف دولت مدافعات و حملاتی کرد و خلاصه استیضاح نشد . ولی معذالك سردار سپه که از نتیجه کار خود مطمئن بود و تأثیر پخت و پزهای سابق و تاتر آن روز را موققانه مشاهده کرده بود تقاضای رأی اعتماد کرد . تا با حائز شدن اکثریت مسلم ، شبهه ای در اذهان باقی نماند .

رأی اعتماد گرفته شد و دولت البته (!) حائز اکثریت گردید . .

يك بازیگر نا ماهر

با وجود تمام انقافات عاقبت ضعیفان

«تهور طبیعت خواهند شد»

(اسفغان تریك)

در غالب محافل سیاسی پایتخت عده‌ای مخالفین و موافقین مدرس طغیان شیخ خزعل را با اشاره یا اقلا بتصویب مدرس و اقلیت هیدانستند، حتی بیانیه‌ها و تلگرافات سردار اقدس را انشاء بعضی از رفقای مدرس تصور میکردند.

ولی این احتمال خیلی دور از حقیقت است.

سردار اقدس مدت‌ها بود که با نگرانی تمام به دیکتاتور ایران می‌نگریست و او را دشمن قدرت و جان خود میدید. منتها در ابتداء، بانگ توپ و تفنگ و وضعیت خاص محل خود چندان اهمیتی بهمجری کودتا نمیداد، و تصور نمیکرد که قدرت او بقدری زیاد شود که حتی تا اهواز و خرمشهر هم بدنبال شیخ بتواند برود.

از طرف دیگر چون خود را سالها در دامن سیاست انگلیسها دیده بود؛ باور نمیکرد که صاحب آقا باین زودی او را در دهان ببر رها کنند و یقین داشت که وساطت آنها بالاخره دو نوکر صدیق و فرمانبردار را بهم نزدیک خواهد کرد.

اما موفقیت‌های پی در پی سردار سپه و برجستگی غیر عادی که شخصیت رئیس الوزراء روز بروز پیدا کرده بود، نگرانی شیخ را کم کم مبدل به وحشت کرد و در صدمه چاره اش انداخته بود.

بهترین راه ها این بود که با ایلات و عشایر ناراضی هندوستان شود؛ و آنها را به طغیان تشویق نماید.

باین نیت از مدتها پیش با روسای بختیاری و قبایل عرب بنای دوز و کلک جور کردن را گذاشته بود؛ و منتظر رسیدن فرصت مقتضی بود که علناً اقدام کند.

وقتی مدرس استیضاح معروف خود را به مجلس تقدیم کرد. شیخ خزعل دست نگه داشت، و منتظر نتیجه نشست. تا اگر استیضاح منتهی به افتادن کابینه سردار سپه شود، دیگر رحمت و ریسک و خطر جنگ و انقلاب را متحمل نشود. و اگر نشد آنوقت برای دفاع از مال غصبی و قدرت غیرمجاز خود به تحریکات پردازد.

همینکه خبر کشته شدن عشقی و باب افتادن استیضاح مدرس منتشر شد، سردار اقدس دیگر تأخیر را جائز ندانست و کمیته ای بنام «قیام سعادت» تشکیل داده و بنای کاغذ پرانی را بنام آن کمیته با اطراف گذاشت.

بعضی از رؤسای عشایر را ترسانید. بعضی دیگر را بعنوان دفاع از قانون اساسی و استقلال مملکت و حفظ مشروطه سر غیرت آورد و در میهن پرستی تشجیع نمود. عده ای از مأمورین دولت را زندانی و تهدید کرد، بقیه را بعبادت قدیم رشوه داد. خلاصه غوغائی پیا کرد بطوریکه سردار سپه را مضطرب نمود.

وقتی تلگراف مفصل شیخ بنام کمیته قیام سعادت به مجلس رسید و مجلسیان را به بر انداختن دیکتاتور قانون کشی تشویق کرد. رئیس-الوزراء دستور «سیمرغ» را بکار بسته و هیچ صلاح ندید که این آتش

را نکشته بگذارد و مهلت بدهد که در سایر جاها مخصوصاً در ذهن مردمان پایتخت و وکلا رخنه کند.

باینجهت اول کاریکه بخاطرش رسید این بود که از اهمیت واقعه بکاهد و باینمنظور واداشت تلگرافات زیادی مبنی بر مخالفت شیخ از طرف عده ای از خوانین و شیوخ و رؤسای عشایر جنوب درجرا بد منتشر کردند و باینوسیله بهمه گوشزد نمودند که شیخ تقریباً تنهاست...

دومین کار فوری این بود که مجلس را که اکثریتش فرمایشین بودند واداشت باینکه تلگراف سیاست مابنی در جواب «قیام سعادت» مخایره کند و بآنها صریحاً گوشزد نماید که چون «... شما همیشه خدمتگذار مملکت و مطیع اوامر دولت مرکزی قانونی بوده اید وحق اینست چنین اشخاصی صدیق را همواره از حقایق امور مطلع نمود تا مبادا خدای نخواستہ بر خلاف میل و رضای خود فقط بواسطه سوء تفاهماتی مشتبه گردیده مرتکب اعمالی شوند که با سابقه خدمت گراری آنان منافق باشد لذا لازم میدانم بوسیله شما اعلام نمایم دولت حاضر که بریاست حضرت آقای سردار سپه تشکیل گردیده است طرف اعتماد کامل مجلس شورای ملی است و چون هر دولتی که طرف اعتماد مجلس شورای ملی باشد باید بهمین نظر از طرف مردم تلقی گردد لذا هرکسی بهر عنوانی برخلاف دولت مرکزی قیام و اقدام کند مجلس شورای ملی او را متمرّد خواهد شناخت بدیهی است با متوجه بودن به معنای جمله فوق اهمیت آن را به اشخاص لازم خاطر نشان خواهید کرد».

رئیس مجلس شورای ملی



در این واقعه خبط بزرگ شیخ خزعل این بود که اقدام خود را

بتأخیر انداخت و منتظر نتیجه استیضاح نشست .

اگر در همان موقع تقدیم استیضاح مدرس ، او هم از جنوب سر بلند میکرد و تلگراف خود را در همان روزها بمجلس میفرستاد . مستمسك قوی بدست مدرس میافتاد و دیگر شاید مجلسیان جرئت آن رفتار را با مدرسیان نمیکردند ، و شاید سردار سپه دورانیش نقشه کش هم رویه خود را تغییر میداد و عشقی بیچاره هم گشته نمیشد

خلاصه سردار سپه ، چون بخلاف ظاهر ، باینموضوع خیلی اهمیت میداد ، پس از ساخت و ریخت مختصری با بختیارها خودش بطرف جنوب عازم شد . البته از ما بهتران هم دعای خیر خود را همراه او کردند . و در نتیجه شیخ خزعل یاغی طاقی بدستور سیمرخ تسلیم سر بازیگر عصر طلائی شد و در شیراز تلگراف زبان دار زیر را که بمنزله «محل خودم» است به او مخابره کرد : «استان مبارک حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء دامت شوکته .

بعضی ها فدوی را مشتبه ساخته اند که حضرت اشرف به بنده احساسات بی مهری و بی لطفی دارند ولی بحمداله در این اواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین نیست و این مسئله موجب امیدواری شد . « البته بر خاطر مبارک مطلع است که آن سوء تفاهم از دسایس و اتزیک های بعضی مغرضین و مفسدین از بختیاری که البته نسبت بوجود مبارک و وجود ذیجود حضرت اشرف عداوت نداشتند و میخواستند فدوی را آلت اغراض شخصیه و مقاصد دیرینه خود سازند تقویت و فزونی یافت و بالاخره از کجی و اعوجاج این ملک مطلع شده و اینک بعرض تأسف مبادرت نموده از اعمال نا شایسته کمی که در ظرف این

چند ماه گذشته از طرف این بنده نسبت بدولت علیه سر زده معذرت می خواهم و در آینده نیز کما فی السابق نهایت آمال فدوی اینست که نسبت بدولت متبوعه کمال خدمتگذاری را بعمل آورده و تا آخرین ذره امکان با نهایت خلوص نیت و حسن عقیدت با اجراء اوامر مبارک اقدام کنم امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این تاسف را پذیرفته و باز هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و ازدولت خواهی فدوی اطمینان خواهید داشت از قرار معلوم موکب عظمی این روزها بجنوب تشریف فرما میشود اگر این مسئله صحیح است خیلی شایق هستم که بشرف حضورتان تائل شده و شفاهاً بآن وجود محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستید خود را از ماضی و تأمینات خدمتگذاری و خلوص نیت را در آینده عرض کنم منتظر اظهار مرحمت و اجازه شرفیابی هستم.

« خزعل »

البته حضرت اشرف هم در مقابل این خاککاری ، خاصه از طرف یکی از نوکرهای صدیق بازیگر داتان شرق سیاست ، چاره ای جز قبول و اظهار مراحم شاهانه ندارد. تلگرافیم که در جواب سردار اقدس می فرستد کاملاً شاه دستوری و طبق برنامه کل رل دیکتاتور است .

« آقای سردار اقدس تلگراف شما را در شیراز ملاحظه کردم معذرت و ندامت و بآسف شما را می پذیرم در صورت تسلیم قطعی .

رئیس و فرمانده کل قوا - رضا

این دو تلگراف را طرفداران رضا خان با آب و تاب تمام بیچشم موافقت و مخالفین کشیدند و گوشها را پر از ابهت و جلال و قدرت آن امیر ارسلان قرن بیستم نمودند.

امیر ارسلان نامدار با جلال و جبروت زیادی از این جنگ (۱) فاتحانه بطهران مراجعت کرد، و قدم بقدم کلاه پشم دار خود را به طاق نصرت های متعددی؛ که بدستور عمالش سر راه بر پا کرده بودند. سائید.

در تهران هنگامه ای برپا شد، و مردم که صورت مردانه و سبیل های کلفت و لباس خاکی ساده سردار سپه را در روی اسب سفید در حال عبور در زیر طاق نصرت ها میدیدند، حقیقتاً از ته دل به آن سرباز رشید ساده پوش بی آرایش معتقد شده و فریاد شادی و تشکر خود را سر می دادند.

جنایات و آدم کشی های بیرحمانه شیخ خزعل ورد زبانها شده بود و او را مثل دیوی میدیدند که رستم ما مقهور کرد و سند تلگرافی انعقاد او را نیز آورده باشد.

مدرس که از کینه کار آگاه بود، باین صحنه سازی های ماهرانسه بانگرانی مینگریست و در دلش به پشت هم اندازی حریف قوی خود احسنت میگفت.

در همان موقع بود که گفت «حالا فهمیدم که در تمام ایران فقط دو «... دار» یعنی دو نفر بیشتر وجود ندارد. یکی منم و دیگری این رضاخان...!»

ابهت و عظمت و موقعیت سردار سپه چنان در چشم ها و دل ها تاثیر کرده بود که هر کس غیر از مدرس بود از میدان در میرفت و بازوی حریف را می بوسید و لوطیانه «ای و اله» میگفت.

ولی طبع مبارزه طلب مدرس سپر انداز نبود. بعکس هرچه حریف

را قوی تر و و مبارزه را مشکل تر میدید. بیشتر آن جدال را می‌پسندید و دول را برای شایسته تشخیص میداد.

مشاهده آن تجلیل و تکریم مدرس را بشوق انداخت که عیناً يك چنان پذیرائی را در مورد خودش به بیند.

در آنموقع انجام این میل برای يك کسی مثل مدرس کار بسیار مشکلی مینمود. زیرا جنگی نبود و اگر هم می‌بود باز مدرس حجت-الاسلام را نمیشد بعنوان سرداری بریاست قشون فاتحی برنزیده تا در مراجعت صحنه سازی طاق نصرت های سردار سپه را تکرار کنند.

برای سردار سپه رؤسای نظمیها و فرماندهان مقتدر قشونهای همه جای ایران؛ طبق نمایشنامه بازگردانان مرکزی، زل خود را بازی کرد و مردم را با تهدید و اکراه به طاق نصرت سازی و امید شدند.

اما مدرس با کدام زور و پولش خواهد توانست يك چنین بساطی را برپا کند...!

با تمام این اشکالات فکر در ابتکار مدرس همینکه تجلیل و تکریمی لازم دید. راهش را پیدا کرد.

باینمعنی که با نامه و فرستادن یکی دو نفر محرم باصفهان، ورود حجت الاسلام مابانه خود را به پایتخت صفویه اطلاع داد.

فوراً خیابانهای چهارباغ قالی فرش شد، در دکانها چهل چراغ درخشیدن گرفت، چاهی و شربت سبیل شد. و تمام شهر باقتخار ورود حجت الاسلام شریعتمدار و سیاستمدار مجلس شورای ملی ایران بجهن مذهب در آمد.

علمای اصفهان هم که قدرت خود را مورد تهدید شلاق رضاخان
میدیدند، این پیش آمد را مستمسک بجائی برای ابراز حیات و ذهن کجی
کردن به دیکتاتور دیدند

خلاصه تمام این عوامل دست بدست هم داد و نتیجه اش این شد
که شهر تاریخی اصفهان پذیرائی بسیار مجلل و محترمی از مدرس بعمل
آورد، و میل قلبی و سیاسی مدرس وجه کامل انجام شد.
باینوسیله ماهرانه، باز هم یکمرتبه دیگر، مدرس قدرت و فعالیت
و نفوذ خود را بچشم سردار سپه کشید و وقتی بطهران برگشت رئیس-
الوزراء را وادار به شناختن شخصیت خود نمود.

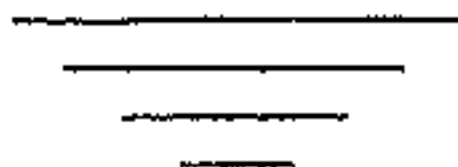
شنیدم در یکی از ملاقاتهاییکه همان اوقات بین او و سردار سپه
در مجلس دست داد سردار در ضمن تعارفات «انشاءالله سفر خوش گذشت
و غیره» اشاره به قشون و امنیت کرد و پرسیده بود: آیا در این مسافرت
چیز بخصوصی جلب توجه شما را نکرد...!

رئیس الوزراء لابد منتظر بود که مدرس از جلال و جبروت لشکر
اصفهان بگوید، یا از امنیت و آسایشی که از پرنو ارتش پیدا شده سخنی
براند. ولی مدرس خود را بکوچه علی چپ زده و گفت «چرا، يك چیز
خیلی جلب توجهم را کرد و آن این بود که در تمام ایران مردم از شما
میترسند و از شما بدشان میاید. در صورتیکه از من نمیترسند و مرا
دوست دارند...»

بعد شرح مهربانی و فداکاری یکنفر چویان را نقل میکند که چگونه
در راه بکماک اتوهیبل شکسته آنها شفاقتی. و منحصر پوستین خود را باو

داده. و شب تا صبح دور هدرس، مثل سنگ پاسبان، کشیک کشیده،
 و صبح شیر گرم برایش آورده، و از هیچ فسادکاری مضایقه نکرده
 است...

سردار اگر شمارا نصف شب در بیابان گیر میآورد نمیدانم چه
 رفتاری با شما می‌کند...



آشتی مدرس با سردار سپه

از دوره چهاردهم به بعد، چنانکه دیدیم روز بروز مخالفت مدرس با سردار سپه شدیدتر شده بود، و بهر اندازه ای که قدرت گوینده «حکم میکنم» بیشتر تثبیت میگرفت و بیشتر حکم میکرد. و از کارهای قشون بیشتر تجاوز میشد بهمان اندازه نگرانی و ضدیت مدرس علنیتر و زیادتر میشد. تا موقعیکه قضیه انتخابات پیش آمد، و دخالت های مستقیم و غیرمستقیم که آهسته آهسته نظامیان در امر انتخابات دوره پنجم میکردند گوشه نقشه کودتاییان را نمودار کرد.

مدرس فکر کرد که مهم ترین میخ زور او در مرکز نقل سیاست است و مرکز نقل سیاست، در حکومت ملی منحصر باید مجلس برگزیدگان ملت باشد، اگر آنها را هم دولت بقوه سر نیزه انتخاب نماید دیگر ملجا و پناهی نه برای او نه برای هیچ دادخواهی باقی نخواهد ماند، و استبدادی بسیار خطرناکتر از پیش از شرطه پدیدار خواهد شد، زیرا ظلم و اجحافی که بنام قانون و با اجازه حافظین قانون انجام گیرد، دیگر جایی برای شکایت باقی نمیکند.

باینجهت مدرس از همان دوره چهاردهم، هر وقت در مجلس فرصتی بدست میآورد، صریحاً یا با اشاره نیشی میزد. گاهی میگفت «چون اشخاص بی سواد دارای رشد سیاسی نیستند به اراده غیر ده هزار ده هزار رأی میدهند و مقصود اصلی که از انتخابات است از بین میروند بنا بر این بهتر است قیودی معین شود که این مفاسد از بین برود...»

(متأسفانه این مفاسد هنوز هم بحد کامل وجود دارد...!)

گاهی پیشنهاد میکرد که دوره تقنینیه سه سال شود، بعد پیشنهاد خود را پس میگرفت. زمانی انتخابات کاشان یا نطنز را مستمسک قرار میداد و میگفت «مردم نطنز قادر بر اینکه از همانجا تلگراف کنند نشده و به اردستان که نمیدانم هشت یا نه فرسخ است رفته و از آنجا شکایت کرده اند. مجلس شورای ملی تحقیق کند که واقعاً مردم در تحت فشار بوده اند یا خیر...»

گاهی هم صریحاً و با کمال رشادت به سردار سپه و رفقایش حمله میکرد و علناً برای تهدید میگفت که «... مجلس بهر اقدامی که علاقمند باشد قادر بوده و هیچ قدرتی در محکمت فوق قدرت مجلس وجود ندارد و هر یک از وزراء هم بر خلاف قوانین و اصول مشروطیت اقدام نمایند مجلس بانفصال او قادر بوده و هیچ چیز مانع اقدامات مجلس نمیتواند باشد. لیکن باید منافع و مضار اشخاص را سنجیده از منافع متخوره استفاده کرده و مضار را بر طرف نمود. پلیس جنوب که تا کاشان هم آمده بود برکت این مجلس رفع شد. مستشار عالی که شب و روز جلو چشم ما در خانه زید و عمرو بود برکت این مجلس رفع شد. چرا خدمات مردم را نمی قید میکند که دیگر کسی نتواند خدمت کند؟ آقا امنیت، امنیت در مملکت است، منتهی بدست کسی است که اغلب ما ها از او خوشوقت نیستیم. چرا در پس پرده حرف میزنید؟ مگر شما ضعف دارید چرا حرف نمیزنید و دل خود را میلرزانید مگر میترسید؟ آقایان این مجلسی است که سالارالدوله و محمدعلی میرزا که با سی هزار قشون تا پشت دروازه تهران آمده با قدرت خودش دفع کرد و نرسید ما

که از رضا خان ترس نداریم ما که قدرت داریم سیاست را تغییر میدهیم، قدرت داریم رئیس الوزراء را عزل کنیم رضا خان را هم تغییر میدهیم کاری ندارد وقتی تصمیم بگیریم و بنا شود همچو قطعه قطعه اش میکنیم کانه از مادرش متولد نشده باشد.»

همین الان تصمیم بگیرید رئیس الوزراء را بخواهید استیضاح کنید عزلش کنید برود پی کارش.

رضا خانهم همین ور برود توی خانه اش به نشیند دیگر چرا در پرده میگوئید حکومت نظامی وجه وجه؟ اینها اهمیتی ندارد چرا وکلای این دوره سست عنصر هستند آقایان در مقابل قدرت مجلس هیچ چیز نمیتواند ایستادگی کند...

ولی در دوره پنجم، مخصوصاً پس از اینکه تیر استیضاحش، به طوریکه دیدیم، بسنک خورده و دولتیان را چیره تر کرده بود، دیگر رویه مخالفت صاف و ساده دوره چهارم موثر نمیکردید و مدرس ملتفت شد که باید بهمان کوك کارهای سیاسی حریف متوسل شود و با همان حربه ها بمبارزه اقدام کند. باینخیال چندی ملاقات با استادان و سیمرغان سردار سپه بعمل آورد، و بوسیله فهیم الملك و دیگران مصاحبه های سیاسی موثری با از ما بهتران نمود. نتیجه آن ملاقاتها و مصاحبه ها این شد که صلاح دیدند بازهم جلسه آشتی کذنی فراهم شود تا شاید دو پهلوان سیاسی با یکدیگر بسازند.

سردار سپه کینه دار قلباً باین کار مایل نبود و شاید اگر شرم و دور اندیشی مانع نمیشد خودش بدن نحیف آن مرد متهور جسور را زیر چکمه

له میکرد - ولی سردار سپه همان مرد تودار و نازبگر قلب خشکیده‌ای بود که 'بعقیده' مطلقین سه سال تمام قصد از بین بردن رفیق مانوسی را در دل نگه میداشت و شب و روز با او میگذرانید و در سفر و حضر او را هورد اطف قرار میداد و حتی با او قمار میکرد؛ تا شب آخر که بدون مقدمه دستور توقیف او را صادر مینمود و آن عزیز دیروزی را (مثل سردار اسعد) با اتومبیل بارکش از مازندران نزدان تهران هیفستاد... و بعد بدیار دیگر .

خلاصه سردار سپه تمام قوای خود را برای تسلط بر نفس و نگهداشتن خشم درونی جمع نمود، و بجای تعاضل نصب صلاح اندیشی دلان سیاسی را برای ایجاد روابط حسنه با دشمن عامی خود پذیرفت .

مصلحتین خیر اندیش از تصور صلاح دیدند که در منزل شخص ناشی بین "مجتهد لیدر" و سردار سپه ملاقاتی بعمل آید - قرعه مجل نام کمی از علما درآمد و قرار شد یکروز صبح زود هر دو سر کرده در آنجا با هم آشتی کنند .

شب قیام مدرس و شیخ (سال) (الیری) (دوست باوفای مدرس) و بکی دو نفر از رهبا در منزل مجتهد خوابیدند، و صبح هنوز آرایش خود را تکمیل نکرده بودند که سردار سپه وارد شد .

گله گراری از طرفین آغاز گردید و پس از مذاکرات زیاد بالاخره موافقت تمام بین طرفین حاصل شد، باین معنی که هر چه مدرس بگفته - مفرور گمت سردار سپه رند تودار پذیرفت .

- گفت "بند تلگراف کمی شاه بیاید

- بسیار خوب خودتان اجازه صد رن تلگراف را بنویسید من

امضاء میکنم



آیدی شیخ الاسلام

— گفت باید فلان و فلان شخص را وزیر کنی و فلان و فلان

کار را انجام بدهی.

— از طرف من خودتان را به اطلاع کنید و آن کارها را نیز انجام

شده بدایید .

مدرس هم جز این چیزی نمیخواست ، او در درجه اول وریزی

میخواست که کاملاً معلیم باشد و الا اگر فرشته اسمانهم از او سرپیچی

میکرد دوستش نداشت، و چنانکه دیدیم قوام السلطنه و نصرت الدوله مطیع را صدبار بر مستوفی الممالک و مشیر الدوله خود رای ترجیح می داد.

جلسه آشتی کنان بخوشی و خوبی پایان رسید و مدرس از یک طرف روی صداقت و صمیمیت خودش و از طرف دیگر از غرور قدرت سیاسی که در خود سراغ داشت بازهم خام شد و گول خورد زیرا هنوز هم، همانطوریکه در نطق سال گذشته اش گفته بود. تصور مینمود هر وقت مقتضیات اندکی مساعدتر شود باز در کمال سهولت خواهد توانست با يك قیام و قعود و يك استیضاح سردار سپه را با همه طمطراق و باد و برودش سرنگون سازد و « همچو قطعه قطعه اش کند کانه از مادرش متولد نشده باشد...! »

در نتیجه این ساخت و پاخت، تلگراف قالبی زیر از طرف سردار سپه به شاه که در آنوقت در فرانسه بود مخابره شد.

« دستخط مبارك تلگرافی زیارت و بحضورت آیه اله شهرستانی ابلاغ شد. امور مملکتی بحمداله در ظل توجهات ملوکانه (!!) از هر حیث منظم - مزده رفع کسالت و بهبودی ذات اقدس اینست که هر چه ممکن باشد حرکت و نزول اجلال را تسریع و عموم چاکران را از زیارت ذات اقدس مفتخر فرمایند. (چاکر رضا)

خیلی دلم میخواست قیافه احمد شاه را در موقع خواندن این تلگراف میدیدم واقعاً پس از جنجال جمهوری خواهی و هتاکهای عجیب و غریب روزنامه ها - فرستادن يك چنین تلگرافی بامضای «چاکر رضا» خیلی نمك دارد...!

احساسات درونی هر چه هست باشد ، در هر حال جواب ملوکانه
بهمانقسمی شرف صدور پیدا کرد که فوراً مالیه های ساختگی دربار مفروز
داشته بود :

« جناب اشرف رئیس الوزراء

« تلگراف شما واصل از حسن جریان امور انتظام مملکت که
اطلاع داده خوشوقت شدیم - البته منتها اعمال ما انتظام مملکت و آسایش
ملت عزیز است .

« حال مزاجی بحمدالله بهتر با کمال اشتیاقی که بمراجعت داریم
انشاءالله زودتر حرکت کرده از ملاقات شما مسرور خواهیم شد - منتظر
تا موقع ورود پیوسته ما را تلگرافاً از حسن جریان امور مسبوق و خرسند
دارید .

(شاه)

پس از انتشار این تلگراف مدرس روان شناس که از جیب و
تن پروری و تردید رای احمد شاه آگاه بود ، شروع بکاغذ پرانی کرد
و حتی یکی دو نفر را هم بفرنگ نزد شاه فرستاد ، که بلکه باو دل داده
و راضی بحرکتش کنند .

احمد شاه هر وقت بیاد تاج و تخت و سلطنت هیافتاد بهمه میگفت
چند روز دیگر بایران حرکت خواهم کرد .

ولی همینکه منظره دلکش سواحل جنوب فرانسه را میدید و
رنگ لاجوردی مخصوص مدیترانه را از پنجره هتل های پراآسایش و مجلل
نیس مشاهده میکرد ، و دلبران طنز خوش لباس بین المللی را روی سد
معروف به «گردشگاه انگلیسها» خراشان میدید ، یکباره از سبیل کلفت
ولبهای درشت و قیافه قلدر رضاخان میهراسید ، و قیافه زتانه خود را در

دامن ابریشمین و معطر آن سه رویان محققى نموده و آن مأمین های سهل
الوصول پناهنده میشد، و از هر چه تحت و تاج است بیزار میگرددند.
مدرس در ضمن فرستادن قاصد پارو پا و ترغیب و تشویق شاه
بمراجعت بایران، خودش هم در تهران بیکار نمی نشست، و قویاً در بین
وکلاء عمل میکرد. و حتی گاهگاهی در مجلس علنی هم مرد مردانه مطالبی
را که دیگران در بستوی صندوقخانه شان جرئت ابراز نداشتند میگفت.
مثلاً در جلسه دهم عقرب (آبان) ۱۳۰۳ نطق بسیار موثری کرد
که اگر غالب وکلاء فرمایشی و بزدل نبودند، قطعاً جنبش مفیدی در آنها
پیدا میشد.

دو نفر از وکلایکه در آن جلسه حضور داشتند در ضمن تمجید
و تعریف زیاد از نطق آنروز مدرس بمن میگفتند که عده زیادی اشک در
چشمانشان دور میزد.

در آنروز مدرس با حالت ناخوش و صدای ضعیف و قیافه خجیلی
آهسته میرود پشت تریبون و مثل کسیکه دردم واپسین حقایق تلخ و مطالب
فا کفتمی را میخواهد به بازماندگانش بگوید و شرارت تلخ شهادت را بنوشد
شروع بگفتن مصائب و قانون کشی ها و مشروطه شکنی ها مینماید و
بد بختی و اسارت ملت را خوب بچشم میآورد.

... میخواهم به بینم ما چکاره ایم و چه ایم و تصمیم ما چیست.
نسبت بخودمان و نسبت بوضعیات مملکتی که این نمایندگان نمایندگان
آن مملکت هستند.

لذا با اینحال ضعف با اینخیال افتادم و حال آنکه چیز تازه ای هم
نیست. شاید بتوانم مطالبی عرض کنم که نمایندگان هم کاملاً ملتفت

باشد اینستکه اگر چه موفق نشوم ادای تکلیف خودم را که یکنفر از نمایندگان هستم عرضه کرده باشم،

«ما صد نفر که اینجا جمع میشویم يك حالت خاصی داریم. میخواهم تذکر بدهم که ما چه ایم و چکاره ایم و تکلیفمان چیست نسبت بخودمان و نسبت بوضعیت مملکتی که این نمایندگان نمایندگان آن مملکت هستند. این وضعیات حالیه که این مملکت سرتاسرش دارد از صد و پنجاه سال تا بحال همچو وضعیتی نداشته است»

تقریباً از زمان دولت افشاریه تا بحال که امروزه باشد مملکت ایران چنین وضعیتی ناگواری نداشته است . . . يك گرفتاری و يك ناراحتی امروز در سرتاسر ایران حکمفرماست غیر از خودم که خیالم راحت است .

«نجات اینطور نیست بی انصافی میکید.

«مدرس - نقصیر کیست . مگر من میگویم تقصیر کیست که تو حرف هیزنی ؟ سر مقصر که آمدیم آنوقت حرف بزنی . من مقصر را نگفتم . حیف نیست ؟ دعوای من این است که امروز تمام ایران علی نهج واحد کسی راحتی خیال و آسایش ندارد و این وضعیات امروزه که در تمام ایران علی نهج واحد است در این صد و پنجاه سال سابقه ندارد . تاریخ داریم اوضاع داریم جنك داریم این دعوای منست . . .»

مدرس در اینجا تاریخچه ای از استبداد بیان میکند و چه میگوید :
 « . . . استبداد طول کشید تا بیست سال قبل که با اشخاص منور - المکر از داخله مملکت بخيال افتادند که امورات اجتماعی این مملکت از اراده شخصی خارج شود و نسبت باین مسئله هر عاقلی که بدرجه اولی

عقل باشد تصدیق میکنند که اراده کردن امور شخصی با اراده اجتماعی .
 اقوی و هتمن است تا اداره کردن امور شخصی با اراده شخصی . این
 مسئله از بدیهیات است که اگر من در امورات شخصی خودم مشورت کنم
 و امورات شخصی خودم را با مشورت اداره کنم اقوی و هتمن است تا
 باراده شخصی چه رسد با امور اجتماعی . استبداد و مشروطه هم اصلاً با
 هم مناسبت ندارد که بگویند این بهتر است یا آن این يك تباینی است
 مشروطه بهتر است یا استبداد . اگر هنوز الفکر های
 خودمان باین خیال افتادند که خوب کردند . اگر هم دست غیبی باین
 خیالشان انداخت خوب بوده .

چیز خوب از هر کسی برسد خوب است . لذا ولو اینکه حقاً تغییر
 وضع با فراهم نشدن زمینه و اسباب و استعداد موجب ضعف است و در
 ایران هم استعداد و زمینه برای تغییر وضع استعداد بمشروطه فراهم نشده
 بود ولی از آنجا که جبهه اهل ایران که شرقی و بالخصوص مسلمانان
 هستند بر آرامی و برحد وسط خارج از افراط و تفریط است . از اینجهت
 هم ضرر نکردند .

.....

مزاجم خیلی کاهیده شده است مجبورم آنچه در قلبم است عرض
 کنم که اگر عموم وفا نکرد با شما ها هم عقیده باشم و يك تذکری باشد
 برای شما که يك روز رفیق ما در مجلس اینطور گفت . . .

«خیال میکنم شما از کسی ملاحظه دارید . بخدائی که مرا خلق
 کرده است من سردار سپه را از اکثر شما بیشتر دوست میدارم اما اینجا
 مسئله حساب است . میخواهم بفهمم که امروز وضعیات مملکت ما وضعیت

ما که اینجا نشسته ایم و وکیلیم نسبت باین مملکت چه وضعیانی است ؟
اداره مشروطه ما کدام اداره است ؟

این مجلس ما مشروطه است ؟ حال بنده آمدم اینجا با گفتم بلدیہ
چرا دکاتها را خراب کرد . البته بلدیہ باید خانه را خراب کند خیابان را
وسیع کند ، چنار را کجا بکارد ، منار را چه کند ؟ البته باید خیابان
وسیع باشد بابرین راحت باشند . اما بلدیہ مشروطه نه بلدیہ کودتا که
صبح بگوید خراب کن شام همه جا را خراب کنند در این چله زمستان
که معلوم نباشد خاکش کجا ریخته شود و گیش چطور شود و هكذا
فعلل و تفعلل

گرچه در آن جلسه و کلاء از ترس ظاهراً روی موافقی با گفته های
مدرس نشان بدادند و حتی گاهی همه و اعتراضی هم نکردند ولی
معذک مدرس کار آزموده میدانست که حرف مثل تخمی است که در
زمین دل نشسته و پس از دور شدن ناطق آن تخم خودش کم کم پرورش
و نمو مینماید .

هینطور هم شد . چنانکه چندی بعد که نمایندگان نعل و مسامحه
شاه را در برگشتن بایران دیدند ، عده ای از آنها چنان معتقد شده بودند
که مدرس توانست با آسانی و ادارت آن نماید برای مراجعت شاه و رقه ای را
امضاء کنند و از همان وکلای ترسو و فرمایشی قریب هشتاد نفرشان
امضاء کردند

سردار سپه هر وقت يك عمل ماهرانه ای از مدرس میدید فوری از
در دوستی داخل میشد دستی سر و گوش مدرس میکشید ، او را گول میزد
و هر چه میخواست از او میگرفت و بعد دوباره قوی تر و لگد انداز تر

بجای اول خود بر میگشت .

بهمین جهت پس از این قضایا ، رضا خان خواست ریش خود را از تهدید مجلس و شاه (ولو غیر موثر باشد) خلاص کند تا بتواند آسوده تر و مطمئن تر بطرف مقصد خود پیش برود .

بهترین راه قبل از برانداختن سلسله قاجاریه ، و رسیدن سلطنت ، این بود که میخ زور و اقعیش کننده نشدنی گردد ، یعنی طوری باشد که قانوناً هم قدرتش در قشون غیر قابل انتزاع بشود و حتی آمدن و رفتن کابینه و تمایلات شاه هم در آن تأثیری نداشته باشد .

باینخیال باز با مدرس دید و بازدید را شروع کرد و بالاخره در حضور داور و تیمورتاش و قوام الدوله از او قول گرفت که در گذراندن حکم فرماندهی کل قوا با او کمک نماید .

وقتی لایحه راجع باینموضوع در جلسه نمایندگان فراکسیونها مطرح شد ، رفقای مدرس که از ملاقات سردار سپه و قول مدرس اطلاعی نداشتند ، بنای اشکال تراشی را گذاشتند . ولی پس از قدری مذاکره گویا مدرس بانها پندهام میدهد ، که قبول کنید آنها هم حاج و واج امر لیدر خود را اطاعت مینمایند .

و نتیجتاً در جلسه علنی بعد لایحه بشرح زیر بقید فوریت تصویب می شود :

« نظر باینکه در سنوات اخیره سرپرستی و زمامداری قشون و استقرار امنیت را آقای سردار سپه عهده دار شده اند و با اقدامات و جدیت ایشان قوای مسلح مملکتی بطور غیر مرتب بمدارجی از ترقی و انتظام رسیده که آرزوی هر ایرانی و وطنخواه بوده و میباشد ، و نظر باینکه به

برکت این قوه منظم و عملیات قشونی و مراقبت و جدیت آقای سردار سپه امنیت کامل در تمام مملکت حکمفرما گردیده و جای تردید نیست که این قوه ناهینیه هنوز تا سنوات عدیده بالضروره باید در دست موجود خود باقی بماند تا بدرجه کمال رسیده و استفادات سیاسی و اقتصادی ملت ایران در بر تو امنیت عمومی کامل شود علی هذا ماده واحد ذیل را پیشنهاد و تقاضای تصویب آنرا بفوریت در این جلسه مینمائیم.

ماده واحده

مدرس تنها اظهار عقیده ای که راجع ناین لایحه بسیار مهم کرده فقط راجع به کلمه « ناهینیه » بوده و پس ' و لایحه بفوریت تصویب گردید .

فی التاخیر آفات

پروز وصال تبرد محبت
اگر دل نمی باختم برده بودم
(الف ت بهسانی)

مدرس به خیال خودش خوب بازی کرده بود و خوب بازی داده بود.

سردار سپه که عملاً فرمانده کل قوا هست، و تا کنون به همین عنوانهم امضا می‌کند، خوب چه عیب دارد که يك لایحه قانونی هم در این باب از مجلس بگذرد. شاید همین دل هوس باز و عنوان دوست این سرباز عامی را خوش کند. و واقعاً از در صلح با ما کنار آید. در عوض، در مقابل این مساعدت ارزان اقلیت، به بینند چه کار بزرگی از سردار سپه کشیده ایم: اولاً شاه را بمراجعت بایران دعوت کرده. و ثانیاً هزار قول و قرار آشتی و همکاری داده است. و حتی قوام الدوله را می‌خواهد به کابینه ببرد.

لازم بگفتن نیست که اگر شاه بایران برگردد، دیگر نخواهیم گذاشت سردار سپه جفتك اندازی هائی نظیر جمهوری و غیره بکند. . . . این حساب ظاهراً درست بود، و حتی چندی بعد نتیجه اش هم ظاهر شد. باین معنی که سردار سپه، با کمال زور دستی، قوام الدوله چون مدرس را عاقبت بوزارت داخله انتصاب نمود، و نصرت الدوله را که مدرس با وجود بیوفائیهایش باز از خود میدانست، بوزارت عدلیه منصوب نمود. هنوز مدرس گرم تمجید حساب دانی خود بود، و نتیجه فتوحات سیاسی خرد را مز مزه می‌کرد، که يك فتح دیگر هم بر آن اضافه شد. و

آن این بود که شاه تلگرافی در ۲۵ شهریور ۱۳۰۴ از اروپا فرستاد و در آن خبر مراجعت خود را به رئیس الوزراء مژده (۱) داد.

«جناب اشرف رئیس الوزراء بعون الله تعالی دوم ماه اکتبر با کشتی موسوم به تلنار از پاریس از راه بمبئی بایران حرکت می‌کنیم. از مراجعت بوطن عزیز نهایت مسرت حاصل و خوشوقتم که آنجناب اشرف را بزودی ملاقات خواهیم نمود.

«شاه»

جواب آن معلوم است. لابد رئیس الوزراء هم کلی اظهار مسرت و اشتیاق میکند، و حتی برای پیشواز اسم «بندر سرحدی را که موکب ملوکانه نزول اجلال خواهند فرمود» استفسار می‌کند که مراتب شاهپرستی (۱) خود را کاملاً ابراز نماید.

مدرس لابد در دلتی قند آب می‌کرد، و بیروانش به استادی و حسابهای درست و هندسی لیدر خودشان بیش از پیش معتقد و امیدوار میگردیدند.

اما...

اما، چنانکه میدانید، هرگز در جنگ و در هیچ مبارزه‌ای، حتی در فوتبال، حسابها و نقشه‌های فنی صد در صد درست در نمی‌آید. زیرا گذشته از اینکه يك قسمت مهم کار بدست اقبال است، نکته بسیار مهم دیگری هم وجود دارد. که عبارت از غیر ممکن بودن پیش بینی تمام عوامل میباشد.

در این قضیه بخصوص، اتفاقاً، پیش بینی عملی نشدن پادشاهی احمد شاه خیلی هم مشکل نبود.

تنها با آنچه بطور ناقص تا اینجا نوشته ایم، بنظر من، کافی است که مرد مجرب و با هوشی مثل مدرس بتواند، با اندکی دقت و مطالعه در روحیه سردار سپه، غیر عملی بودن آن نقشه را واضح به بیند. سردار سپه، مرد عاقل فوق العاده جاه طلب بسیار حیله گر توداری که لذت و هستی عجیب دیکتاتوری را چشیده، و کلید برانگیختن احساسات دروغی عامه (۱) را بدست آورده، و از دو برده ثباتر جمهور بخواهی و جمهوری نخواهی ملت (!) تجربه آموخته، آیا هرگز راضی خواهد شد باینکه یک آقا بالاسر بوالهوس نالایقی مثل احمد شاه برای خود قبول کند؟

آیا این کسیکه از ترور کردن و بلوا بیامودن و حبس و شکنجه هیچکس خم بابر و بش میاند، و چندین نمونه واضح و روشن از سنخ عملیات و سلیقه خود نشان داده، آیا بهمه این عملیات متوسل نخواهد شد، و با وسائل و قدرت زیادی که دارد، همه آنها را برای از بین بردن آقا بالاسر خود نکار نخواهد برد؟

مگر خودش در یکی از ملاقاتها در جواب مدرس گفته بود:

«... دیگر نمیتوانم به وزارت جنگ تنها اکتفا کنم. زیرا بیش از آن جاو آمده ام که بتوانم برگردم!»

سردار سپه‌ی که تمام حلقوم های اجیر ایران را به فحش و ناسزا نسبت بقاجاریه و داشته، و تمام رشته ها را پاره کرده، و بجای هیچگونه صلحی نگذاشته، آیا دیگر میتواند با شاهیکه علناً او را خیک... مینامد سازش و کرنش کند؟

باز اگر احمد شاه چند ماه زودتر این تصمیم را گرفته بود، شاید

روزنه آمیدی دیده میشد .

مثلاً، همانموقعی که شیخ خزعل علم مخالفت بلند کرده بود، اگر عمل او مصادف با استیضاح مدرس و ورود شاه میشد، شاید یا رشوه‌ای سیاست خارجی، امکان عوض کردن رضا خان قدری نزدیکتر میگرددید. آنهم بشرط قطعی اینکه يك قلدر دیگر را بجای او بگذارند.

ولی پس از آن فتوحات درخشان (!) و طاق نصرت‌ها، و لایحه فرماندهی کل قوا، و اظهار عجز خزعل و غیره و غیره حدس آمدن شاه و برداشتن رضا خان خیلی دور از منطق ساسی بود. و غیر از يك دماغ فوق‌العاده مغرور و متهور و با کبازی مثل مدرس؛ هیچ‌مرد واقعاً سیاسی دیگر باین نقشه معتقد نمیشد.

واروی مدال

ولی در جنگ مسئله مهم تنها خوبی نقشه
نیست، هرچه هست در طریقه انجام
نقشه است

(انجمنه موروا)

خبیر آمدن شاه و اطهار مسرت رئیس الوزراء که منتشر شد، مدرس
و مدرسین خوشحال و حرم در صدد تهیه زمینه کار خودشان برآمدند. و
دنباله نقشه قدیمی خود را گرفتند.

ناراضیان را زیر پر و بال خود آوردند، بازاریات را تحریک
کردند. ملاهارا بیانک و ایماناً خواستند برحمت از خواب بیدار کنند.
ولی سردار سپه که بیدار و مراقب بود، زودتر از مدرسان علائم
خطر را مشاهده کرد و جاسوسان او، که بعضی شان جزو دوستان بردنک
مدرس خود را معرفی میکردند، نقشه را پیش از اقدام و انجام، بحریف
داده بودند.

مستمک بلوای ناراضیان توده، غالباً، اول نان است بعد مذهب.
ایندفعه مستمسک نان بود، و چون تقریباً در سر خرمن گندم و
آرز و نان کمیاب شده بود، مردم نگرانی زیادی پیدا کرده و مستعد
متوحش شدن بودند.

اشاره اقلیت کار را تمام کرد و بازارها را بستند و به مساجد ریختند
و داد و غالجدی برپا نمودند.

تمام چرب زبانی ها و حق بجایی طهماسی ورققاش هم در مقابل



جلد ۱ - شماره ۳

بنگاه مطبوعاتی پروین

پانگه‌یران عصر طلایی

جلد ۱ - خواجه نوری

تک شماره ۳ ریال
سالانه ۱۲۵ ریال

چاپخانه و انتشارات آمل، بهر عنوان و بهر صورت محفوظ است

مجتمعین ، مؤثر واقع نشد ، و مردم از بازار و خانه خدا ریختند به خانه ملت .

آتش کم کم شعله کشید و حرکات بیرویه و دور از منطق و تعقلی که ، بقول گوستاو لوبون ، همیشه نتیجه اجتماعات زیاد است ، ظاهر گردید . فریاد « نان میخواهیم ، کم کم مبدل به « شاه میخواهیم ، و طبیعتاً به « سردار سپه را نمیخواهیم ، گردید ، و ملت مثل بچه لوسی که عروسک خود را میشکند ، بیجهت در و پنجره و شیشه خانه خود را با حرکات مصروع مخصوص زبان نفهمان بنای شکستن گذاشت .

دولت سردار سپه و نظمیته اش که در نتیجه تکرار وقایع باین قبیل حواریت عادت کرده و درس خود را از بر میدانستند ، فوری عده ای پلیس و نظامی فرستادند ، و هر کس بیچنگشان افتاد بزندان انداختند . ایندفعه دیگر مدرسین ، با تکیاء خبر ورود شاه ، چیره تر شدند ، و مقالات شدیدی بر علیه دولتیان منتشر نمودند و دوباره علناً جنگ را آشکار ساختند .

خود ملك الشعرادر یادداشت های دقیقش مینویسد که « در اینهفته مقالات ما هنگامه عظیمی برپا کرد ، قلوب چاك چاك مردم نجیب و نا امید ایران بواسطه خواندن شمه ای از جنایات گذشته در ضمن مقالات ما ، بطپیدن افتاد و حرارتی در کالبد های افسرده پیدا گردید ،

سردار سپه که این قضایا را مشاهده کرد و کنه نقشه را فهمید ، در صدد برآمد که نیت خود را هرچه زودتر عملی کند .

شاید اگر شاه عزم مراجعت بایران را نمیکرد ، و در نتیجه مدرسین قدری شتاب نکرده و زود دست بکار نشده بودند ، سردار سپه هم هنوز

احتیاجی به تسریع در برانداختن قاجاریه و یکسره کردن کار حس نمی‌کرد،
 و مدتها وضع را همانطور کج دار و مریز نگه میداشت،
 ولی شتاب زدگی و پاره کردن پرده از طرف اقلیت، باعث شد
 که سردار سپه تمام قوای خود را برای مبارزه قطعی آماده کند.
 داور و تیمور ناش و فیروز هم که باشامه تیزشان بوی تدبیر و دیکتاتوری
 و جهت باد را صحیحاً تشخیص داده بودند، علم و هوش و حیلۀ خود
 را در اختیار کاندیدای دیکتاتوری گذاشتند.
 دوز و کلاک جور کردند. مقررات تعبیر نمودند، در تفسیرهای
 عجیب و غریب قانون مہارت خود را بخرج دادند، تا بالاخره راه قانونی
 و کلاه شرعی برای خلع سلسلہ قاجاریه و برقراری پهاوی درست کردند.
 وقتی ساخت و پاخت های ما کیا ولی آنها تمام شد، و نقشه و
 امضاء عده کثیری از وکلا (بشرح قابل توجهی که در سر بازیکر عصر
 طلائی خواهد آمد) تهیه گردید، صلاح در این دیدند که اسم مردم و وجهی
 را نیز در اینکار دخیل کنند تا با احترام نام او مردم آسان تر تمکین نمایند.
 باین منظور طرفداران سردار سپه خواستند موتمن الممالک را نیز در
 آن جمقولک بازی شرکت دهند، ولی او راضی نشد، و حتی از ریاست
 مجلس هم استعفا کرد.
 عده زیادی از وکلا رفتند بمنزلش. خواهش و تمنا کردند، فایده‌ای
 نبخشید، و این مرد قرص شرافتمند و وظیفه شناس و وظیفه دوست. بعنوان
 اینکه از کار خسته شده در استعفای خود باقی ماند.
 از او که مایوس شدند، سر وقت مستوفی الممالک رفتند او هم
 استعفا کرد و حاضر نشد نام خود را در تفسیر زور کی قانون
 مخلوط نماید.

خلاصه تا این مقدمات را فراهم کردند، تاریخ به هفتم آبان رسید، و جلسه آروز مجلس بریاست تدین تشکیل شد .
مستمسکی که اکثریت برای ورود در موضوع مهیا کرده بود ، تلگرافات و نامه های زیادی بود که از آذربایجان دایر بر خلع احمد شاه رسیده بود .

مطالعه جلسات هفتم و نهم آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی ایران بقدری از نظر روان شناسی اجتماعی مهم است که يك كتاب ظفت بسیار جالب توجهی شرح لازم دارد ، ولی چون جایش اینجا نیست فعلا از آن صرف نظر میکنیم ، و فقط آنچه مستقیماً مربوط بمدرس و اقلیت است مختصراً یادداشت مینمائیم .

آنشب مدرس بواسطه کسالت بمجلس نرفت ، و از ناطقین اقلیت فقط ملک الشعراء ، حرف دوستان صلاح اندیش را نشنیده و از خطر نهر آسیده و با وجود کسالت ، در جلسه حاضر شده بود ، تایکه و تنها بالایحه ای که هشتاد نفر بامر و خواهش سردار سپهیان امضا کرده بودند مخالفت کند .
متن ماده واحده لایحه کذائی این بود :

د ماده واحده .. مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت ، انقراض ماطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه ممالکستی بشخص آقای رضاخان پهاوی واگذار میکنند ، تعیین تکلیف قطعی حکومت موکول بنظر مجلس موسسان است که برای تغییر مواد ۲۶ - ۲۷ - ۳۸ - ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل میشود ، .

کشتن ملك الشعراى بدلى در مجلس

غم نيست گر بجنجركين مى كشد مرا
بهر رقيب ميكشد اين ميكشد مرا
(شرف قزوینی)

با در نظر گرفتن اوضاع و احوال آن زمان ، سرنوشت يك لايحه‌اى كه هشتاد نفر امضا کرده‌اند معلوم است ، و همچنين سرنوشت كسى كه ياراي مخالفت با آنرا داشته باشد واضح .

با اينحال در جلسه غروب روز هفتم آبان مجلس ، ملك الشعرا رفت پشت تریبون و نطق مفصلی با رویه د به نعل و به میخ ، ایراد کرد و ضمناً گفت . . . مجلس شورای ملی باید يك نکته را كآ، لا مراعات كند، و آن قانون اساسی است . یعنی در ضمن شقوقی كه آقای داور فرمودند مجلس شورای ملی سعی كند و آن شقی را انتخاب كند كه هم بوضعيات حاضره خاتمه داده شود و هم اندك خدشه‌اى بقانون اساسی رخ ندهد و وارد نشود .

« زیرا اگر بخواهیم قسمت اخیر نطق آقای داور را مطمح نظر قرار دهیم كه گفتند قوانین از برای مواقع عادیست و بالاخره وضعیت فعلی را هم خیلی غیر عادی فرض كنیم و قانون را در مقابل وضعیت فعلی خاصه قانون اساسی را در برابر وقایع فعلی قابل شكستن و قابل تزلزل بدانیم بعقیده بنده سست عنصری بزرگی کرده‌ایم .

و البته مجلس شورای ملی بایستی اشخاص را فدای مملکت بکند، ما باید در مقابل مملکت و در مقابل ملت اگر چنانچه ناچار شدیم از اشخاص صرف نظر نکنیم...»

کسایکه مامور کشتن ملك الشعرا بودند، ماموری جزو تماشاچیان داشتند که مترصد خارج شدن او باشد.

چند نفر دیگر هم در صحن مجلس با حربه های حاضر در تاریکی کشیک میکشیدند.

ملك الشعرا پس از پایان نطقش از جلسه خارج شد. فوراً مامور مرك هم (که خود بهار اسم او را آقای ح. میامند) از محل تماشاچیان برخواست و با عجله خارج گردید.

هوز چند دقیقه گذشته بود که صدای چندتیر در صحن مجلس بلند شد...»

شرح واقعه را خوبست از زبان خود ملك بشنویم.

من در اطاق اقلیت سیگار در دست داشتم. در همان حال حاج واعظ قزوینی مدیر دو جریده نصیحت و رعده که از قزوین برای رفع توقیف جریده اش بتهران آمده و به آقای فاطمی وزیر معارف مراجعاتی داشت عصر در کلوب حزب سوسیالیست که خودش هم جزو آقایان و از طرفداران دلسوخته نهضت جدید بود رفته و از آنجا با یکی از رفقایش برای تماشای جلسه تاریخی و دیدن هنر نمائی رفقا و هم مسلکاش بیهارستان آمد.

رفیقش بلیط داشت و وارد شد و حاج واعظ داخل بهارستان شده و در اداره مباشرت برای گرفتن بلیط وارد شد و قدری هم معطل شد.

« من سیگار میکشیدم . حاج واعظ بلیط گرفته بهمراه اجل معاق داخل صحن بهارستان شد ، از جلو سرسرا رد شد ، عبا و عمامه کوچک و ریش مختصر و قد بلند و قدری لاغر با همان گامهای فراخ و بلند ، بعین مثل ملك الشعرا بهار ، از در بیرون رفت که از آنجا بطرف راست پیچیده و از در تماشائیان وارد گردد .

« حضرات در زیر درختها و پشت دیوار دو طرف در بکمین نشسته بودند . استاد آنها هم مترصد ایستاده بود که دیدند بهار از در بیرون آمد . اینجا بود که شلیک یکمرتبه شروع شد .

« گلوله بگردن واعظ میخورد ، واعظ بطرف مسجد سپه سالار میدود ، خونیان از پیش دویده در جلو خان مسجد باو میرسند . واعظ آنجا بزمین میخورد ، پهلوانان ملی برسرتش میریزند و چند چاقو بقلب واعظ میزنند و سرش را با کارد میبرند

« در این حین چه کسی برفیق آقای وح ، خبر میدهد که یارو این جاست و نرفته است .

« آن شخص بعجله بیرون میرود و دوان دوان خود را بهحضرات میرساند و باواز بلند میگوید (بوده پیر) یعنی (او نیست)

مدرس و نهم ابان

نظر من آدم کنی کمتر گناه دارد
 با فریب دادن کسی سست بجویی و
 زیبای و عدالت و جوانی ،
 (افلامون)

حاجی واعظ بیچاره که بیگناه و اشتباهی بجای ملک الشعراء گشته
 شد، طبیعتاً وحشت و نگرانی شدیدی در دل اقی مانده بشون اولاد ایجاد
 گردید، و همه، غیر از خود مدرس شیردل ماست ها، ارحمت گسه
 کردند.

حتی بعضی از آنها، از ترس چون خود، سای دم چسبیدن را هم
 در مقالی سران کتیریت گذاشتند.

اما مدرس پهلوان، که فطرت جود پسند و رشادش در خطبه، در اورد
 سحت و خطر، کمینه است میدانی برای ابراز شخصیت هوش آماده بود
 پیدا کند، و تفاوت برجستگی وجود خود را نسبت بدیگران نشان
 دهد، تازه گری بخورد، بهای آن پیدا کردن در عالم محرمین مشرب
 کیفیت آه و ز...

ز چه ترسد

... عثمانی ندانست که از توقیف و تصرف آن آید...
 ... است در بیچ...
 ...
 ... در وجودش نمیکرد...
 ...

خود را پیدا کرد، و از روی اجتهاد تشخیص داد که بکجا میرود . دیگر اعضائی به زخم زبان مخالفین نکرده و از راه خود منحرف نمیشود . عیا مثل مسافر عالی مقامی که با هواپیما در اوج آسمان سیر کند و در حین عبور از بالای دهکده‌ای به بند که سگ‌گان و لگردد در عقبش بنای عرو عورا گذاشته‌اند ..

میماند ترس جان و وحشت از مرگ

مدرس مثل دیگران از مرگ وحشتی نداشت ، و فلسفه حیات را گمان میکسم خوب پیش خود حل کرده بود . و بقول استوان تسویک داو زندگی را باینجهت مبدوانست تحمل کند که در هر لحظه خود را برای ترك آن آماده میدید ،

در چه صورت از چه بترسد؟

سردار سپه که حریف خود را می شناخت ، این معنی را حس کرده بود و میدانست که مدرس جاسه تصویب لایحه تغییر سلطنت را بی سرو صدا بخواهد گذاشت . بنابراین خواست ، تا هنوز وحشت سر بریده حاجی واعظ از دلها زفته . و تا هنوز طپش قلب و کلا از این جنایت پست و او باشانه آرام نگرفته لایحه اش مطرح شود . تا نفس گرم مدرس نتواند به ترس و دهشت کرسی نشینان فرمایشی غالب شود و قلب لرزان آنها را مردد تر نماید .

باینجهت حتی یکروز تاخیر را هم جائز ندید ، و جمله مجلس که بنا بود روز دهم آنجا تشکیل شود ، برای روز نهم خبر شد .

استعفای پیرنیا و مستوفی از مقام ریاست مجلس گری در کار انداخته بود . و سردار سپه آن هر چه زود استند زدند . و حتی خود سردار سپه هم روز نهم آبان از اصرار زیاد خودداری نکرد . ولی چون این

مردان صاحب مسلك دست از رویه خود نكشیده و حاضر نشده بودند
قانون اساسی را زیر پا بگذارند، ناچار از آنها صرف نظر کرد و مجلس
بدون رئیس را تحت ریاست تدین تشکیل دادند.

کمی قبل از ظهر جلسه رسمی شد و نایب رئیس گزارش کمیسیون
عرایض را قبل از دستور مطرح کرد و مدرس - اخطار قانونی دارم...
نایب رئیس - راجع بچه چیز آیا راجع بنخبر کمیسیون است؟ مدرس
اجازه بدهید تا عرض کنم که راجع بچه چیز است - به مسئله ای مقدم
بر اینهاست، اخطار قانونی دارم، اجازه بدهید عرض کنم

نایب رئیس - بعد از این ممکنست اجازه بگیرید صحبت بفرمائید.
مدرس - در جلسه رسمی اخطار قانونی مقدم است،

بازیگر دانان تیاتر تغییر سلطنت، که نقشه مدرس را فوری
فهمیدند، بلا درنگ در صدد چاره بر آمدند و داور که منطق شناس ترین
و منطق باز ترین آنها بود فوری اجازه خواست. و البته نایب رئیس
هم اول بار اجازه نطق داد.

داور - البته اخطاری که حضرت آقای مدرس فرمودند ایشان
حق داشتند و البته هر و کیلی میتواند هر ماده ای از نظامنامه را اخطار
کند - ولی معمول مجلس و سابقه بر این بوده است که هر وقت يك
عده با يك رای زیادی به يك رئیس رای دادند، برای آنکه استعفاداده
نمی باید استعفا نامه را قرائت کنند - می شنویم آقای مستوفی استعفاداده اند
همانطوریکه راجع به میرزا حسنخان پیرنیا چندین روز مجلس عمل کرده
و استعفای ایشان را قرائت نکرده، همانطور در مورد آقای مستوفی تصور
میکنم هیچ اجباری برای ما نیست که آن استعفا را قرائت کنیم - بلکه

باید اقدام کنیم شاید ایشان را متقاعد کنم...

مدوس - ما اقدام کردیم و ایشان متقاعد نشدند و امروز هم مجدداً نوشته اند که من استعفا کرده ام، چرا پریروز استعفای مرا قرائت نکردید و نوشته اش هم پیش آقای علائی است - پنج روز دنبال کردیم و ایشان قبول نکردند - لهذا بمقتضای نظامنامه قبل از همه چیز باید استعفای رئیس را بخوانند، بعد که رئیس معین کردند، آنوقت جلسه رسمیت پیدا میکند.

تدین برای اینکه خلاف آنرا ثابت کند عین ماده ۱۱ نظامنامه را قرائت کرد

ماده ۱۱ - اگر رئیس قبل از انقضای مدت ریاست استعفا و یا فوت نمود مسن ترین نایبان رئیس مجلس را منعقد و استعفا نامه را قرائت کرده مجلس را ختم میکند و در ظرف سه روز در تحت ریاست همان نایب رئیس مجدد مجلس منعقد و بطوریکه در ماده ذکر شده رئیس انتخاب میشود).

و گفت این ماده یازده دایر است با تصور اینکه رئیس اشتغال بخدومت حاصل کرده باشد و چون مستوفی اصلاً ریاست را قبول نکرده بنا براین شامل ماده ۱۱ نیست و فوریت ندارد سپس نامه مستوفی را هم قرائت نمود.

در یکی نوشته شده بود پس از تشکر از حسن ظنی که نمایندگان محترم نسبت به بنده ابراز داشته اند تصدیق میدهد که بعلم چندی در جواب تلفن آقای نایب رئیس امتناع از مقام ریاست عرض کرده ام .
چون از قرار معلوم تلفن بنده را نفرموده اند اینست که کتاباً

بعرض میرسانم .

و در دیگری اعتراض شده بود باینکه چرا با اینکه روز سه شنبه امتناع و استعفای خود را از مقام ریاست باقای نایب رئیس داده باز هم قرائت نشده است .

مدرس کلمه استعفا را ماهرانه چسبید و گفت بنده خواهش دارم فرمول استعفا را بفرمائید چون بعد از این محل ابتلا میشود . استعفا یعنی « طلب عفو » یعنی از اینکه بر من تحمیل کرده اید من طلب عفو می کنم . این معنی استعفاست . هم « ورقه اول استعفا بوده و هم ورقه دوم می نویسد من استعفای خود را داده ام چرا نخواندید ، من از آقایان تقاضا میکنم مطالب را بیک صورتی در آورید که مردم لافل بدانند که میخواهید بیک صورت قانونی درست کنید . استعفا یعنی طلب عفو . هم پرروزی استعفا بوده است و هم امروز . میگوید اینکه مرا رئیس کرده اید من طلب عفو میکنم . نظامنامه هم میگوید استعفای رئیس را باید در جلسه اول خوانده بعد رئیس را معین کرد تا مجلس قانونی بشود . شما میخواهید قانونی نشود ، نشود !

این منطق محکم و خطرناک که تهدید قانونی نبودن مجلس را به رخ اکثریت میکشید لحظه ای شنوندگان را مبهوت کرده و عقلای آنها را بفکر انداخت . فقط سید یعقوب که برای حرف زدن خود را محتاج بفکر نمیدید رفت پشت تریبون و با پرت و پلا های مغالطه آمیز معمولی خود حرف نایب رئیس را تایید کرد و باینوسیاه بهت موقتی اکثریت را که مقهور استدلال غیر قابل انکار قابل مدرس شده بودند شکست .

ناطق اقلیت باز رفت پشت تریبون و صورت حق بجانبی که غالباً

بکارش خورده بود بخود بست و گفت :

« بنده که همه آقایان میدانند ده بیست روز بود که ناخوش بودم لیکن هر روز که خالم جامیامد این کاغذها و تلگرافات که آمده بود شبانه روز یکمرتبه بحکم طبیعت نگاه میکردم می دیدم از اطراف تلگرافات میاید . اطلاع کامل از وقایع نداشتیم حالا همانطور که آقاسید بعقوب میفرمایند و آقایان که بیرون هستند میدانند چه واقعه مهمی است . بنده که واقعه مهمی نمیدانم . حالا نظر باینکه میفرمائید واقعه مهمی است بس باید مجلس هم کامل العیار باشد . ما که از اینجا در نمیرویم ، ما که وقایع مهمه را در این شانزده سال خیلی دیده ایم اینهم یک واقعه . به واسطه اینکه مجلس از هر جهت بحیب باشد استعفای رئیس را حالا میخواانیم عصر هم آقایان میایند ، بنده هم که کسالت دارم میایم در خدمت آقایان یا مجددا رئیس را معین میکنیم ، آنوقت وارد هر مسئله که میخواهید بشوید . مسئله مهم خیلی این مجلس دیده است . اینهم یکی . و الان تا عصر هم نه ممالکت ایران خراب میشود و نه مسئله مهم جایش عیب میکند و این و کلاء هم بند: قول میدهم هیچکدام از تهران بیرون نروند و تشریف داشته باشند . اگر این تقاضا مشروع است بشوید ، والا ازینده گفتن است شما میخواهید بشنوید ، نمیخواهید نشنوید . استعفای رئیس را حالا میخواانیم عصر هم میائیم خدمت آقایان و رای میدهیم ، بهر کس که صلاح میدانید و رئیس را که معین کردیم آنوقت مسئله مهم را عنوان میکنیم . از این مسئله مهم که آقای آقاسید بعقوب (که چکیده انقلاب و مشروطه هستند) میفرمایند هیچ بار از میدان در نرفته ایم که حالا از میدان در برویم . حالا نباشد عصر باشد . حالا دیگر می پسنید به پسنید ، نمی پسنید خود دانید . »

داور که از این تخم لقی نگران بود و دید کار دارد بد میشود اجازه خواست تا پس از مختصری توضیح صحبت را کوتاه کند و رای بگیرند .
 نایب رئیس - آقای داور (اجازه) .

داور - بنده میخواستم تمنا کنم از خود آقای مدرس که این مسئله را تا این اندازه تکرار نفرمائید که ، مجلس بی عیب باشد و اگر استعفای رئیس خوانده نشود مجلس عیب دارد ، البته يك وقت مسائل از نقطه نظر جلسات است درینصورت ممکن است تصور شود که بودن فلان شخص و نخواندن فلان کاغذ يك عیبی را دارد و يك وقت از نقطه نظر يك اصول و قانونی است
 مدرس - قانون است .

خلاصه برحسب پیشنهاد داور به پیشنهاد مدرس رای گرفتند و فقط چند نفر بلند شدند و پیشنهاد رد شد .

نوبت رسید به یکی از مهم ترین حوادث دوره مشروطیت ما که طبق نمایش نامه باید در آن جلسه به صحنه گذاشته میشد .

داور از پشت عینک بی دور خود چشمکی به یکی از بازیگران کم رنگ زد و فوراً شیخ جلال بلند شد .

شیخ جلال - راجع به مسائل جاری پیشنهادی از طرف عده زیادی از آقایان امضاء شده و تقدیم مقام ریاست شده تقاضا میکنم جزو دستور شود .

مانعی بود و پیشنهاد قرائت شد .

د نظر باینکه عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده میشود به درجهای رسیده که مملکت را بمخاطره میکشاند،

نظر باینکه حفظ مصالح عالی مملکت مهمترین منظور و اولین وظیفه مجلس شورای ملی است و هر چه زود تر به بحران فعلی باید خاتمه داده امضا کنندگان با قید و فوریت پیشنهاد میکنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید.

• ماده واحده - مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نمود و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی بشخص آقایان رضا خان پهلوی واگذار مینماید .
 تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول بنظر مجلس موسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود .

مدرس - اخطار قانونی دارم

نایب رئیس - راجع بهمین پیشنهاد است ،

مدرس - بلی

نایب رئیس - ماده اش را بفرمائید

مدرس - ماده اش اینست که خلاف قانون اساسی است

نایب رئیس - در موقعش صحبت بفرمائید

مدرس - اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و نمیشود

در اینجا طرح کرد (در حال خروج) صد هزار رای هم بدهید خلاف

قانون است!

ملاقات مدرس و شاه رضا

راست است که از خصائص مرد بزرگ
ایشنگه بقدرت خود مطمئن باشد و بداند
که میتواند آینده را بسازد ولی شرطش
ایشنگه ممکن را از غیر ممکن و عادی
را از فوق العاده تشخیص بدهد .
(اندره موروا)

در میدان سپه مدرس و شیخ الاسلام ملایری بقصد رفتن به سعد
آباد و دیدار رضا شاه پهلوی درشگه‌ای را پیدا کردند . قرار بود شب را
در جعفرآباد منزل دوستی بخوابند و فردا صبح زود به سعدآباد بروند .
مدرس .. درشگه‌چی نا جعفر آباد ما را چند میبری

درشگه‌چی - سه تومان

مدرس - سه تومان ! ! هرگز من سه تومان ندیده‌م ، سردار سپه
سه تومان نمی‌ارزد (مدرس پهلوی را تا وقتی سردار سپه بود ، رضا
خان می‌نامید ، وقتی که رضا شاه شد تازه او را سردار سپه می‌خواند)
فردا صبح نیمساعت زود تر از وقت مقرران دو حجت الاسلام
در سعد آباد دستها را از عبا بیرون آورده و منتظر ورود اعلیحضرت
بودند - مدرس عمداً زود تر رفته بود که پهلوی بر او وارد شود - معتقد
بود که باین ترتیب از شدت خضوع و خشوع شرفیابی بحضرت رضاخانی
که علی رغم او اعلیحضرت رضا شاه شده گماسته خواهد شد .

پس از نیمساعت شاه با قدم های متین و موقر عادی خود وارد
شد و با مهربانی و کمال سادگی دست خود را روی شانه مدرس گذاشت



ناشر

جلد دوم

جزء ۲۹

بنگالہ مطبوعاتی پریس

بازنگیران عصر طلائی

تک شماره ۳

بقلم: ا۔ خواجہ انوری

سالانہ ۱۳۵

حق ترجمہ و اقتباس کل و بیرون و بیرون صورت مطوطہ است

و او را بجای خود نشانید و باو گفت مثل سابق راحت بی تکلف و آزاد باش (هنوز جاه طلبی خود خواهانه تیمورتاش بدور او دیواری از نخوت نکشیده و او را از دیدار آدمیزاد محروم نکرده بود - هنوز نیرنگ های نصرت الدوله سوءظن او را بدرجه مالیخولیا نرسانیده بود . هنوز شدت تملق احتمال وجود شخصیت را در ایران در نظرش غیر ممکن نکرده بود) .

مدرس در مقابل این مهربانی قدری متواضع شده و گفت من نزد شاه مملکت آمده ام و باید با ادب باشم ولی دلم میخواهد حقیقتاً شاه مملکت باشید . در دل ملت باشید نه تنها در چشم ملت . من کاری ندارم باینکه با چه مقامانی کار باینجا رسیده ، از گذشته حرفی ندارم ، ولی فعلاً که شاه هستید دلم میخواهد حافظ قانون باشید . . .

رضا شاه لابد قصدش از این دیدار این بود که اولاً جاه و جلال خود را به حریف یکدنده و رشید خود نشان بدهد ، و ثانیاً بزرگی مقام اخلاقی خود را بخردش و به مدرس بفهماند ، و بزبان حال بچشم او بکشد که ، به بین ، من تو را مقهور کرده ام ، فعلاً شاه و مقتدر و دیکتاتور شده ام ، و تو مثل موم در دست منی . . . ولی معذک آنقدر مقام اخلاقی من بلند است که تمام بد جنسی های تو را می بخشم ، و با اینکه میتوانم بایک اشاره تو را خورد کنم ، بعکس تو را می پذیرم و دست روی شانه تو میگذارم ، و حال آنکه تو کسی هستی که یکدقیقه از ضدیت با من غافل نشدی . و برای زمین زدن من از هیچ اقدامی دریغ نکردی حتی برای کشتن من هم توصیه کردی . منتها قاجاریه پیروز بودند و نقشه ات بجائی نرسید . . .

ثاندا رضا شاه مبخواست بفهمد آیا واقعا مدرس به شکست قطعی
خود معترف شده ، و مثل تمام گردنکشان ایران کاملا مطیع و آرام گردیده
است ، یا اینکه هنوز پیشوای نا راحتان است و ممکن است باز روزی
خطرناک شود ؟

طرز صحبت مدرس بخوبی به رضا شاه فرمائید که این سید همان
است که بود ، و کشتن عشقی و سر بریدن حاجی واعظ و دیکتاتور شدن
خودش هم ابداء تغییری در روحیه و تصمیم راسخ او نداده و هر وقت
دستش برسد زحمتی برای او ایجاد خواهد نمود .

پس باید این کانون خطرناک و این بمب آتش زا را هرچه زودتر
از اطراف کابینه ساکنات " زه سائو و زور کی خودمان دور کنیم . . .

ترور مدرس

عین بزرگ دیکمابوری اینست که
همیشه باید مدرس و معام حکومت را
با ورود و اجتناف حفظ کرد

چندی بعد موقعیکه بندگان اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه ایران در
املاک اختصاصی مازندران گردش میکردند ، روزی صبح خیلی رود ،
موقعیکه مدرس سحر خیز برای درس گفتن طرف مجلس سپه سالار
میرفت ، در کوچه معروف به کوچه سرداری چند نفر باو غفلتاً حمله
کرده و با هفت تیر باو شلیک میکنند .

مدرس هیچ وسیله و مجالی برای دفاع از خود نداشت . یک پر
مرد لاغر ضعیفی فقط با یک پیراهن کرباسی یقه چاک و یک کت و یک
عصای کج و کوله در مقابل چند نفر مسلح مصمم باور چه میتواند بکند .
سوراخی نبود که در آن پناهنده شود . دومی بز نبود که پشت
آن برود . کسی نبود که از او استمداد کند .
دست و پای خود را کم نکرد ، و بجای التماس و تضرع که طبیعی غالب
اشخاص دوچار خطر حتم شده است ، فوری در صدد چاره برآمد و منحصر
راهی که شاید فقط با هوش ترین و کار آزه و دهن کار آگاهان اسکالند
یارد ممکن بود پیدا کند ، در یک لحظه پیدا کرد و در همان لحظه بموقع
اجرا گذاشت .

مدرس فوری رو بدیوار کرد و عیارا با دو دستش بطرف سر
خود بلند نمود و زانوان خود را خم کرد بطوریکه بدن نحیفش در پائین

عبا قرار گرفت . و آنجا تیرا که قاتلین از پشت عبا محل قلب و سینه تصور میکردند جز دو بازوی مدرس و عبای خیالی چیز دیگری نبود . نتیجه این عمل ماهرانه و عجیب این شد که از شایک مفصل جانیاں چندین تیرشان فقط عبا را سوراخ کرده و چند تیر به ساعد و بازوان او اصابت نمود و یکی هم به کتفش خورد . و هیچیک خطرناک نشد .

مدرس افتاد و قاتلین مأموریت خود را انجام یافته تصور کردند . از صدای تیر ، مردم و عدهای مأمور حاضر و آماده (!) شهرانی قوری جمع شدند ، و آقا را بمریضخانه نظمیہ بردند .

این خبر البته مثل توب در شهر صا اکید ، و مردم بازار و غیره ، من مریضخانه بیکه آب در نمازخانه ریخته ، تیرها بیرون آمدند بجنب و جوش افتادند و عدهای طرف مریضخانه و عده طرف منزل علمام جدا جدا حاجی امام جمعه خوئی ریختند .

حاجی امام جمعه در جاو و بازاریان دو عقب ، بطرف مریضخانه رهسپار شدند . خوشبختانه وقتی رسیدند که علیہ الدوله ، دکتر مریضخانه ، میخواست باصرار سوزن اثرکسیونی برای تقویت (!) به سید فرو کند اول حرفی که مدرس ، آمازد این بود که : «مطمان باشیاد من از این تیر نخواهم در زیر موتہ هنوز زنده ، بجای اینکه دیگران باو قوت قلب دهند ، او با دو سوراخ سوراخ بدیگرن قوت قلب می داد .

رئیس نظمیہ که نامه از این پیش آمد پنجم بود (!) و سراسیمه بمریضخانه شتافته بود ، در ضمن لعنت مأمورین دالایق و تاهار خود ، اصرار میکرد که نگذارند مجروح را حرکت بدهند و بجای دیگر ببرند .

زیرا میترسید این حرکت برای مزاج آقا باید باشد، و قلب رتوفش نمیتوانست
مدرس را باز در حرکت به بیند . دلش میخواست همانطور تحت معالجات
علیم الدوله ب حرکت بماند . . . تا ب حرکت بماند . . .

ولی امام جمعه فرمان حرکت داد و مردم تحت مدرس را سردست
بلند کرده و همانطور او را بمریضخانه احمدی در خیابان سپه بردند .
تمام مدت راه دکتر شیخ (احیاء الدوله) و ملایری و خود امام جمعه
و عده زیادی از دوستان و مریدان آقا مراقبش بودند .

اعلیحضرت همایونی که مثل سلطان عادل از دور هم مراقب جان
مدرس بودند از مازندران تلگراف تفقدی در احوال پرسی مدرس فرستادند .
مدرس در جواب تلگراف ملوکانه تشکر کرده و ضمناً (گویا) نوشته
بود : بگوری چشم دشمنان مدرس نمرده است .

تبعید مدرس

يك مرد بزرگ عوی القاعده آمدند رانده
میشود تحت فشار در میاند ، آواز و
شکجه می بیند ، بازگه من بگریمان شده
و کجج عرب پناهنده کردند

(ستان سویت)

مدرس از چك عراقیل كه فرار كرد ، فهمید كه دیگر هیچ حربه
سیاسی به بدن زره پوش سردار سپه كار گر نیست ، پیش خود گفت
وقی دوا های هالیدی عضو جراحی داری را درمان نکنند باید به عملیات
جراحی متوسل شد ، جز حشریت عربییل هیچکس دیگر فعلا قادر نیست
شر این دیگه تورا قدر را از سر این ایرت بدحت که ، پس بدست مسکی
بدست آن ملائکه خیر خواه داد و کار او را تسهیل کرد .

باینخیال از سمت منولی گریش استفاده کرد و گویا عده ای عمده رای
تعمیر و ساختن موقوفات خیابان برق ، از جنیاریان و اصفهانیا بکه خول
میکرد صادق و مطمئن هستند گرد آورد .

روز عمله ها به گل و گچ ساختن مشغول بودند ، و شب به

مشق تفك .

گویا قرار بر این بوده است که در موقع افتتاح دوره دفء هنگامیکه
شاه بمجلس میاید ، آن عمله جات تفنگدار یکمرتبه باو تسلیم کنند ، و
از طریق رو ، بکه مجلس مشروطه باز میشود کاخ دیگه انوری و استبداد
مته گردد .

مخارج این کار را هم هدهای از سخنان ها تامین کرده و در حدود
دوازده هزار تومان پول مدرس رساییده بودند .

گرچه این نقشه بطرم خیلی حرام میاید ، ولی معدنك ممكن بود ،
اگر خبر چینی یکی از دوستان صمیمی مدرس تصیه را افشا کرده بود ،
به نتیجه برسد . لیکن روفق شمیعی که خود را از مخارم مدرس ساخته
و ضمنا چشم شهرتانی بود و موضوع را مرتنا اطلاع میداد (فعلا این
شخص گویا مقام مهمی در دستگاه عدالت این کشور دارد و ساحت حقوق
من و شماست) .

مدرس همیشه همه د اسرارش ب همه بدهد . و همه بوی حیا
میکند که کم از خوش روی و حسن باش بدهد . اما در بعضی
ب دو سه مر مطمش و جراتش که کم کم در این امرها
می گفت

شیخ الاسلام مائیری کی از ۷۰ تا ۸۰ سالگی
او ماند ، و امه های که بدین آنگره
حاکم آن است .

عین آن امه مدستی را حکیم امرای بدین
در اینجا گراور مکرمه بودی از حکیم امرای
به ستادار رشیدی ایام ساجد کابریه کرده بود .
شهر گنداره

ردنک دولت من هم در این
الاصه و چاره ماهور بگر و
کاعدیری مدی را که در این
ر مگردارد .

•

339

شکار، و توطئه ملایری با او برای نجات مدرس و غیره که هر قسمت آن داستان شنیدنی و عبرت انگیزی دارد، هیچکدام به نتیجه ای نرسید.

پس از گذشته شدن دوست محمد جان، ملایری باز يك سعی دیگر هم کرد، و خواست با دست حسین خان بهچاق چی، رئیس ایل بهچاق چی در سیرجان، مدرس را فرار دهد، و خیال میکرد رشادت و مردانگی که بهچاق چی در جنگ بین المال گذشته است به عاصم بك ترك ابرار باشد و پس از زحمات و خطرات زیاد او را از زندان نجات داده و از بیرجان بپهران رسانیده است. هنوز همان مهارت و شجاعت و توانایی است و خواهد توانست در این کار مهم موفق شود. اما هم آنکه او با موفق میشد ولی جان هائیکه قرار بود مقدمات کار را فراهم کند در این همديگر و از عاقبت کار ترسیدند، و مدرس را در زندان باقی گذاشتند و وقتیکه او را به ترشیز بردند و کربش رسانیدند.

تنها کسیکه بعد از سپری شدن در زندان در ۲۷ شهریور ۱۳۰۴ افتاد باز همان شیخ الاسلام بود که در ۲۷ شهریور ۱۳۰۴ در بام آن سید مشروطه خواه حقه را با او گرفت. و عرض بنده امروز که یکشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۰۴ در ۱۳۶۰ رمضان قمری است مشروطه را در زندان گرفتند. اتفاق افتاد.

گرچه آه یان محترم اغلب راجع به این موضوع در کتب و مقالات و سخن سرائی فرموده اند ولی عقیده منحصراً خودم است که این کار انسانیت و آدم آن کشور است که اگر در این کشور زندانیان را با ما کیان و بتانی در پاره ها و عمل دیگر در این کشور زندانیان را

شمارفت غصه نخورید مال عوض دارد و اگر حیثیت شما در شرف رفتن باشد آنهم اعاده اش ممکنست ولی کوشش کنید که شجاعت خود را از کف ندهید که اگر ملای فاقد شجاعت شد هیچ عوض ندارد.

همه آقایان محترم بدانند شهادت حق و تاریخ مثل مرحوم مدرس مقتول سیدی زک و شجاع که توانا باشد با وطن خواهی و بلندی فکر و پاک دانی به من دیدند و راه را باقی خریداد.

این زرگوار چون وصی او هستم و موجب خطوط عدیده اش و تاریخچه بیست ساله ای که یادداشت دارم چنانچه بود و شده در طرز کشتن آن مرحوم اربطور تقدیم داشتم که این قبل هجرت در ۱۹ رمضان سه سال قبل بود ولی یک مرتبه تغییر پیدا کرد و فرمودند ۲۶ رمضان تحقیقا کشته شده است پس آنرا که بعد از آقای میرسام بعد از این که نوائی معروف حای نظمیة مهورت سیدی مرحوم را پیدا میکند و راپورت میدهد در ضمن راپورت مینویسد که اسدی در این شورش خدال داشته که مدرس را وارد خراسان نماید.

امر بقتل مدرس میشود اول رئیس نظمیة خوای امر میشود ایشان اما موردند باین معنی که موقع مقتضی است و علاوه در سرحد کشور اسلام افغانستان واقع هسبب مبادا کشتن سند بیگانه اسباب شورش را فراهم نماید و من صاحبیت نمیدانم.

از خراسان یک نفر صاحب کسب که علاوه بر قوه است رئیس نظمیة که کاتبه میردای جاسوری است و قادر حوای بوکر رئیس التجار خراسانی و دو نفر از حریه امدت مهور قتل سید میشوند.

داوودخان میرود خوای مدرس را از خوای حرکت میدهند به

بر سیز که کاشمیر باشد . در خانه شخص نجاری مرحوم سید روزه بوده
عصر سهاور را آتش مینمایند و چائی را دم میکنند و مقارن یکساعت
بغروب مانده روز ۲۶ رمضان سم مهلك را در چائی میریزند و باقائ
مدرس تکلیف خوردن مینمایند . ایشان میگویند که هنوز افطار نشده صبر
کنید افطار خواهم خورد میگویند باید بخورید و چاره ندارید . بعد
که قضیه را ملتفت میشود اجازه دور حرکت نماند . اجازه می
دهند سید میایستد و قبله مثل جدش موسی بن جعفر ، و متوجه مبداء می
شود تا مقارن مغرب . عند مهر باید بدهد خورم استکان چائی مسموم
را لاجرمه سر میکشد . باز در اله راز و یاز خود را بدر گاه بخداوند
جل و علا شروع میکند . سه مهر قاتل شسته و منتظ از سم میباشد .
ساعتها میگذرد و آری بعد از دو علاوه سید را با کمال شاشت و چهره باز
متوجه بخالی و مشغول ادکار میباشد . ادحانت پست طرئی و آنجیسی و
نمیدانم چه اسمی از روزن اینکار باید گذاشت که هر سه نفر در حال نماز
او را خفه میکند . این بود سر گذشت . . .

ان بود قدمت در گذشت ، یکی از بر حسته ترین و با کدام ترین
و شعاع زیر اولیای ایران . . .

قسمت گر که کشته شه شمر مسی یافت

هر کی کک رندگان دعا آرزو کسد

همه نوع کتاب خارجی و مجلات

فرانسه و انگلیسی

برای اینکه مشتریان گرام اداره مطبوعاتی پروین بتوانند کتابها و مجلات خارجی مورد نیاز خود را هم از این اداره اکتیاع فرمایند جدیداً یک شعبه بر شعبه فروش این اداره اضافه شده که دارای همه نوع کتب انگلیسی و فرانسه (رمان ، کلاسیکی ، تاریخی) است بنابراین بدینوسیله خاطر خوانندگان گرام را متوجه مینماید که در صورت لزوم کتب مورد نیاز خود را از شعبه فروش این اداره اکتیاع فرمایند .

دفتر اداره مطبوعاتی پروین